



۷۸

۹۰

۶۹۰

دفر

A

۲



۲۳۷۱



محمد علی شریف کتابخانه  
۱۳۲۹  
۲۰۰۱

۱۸۸۱



کتابخانه  
۱۳۲۹





## فهرست کتب دوا ساز

۲	کتاب اول لعل نور و دوا ساز	۲	علی اول خلیل بیت
۶	در بخش بطور انوار	۳	نصفیه
۹	تجرب	۹	نعل نول
۱۷	در باب ملاحظه ضرورت	۱۱	نظاک بدن و حفظ تجدید و بکون
۳۱	کتاب اول در کتاب دوا ساز	۲۵	کرا
۳۷	اکوین	۳۶	آب و گردن
۴۵	پر فیزی و اسیر	۳۸	صلایه با واسطه
۴۶	در فحوم و لحم	۴۱	فصل چهارم
۵۵	در علی	۴۷	در خیف نبدن که فخریه
۵۱	دم کردن	۵۱	هضم
۵۳	جوش نبدن	۵۲	لیکیر بایرون
۵۸	در حرکات ادا	۵۷	الامیزین
۵۸	اپوزم	۵۸	برین
۵۸	الاموسیلار	۵۸	الاموسیلون
۶۱	حرکات الکلی	۵۹	در تحقیقات الکلی
۶۲	در تحقیقات از سر	۶۱	شراب و طبعی
۶۳	در آب جوی طبعی	۶۲	سرکه و طبعی
۶۳	حل جسم چوب	۶۳	در ادویه یکد و واسطه تقطیر باخته می شوند





## کتاب اول اسرار

۹۱	۸۹ البوحین بنات	مقال اول در بر خستیه عزانه
۹۳	۹۳ مراد شاسته	در شاسته
۹۸	۹۸ امارت	نشدت شیب زین
۹۹	۹۹ اساکو	نپولک و مرادش
۱۰۱	۱۰۰ کد نشاسته	استفاده شیب شاسته
۱۰۱	۱۰۱ حریه شاسته	تیزن شاسته
۱۰۲	۱۰۱ غلاد شاسته	حریه ساکو
۱۰۳	۱۰۲ در بند و لغت	شوک و ساکو
۱۰۵	۱۰۳ در جو	کدم
۱۰۶	۱۰۶ در سر	سنگ
۱۰۷	۱۰۷ زرت	بنج
۱۰۹	۱۰۹ استقامت پس	فقدان پس
۱۱۰	۱۰۹ تیزن زن	دنان
۱۱۱	۱۱۰ غلاد مغز	مطبوع شیب بنم
۱۱۳	۱۱۱ به قاتی لیکن	لیکن اسلانه
۱۱۴	۱۱۴ قاعده دوم مشوب به روپید	صورت بخیزه زین لغوت
۱۱۵	۱۱۴ تیزن لیکن	قاعده سیم مشوب بخوردانی و پی
۱۱۶	۱۱۵ شربت لیکن	حریه لیکن



۱۱۵	۱۱۵ قرص لیکن	عجین لیکن
۱۱۶	۱۱۶ کاهن	شکر لیکن
۱۱۷	۱۱۷ امانه فی شکر	قند
۱۲۰	۱۱۹ امانه میوه جات	الکوکون
۱۲۱	۱۲۰ امانه شیر	قند بلور یا ذر
۱۲۲	۱۲۱ قرص شیر شربت	در شیر شربت
۱۲۳	۱۲۲ در عصاره شیرین	نوشه بکر
۱۲۹	۱۲۵ عسل شیرین	عصاره زرش
۱۳۲	۱۳۱ نخل و دیو	شربت بزرگ زرش
۱۳۳	۱۳۲ شربت بزرگ	آب بزرگ
۱۳۴	۱۳۳ زرشک	پنادر
۱۳۵	۱۳۴ شربت زرشک	آب زرشک
۱۳۶	۱۳۵ شربت زرشک	انار
۱۳۷	۱۳۶ شربت زرشک	غوره
۱۳۸	۱۳۷ شربت زرشک	شربت بزرگ
۱۳۹	۱۳۸ شربت زرشک	شربت بزرگ
۱۴۰	۱۳۹ شربت زرشک	آب زرشک
۱۴۱	۱۴۰ شربت زرشک	زیت بزرگ
۱۴۲	۱۴۱ شربت زرشک	زیت زرشک



کتابخانه ملی ایران  
تاسیس ۱۳۰۲

۱۴۱	۱۴۹ کرنگ کوزی	روز کوزی
۱۴۲	۱۴۱ پولپ و طبرفات سیرجوت	روز کوزی
۱۴۳	۱۴۲ انگر	غوا
۱۴۳	۱۴۳ سوز	غلب
۱۴۴	۱۴۳ کرنگ خشک	غلبه سیرجوت
۱۴۵	۱۴۴ صغ	قرلا صغ
۱۴۶	۱۴۵ سوزی	غلبه سیرجوت
۱۴۷	۱۴۶ صغ عربی	بسترین
۱۴۸	۱۴۸ آب صغ	فوس صغ
۱۴۸	۱۴۸ سیرجوت صغ	غلب صغ
۱۴۹	۱۴۹ شربت صغ	سیرجوت نافع
۱۴۹	۱۴۹ غیر ملوک و غیر	غیر صغ
۱۵۰	۱۵۰ غیر ملوک	غیر صغ
۱۵۱	۱۵۱ غلب کبیر	کبیر
۱۵۲	۱۵۱ غلب	غیر کبیر
۱۵۲	۱۵۲ روز کوزی غلب	غیر غلب
۱۵۳	۱۵۲ مرادیکه غایت و دوشین و بواسطه صغ است	شربت غلب
۱۵۴	۱۵۴ (۱)	مرادیکه غلب نافع می باشد
۱۵۵	۱۵۴ (۲)	(۳)



کتابخانه

موزه و کتابخانه  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



۱۵۶	۱۵۵	پر سپید شدن
۱۵۷	۱۵۶	ازون الفار
۱۵۷	۱۵۷	نزد پر سپید شدن
۱۵۷	۱۵۷	فسول دله خطره
۱۵۸	۱۵۸	شریت بیدل
۱۵۹	۱۵۹	شریت پر سپید شدن
۱۵۹	۱۵۹	ترس خطره
۱۶۲	۱۶۲	که آینه
۱۶۳	۱۶۲	اوسته سفر
۱۶۳	۱۶۳	مخولات از رانه
۱۶۳	۱۶۳	شریت رانه
۱۶۴	۱۶۴	المان آینه
۱۶۴	۱۶۴	سوز رانه
۱۶۶	۱۶۶	مصلی
۱۶۶	۱۶۶	مصلی دندان
۱۶۷	۱۶۷	سفر و کفی
۱۶۷	۱۶۷	کوفات
۱۷۰	۱۷۰	خبره کیک
۱۷۱	۱۷۰	خربت کیک



۱۷۱	۱۷۱ حب سقر کباب	سقر کباب
۱۷۱	۱۷۱ صبور کباب	نصفین الکی کباب
۱۷۳	۱۷۲ سفوف جب	حب
۱۷۳	۱۷۳ عصاره حب	نصفین الکی
۱۷۵	۱۷۳ سقر لر نرم و دریف	سقر حب
۱۷۶	۱۷۵ فرض زنجبیل	زنجبیل
۱۷۶	۱۷۶ نصفین آبی	شریت زنجبیل
۱۷۶	۱۷۶ نصفین بل	آل
۱۷۶	۱۷۶ فلفل سیاه	فلفل
۱۷۸	۱۷۷ ضماد بذاب	روغن فلفل
۱۷۸	۱۷۸ دار فلفل	نصفین فلفل
۱۷۹	۱۷۸ امار کباب	کباب چمن
۱۷۹	۱۷۹ عرق کباب	حقنه کباب
۱۷۹	۱۷۹ صبور کباب	عصاره کباب
۱۷۹	۱۷۹ صوغ سقر	فلفل فرنگی
۱۸۵	۱۸۵ گرد نرم	سقمونیا
۱۸۱	۱۸۱ قوی سقمونیا	شوکرار سمل
۱۸۱	۱۸۱ خیره اشق	اشق
۱۸۱	۱۸۱ حب اشق	پیوند اشق





۳۲	۲۱ سرداشین	سعدت کافور
۳۱۳	۲۱۲ اناج سرزوباشین	نزد دشت منطاری
۳۱۶	۲۱۶ دهن نزد دشتین	نزد دشتین
۳۲۷	۲۱۶ فرود نزد دشتین	عمل نزد دشتین
۳۱۷	۲۱۷ فسخه دیگر	مسجد جنب حب النور
۳۱۷	۲۱۷ حفه نزد دشتین	دشت نزد دشتین
۳۱۷	۲۱۷ غرق نزد دشتین	مطهری ستری
۳۱۸	۲۱۸ آب قاطع	آب نزد دشتین
۳۱۹	۲۱۹ آب غلی	آب ایدر معروف آب دشت
۳۲۰	۲۱۹ صرب نزد دشتین	نزد دشت نزد دشتین
۳۲۰	۲۲۰ حب معمری نزد دشتین	حب نزد دشتین
۳۲۱	۲۲۱ حلول نزد دشتین	نشد حب نزد دشتین
۳۲۱	۲۲۱ حلول افیونی	حلول دیگر
۳۲۲	۲۲۱ سفر کپا	مساجد پانو
۳۲۵	۲۲۲ حب کپا	و میرا کپا
۳۲۶	۲۲۵ نقل کپا	نشد معلولی
۳۲۷	۲۲۶ کپا هو متعلق ابل پندیل	پسوی متعلق پسیا
۳۲۷	۲۲۷ بیاضات	حفه کپا
۳۲۸	۲۲۷ بیاضات	بسیا پند

نزد دشتین



۲۳۰	۲۳۹ شربت افیغ الصند و شقیق به پیرا	شربت مس
۲۳۱	۲۳۰ نفعین خوش	زمر نغمه
۲۳۲	۲۳۱ حسرت به	نفعین زرخو
۲۳۱	۲۳۱ نفعین حسرت به مرکب	نفعین حسرت به
۲۳۲	۲۳۱ مار و صاب	نغمه حسرت به
۲۳۳	۲۳۳ شربت مار و صاب	صفت مار و صاب
۲۳۴	۲۳۳ برامیم الوعر	مشع مار و صاب
۲۳۵	۲۳۴ مشع برامیم الوعر	روغن برامیم الوعر
۲۳۵	۲۳۵ روغن برامیم الوعر	روغن کل بنجک
۲۳۶	۲۳۵ پیرا کوسه	روغن کرد
۲۳۷	۲۳۶ لعل به	مس
۲۳۸	۲۳۷ الکترولوم	سحر دیر
۲۳۹	۲۳۷ سرمل	لعل به و پند خنده
۲۴۰	۲۳۸ روغن برامیم الوعر	برامیم الوعر
۲۴۱	۲۳۸ روغن بنفشه	سر سرمل
۲۴۲	۲۳۹ آب انیسون	روغن دیر
۲۴۳	۲۳۹ آب انیسون	روغن انیسون
۲۴۴	۲۴۰ آب انیسون	لعل به
۲۴۵	۲۴۱ شیر به	لعل به

۲۴۱	۲۴۰ غریب افرا	غریب افرا
۲۴۲	۲۴۰ کدک	محبوبه ام
۲۴۳	۲۴۰ حبیب علی ۱۰۰۰	۱۰۰۰
۲۴۴	۲۴۰ سلسله سجد	۱۰۰۰
۲۴۵	۲۴۰ رزم - شویب -	شویب ۱۰۰۰
	در مصحاح شرکبه نامراد و دود	
۲۴۶	۲۴۲ پیون مسل	ارید
۲۴۷	۲۴۶ رزم آ	ارید بندر ریاض
۲۴۸	۲۴۷ رزم	سقف آ
۲۴۹	۲۴۸ حب آ	پیون آ
۲۵۰	۲۴۹ رزم قمر	ترج آ
۲۵۱	۲۴۹ ترج رزم	نعت المحمدر
۲۵۲	۲۵۰ رزم	محام یوب رزم ۱۰۰۰
۲۵۳	۲۵۰ رزم جزوا	مسک جزوا
۲۵۴	۲۵۱ رزم	نار
۲۵۵	۲۵۲ جند پیستر	رزم غار
۲۵۶	۲۵۳ نعت جند	عرق جند
۲۵۷	۲۵۴ نعت از جند	نعت جند
۲۵۸	۲۵۴ نعت شمس	شک



۲۸۳	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۸۴	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۸۵	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۸۵	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۸۶	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۸۸	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۸۸	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۸۸	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۸۹	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۸۹	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۹۰	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۹۰	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۹۱	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۹۱	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۹۲	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۹۳	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۹۳	نیر و سید	کتاب تاریخ
۲۹۴	نیر و سید	کتاب تاریخ



۲۹۵	۲۹۵	تفتیش سبب	ثبت سبب رب سبب
۲۹۵	۲۹۵	روغن فرق	روغن سیاه
۲۹۶	۲۹۶	تفتیش روغن سبب	محلول آبی روغن سبب
۲۹۶	۲۹۶	حب مغو صندل	نزاب فریق
۲۹۶	۲۹۶	روغن پنبی	سنگین فریق
۲۹۷	۲۹۷	قرص روغن	سقوط روغن
۲۹۹	۲۹۹	صندل روغن	آب روغن
۲۹۹	۲۹۹	عربت روغن مرکب	غریت روغن
۳۰۰	۳۰۰	عصاره الکلی روغن	تفتیش بل روغن
۳۰۰	۳۰۰	تفتیش در سبب و صاحب	نزاب روغن
۳۰۱	۳۰۰	فیروز صدف	حصص
۳۰۱	۳۰۱	نارینقون سفید	عصاره حصص
۳۰۱	۳۰۱	عصاره منقل	شراب منقل
۳۰۱	۳۰۱	شحم حنظل	عصاره مرکب حنظل
۳۰۲	۳۰۲	خاربرر	نرخ حنظل
۳۰۶	۳۰۲	حب صندل	حب صندل و
۳۰۶	۳۰۶	حب آن در سن	حب آن
۳۰۶	۳۰۶	حب صندل و سن	حب بون نرس
۳۰۶	۳۰۶	لادن صندل	حقه صندل

۳۰۷	۳۰۷ قطن مستغرق	۳۰۷	نخ سبز
۳۰۸	۳۰۸ فطر و صبر زرد	۳۰۸	نخ سبز و صبر
۳۰۹	۳۰۹ در مواد و صبر و نخ	۳۰۹	محصولات قطن و صبر زرد
۳۱۱	۳۰۹ شربت و زیتالی	۳۱۱	اما در زغال
	اما محصولات قطن و زیتالی		
۳۱۲	۳۱۲ شربت ابرش	۳۱۲	نخ سبز و زغال
۳۱۲	۳۱۲ صبر و زیتالی	۳۱۲	نخ سبز و زغال
۳۱۳	۳۱۳ قطن و زیتالی	۳۱۳	صبر و زغال و زیتالی
۳۱۳	۳۱۳ قطن و زیتالی	۳۱۳	قطن و زیتالی
۳۱۴	۳۱۴ شربت قطن و زیتالی	۳۱۴	نخ سبز و زیتالی
۳۱۴	۳۱۴ اما محصول و زیتالی	۳۱۴	نخ سبز و زیتالی
۳۱۶	۳۱۴ سفوف و زیتالی	۳۱۶	اما زغال و زیتالی
۳۱۶	۳۱۶ حب و زیتالی	۳۱۶	سفوف و زیتالی
۳۱۶	۳۱۶ قطن و زیتالی	۳۱۶	نخ سبز و زیتالی
۳۱۶	۳۱۶ شربت و زیتالی	۳۱۶	صبر و زیتالی
۳۱۷	۳۱۷ سکنجین و زیتالی	۳۱۷	نخ سبز و زیتالی
۳۱۷	۳۱۷ اما سکنجین و زیتالی	۳۱۷	نخ سبز و زیتالی
۳۱۸	۳۱۸ پیچ و زیتالی	۳۱۸	نخ سبز و زیتالی
۳۱۸	۳۱۸ قطن و زیتالی	۳۱۸	نخ سبز و زیتالی

۳۱۹	۳۱۹ عصاره منک	خریت منک
۳۱۹	۳۱۹ نفعین ارنیکا	ا. نیکا
۳۱۹	۳۱۹ لرد	رساندون
۳۲۰	۳۱۹ عصاره منک	عصاره برگ کرد
۳۲۱	۳۲۰ تیزن پوئیس	خریت عصاره برگ کرد
۳۲۱	۳۲۱ عصاره پوست کرد	منوذر ابر
۳۲۱	۳۲۱ آب کاهو	کاهو و کاهو سبیل
۳۲۱	۳۲۱ عصاره کاهو	خریت کاهو
۳۲۲	۳۲۲ خربت لاکتو کاروم	عصاره لاکتو کاروم
۳۲۲	۳۲۲ تری کاذبان	کاذبان
۳۲۳	۳۲۲ شیر کاذبان	عصاره کاذبان
۳۲۳	۳۲۳ عرف کاذبان	خریت کاذبان
۳۲۳	۳۲۳ تیزن پوست نادن	پوست نادن
۳۲۴	۳۲۳ ترشک	عصاره پوست نادن
۳۲۴	۳۲۴ تیزن سوس	سوس
۳۲۵	۳۲۵ عجین سوس	رب السوس
۳۲۵	۳۲۵ رب سوس موب به پرمیس	عجین قهوه سوس
۳۲۵	۳۲۵ کل افشر	ادویه معطره
۳۲۶	۳۲۶ مطبوخ زعفران	زعفران

۳۲۶	۳۲۶	تغییر زعفران	۳۲۶	تغییر زعفران	۳۲۶	تغییر زعفران
۳۲۷	۳۲۶	دخانات طایفه بیه	۳۲۶	دخانات طایفه بیه	۳۲۶	دخانات طایفه بیه
۳۲۸	۳۲۷	قرص دوزن منگیمی	۳۲۷	قرص دوزن منگیمی	۳۲۷	قرص دوزن منگیمی
۳۲۸	۳۲۸	خریت منة اولی اثنا	۳۲۸	خریت منة اولی اثنا	۳۲۸	خریت منة اولی اثنا
۳۲۹	۳۲۸	شبه اولی ادویه که تمام خرد نباتی این طایفه معلول است	۳۲۸	شبه اولی ادویه که تمام خرد نباتی این طایفه معلول است	۳۲۸	شبه اولی ادویه که تمام خرد نباتی این طایفه معلول است
۳۳۰	۳۲۹	مشبه این نباتات	۳۲۹	مشبه این نباتات	۳۲۹	مشبه این نباتات
۳۳۰	۳۳۰	خریت کرفس	۳۳۰	خریت کرفس	۳۳۰	خریت کرفس
۳۳۱	۳۳۰	مجموعات ثانی اثنا	۳۳۰	مجموعات ثانی اثنا	۳۳۰	مجموعات ثانی اثنا
۳۳۱	۳۳۱	عرف قبل کیمبر	۳۳۱	عرف قبل کیمبر	۳۳۱	عرف قبل کیمبر
۳۳۱	۳۳۱	خریت شلم صغیر	۳۳۱	خریت شلم صغیر	۳۳۱	خریت شلم صغیر
۳۳۲	۳۳۱	خرخرد مقلطه	۳۳۱	خرخرد مقلطه	۳۳۱	خرخرد مقلطه
۳۳۲	۳۳۲	جوهر مرکب قصب	۳۳۲	جوهر مرکب قصب	۳۳۲	جوهر مرکب قصب
۳۳۲	۳۳۲	خردل اسود	۳۳۲	خردل اسود	۳۳۲	خردل اسود
۳۳۳	۳۳۳	طلاخ خردل	۳۳۳	طلاخ خردل	۳۳۳	طلاخ خردل
۳۳۴	۳۳۳	وق خردل	۳۳۳	وق خردل	۳۳۳	وق خردل
۳۳۴	۳۳۴	خردل سفید	۳۳۴	خردل سفید	۳۳۴	خردل سفید
۳۳۵	۳۳۵	سکنجبین سیر	۳۳۵	سکنجبین سیر	۳۳۵	سکنجبین سیر
۳۳۵	۳۳۵	خریت سیر	۳۳۵	خریت سیر	۳۳۵	خریت سیر
۳۳۶	۳۳۵	شراب در	۳۳۵	شراب در	۳۳۵	شراب در

۳۲۶

۳۲۶

۳۲۷

۳۲۸

۳۲۸

۳۲۹

۳۳۰

۳۳۰

۳۳۱

۳۳۱

۳۳۱

۳۳۲

۳۳۲

۳۳۳

۳۳۳

۳۳۴

۳۳۵

۳۳۵

۳۳۵



۳۳۶	ادویه که جلوی سقود و عصاره و این فراموش است	۳۳۶
۳۳۸	عرق سنبل الطیب	۳۳۸
۳۳۸	شراب سنبل الطیب	۳۳۸
۳۳۸	عصاره انری سنبل الطیب	۳۳۸
۳۳۹	شاد لاج	۳۳۹
۳۴۰	اسل	۳۴۰
۳۴۱	سیرین رغن اسل	۳۴۱
۳۴۱	طین آبسجید	۳۴۱
۳۴۶	مازو	۳۴۶
۳۴۶	عطره دارو	۳۴۶
۳۴۶	عصیرات نباتی طین دارو	۳۴۶
۳۴۶	حب کاشو	۳۴۶
۳۴۸	زمن کاشو	۳۴۸
۳۴۸	زمن کاشو	۳۴۸
۳۴۸	عصاره کاشو	۳۴۸
۳۴۸	نفین کاشو	۳۴۸
۳۴۹	کبسنو	۳۴۹
۳۴۹	ربط مار طین دارو	۳۴۹
۳۴۹	شریت عرق الالبخ	۳۴۹
۳۵۰	قشر مار طین دارو	۳۵۰

از زعفران ۳۴۱

۳۵۱	۳۵۵	۱۱۱۱۱۱۱۱	۳۵۱	دست دخت مرد
۳۵۱	۳۵۱	مطهره فند وین	۳۵۱	انار
۳۵۲	۳۵۱	مونه زیا	۳۵۱	عصاره
۳۵۲	۳۵۲	شریت مونه زیا	۳۵۲	نقین مونه زیا
۳۵۲	۳۵۲	درود اوقطن دار	۳۵۲	روغن مونه زیا
۳۵۳	۳۵۳	کل غلی	۳۵۳	دانه طعن دار
۳۵۳	۳۵۳	تیزن کل سرخ	۳۵۳	قرقند
۳۵۳	۳۵۳	سکچین سرخ	۳۵۳	شریت کل سرخ
۳۵۲	۳۵۴	سرله کل سرخ	۳۵۴	شریت کل سرخ
۳۵۴	۳۵۴	بلوط	۳۵۴	اشدر طعن دار
۳۵۵	۳۵۵	دارچین	۳۵۵	شعب دوم دارچین دار مطهر
۳۵۶	۳۵۶	عرق درجین	۳۵۶	سقوط ساهه مدوف به نام
۳۵۷	۳۵۶	شریت دارچین	۳۵۶	عرق اصل درجین
۳۵۷	۳۵۶	شریت دارچین	۳۵۶	نقین دارچین
۳۵۷	۳۵۷	سپین مغرقب	۳۵۷	شریت حمر ز چین
۳۵۸	۳۵۸	عرق میجک	۳۵۸	میجک
۳۵۸	۳۵۸	کل میجک	۳۵۸	نقین میجک
۳۵۹	۳۵۸	مشبه	۳۵۸	شریت کل میجک
۳۶۰	۳۶۰	محرمه به مشبه	۳۶۰	ادویه له نام مشبه در آنکه معلوم است

۳۶۵	تیزن صوفی	۳۶۵	تیز راننده
۳۶۱	تیزن سرسره مینفرز	۳۶۱	تیزن مسهل برقی
۳۶۲	شریت ترکیب مشبه	۳۶۱	شریت مشبه
۳۶۲	مصرعات الکلی مشبه	۳۶۲	شریت معرقه بن
۳۶۳	مصاره الکلی مشبه	۳۶۲	صفین الکلی مشبه
۳۶۳	تیزن حل پذیر	۳۶۳	شریت الکلی مشبه
۳۶۴	سایه پادین	۳۶۳	عطر لبلب مشبه
۳۶۷	مصاره نارچوب	۳۶۴	پیرن
۳۶۵	نفت العود مشبه	۳۶۵	مصاره ذک نارچوب

تیز راننده











20

||

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100





که مستحق مفا باشد آن آب است بر آنکه سبب تقبیل علی خرا محلول گردد بهر حال  
 طرف مخصوصی در این است برقی تلخ القهر که در آن آن اولو است و در این  
 له صاحب با سبب آن است اروق اولو که ماه جبهه دیدن رخسار پس اینکه از  
 بود که در میده بی مستحب از دامن است آب است آورد و جهت دیگر آب  
 از اولو به بار رفت با غره از دامن به پستان مانند نور و لو جلی جان کرد و در محلی  
 استعمال ریخته شود و بر یک و تقبیل آب که میوه قوه جستن آب سبب کثرت نفوذ  
 و بهرین در دانت و شخص عامل جبهه اینکه رخی مظهر شود و باید باه غذای معرف  
 معین مایه صومعه و تقبیل آب غل در با اینکه در صورتی که به اندک غل غنی شود  
 قدری بر آئینه س قش بخاکشده اگر میری پس زنجیر باقی نماند و است که  
 تقبیل مایه می است که در این ای آب باید بقبض باشد و ممکن است که آب  
 سفید مضاف باشد با اینکه مایه دیگری تقبیل لعل و اثر است و باید و بعضی  
 اعمال جبهه تسخیر مع را در روی دو میریزند و بهر رتبه و بکند رتبه نشین شود بعد از آن  
 خوف نه پاره آب واقع در روی در درامه غار کشته ولی از درامه ری زیاد  
 باشد این اعمال را میخوانند و وقتی که بعضی خوف نفس کشنده بگوید است غل  
 است و اندکی مسنه که دانتان بر یک دانه آتش منجمرات آورده این خوف قبل  
 از در و او نیاید و جستن بهر مایه





و بیست و سه سبب است که در این کتاب مذکور است و این سببها را باید که در این کتاب  
 حفظ کرد تا بعد از آنکه بهر ششده حریف را تغییر داده و اول سیف ساده را برداشته و از آن  
 با یابی که قابل استقامت نباشد نمایند و معلوم است که این یابی باید جامع منظر مجاری است  
 صدمه زنده و با واکت دو دهن سیف را رفته و لوله کونا را داخل یابی منظور کنند  
 و نخست را در دهن شصت بند به زدن فی الفور جامع جان کرد اما وقتی جامع در طرف  
 دهن کشیده باشد بهتر نشسته سیف بوی حق صاحب است و یابی و او چهار است  
 این سیف متعانی که در وسط شعبه شش نمایان است مطابق شکل و این است که  
 میخواند و مطابق عمل کرد که دهن طرف بی که صاحب او سرخ است و بدنه آبی  
 سرخ سیف را و آرد نمایند و از سرخ بیکر لوله که در جامع میشود و نفسی حکم نماید  
 که هوای خارج تنه نفوذ به و در طرف لوله و طرف کند از دهن آن لوله بدنه لوله  
 فت هوای داخل طرف را زیاد تر کرده پس آب و سیف بدنه شود و نیز میتوان بغیر  
 دیگر این قبل سیف ساخت که در جانب فوقانی سیف یک بوی را و بک کفی  
 نصب کرد پس آنکه دهن شعبه کونا را و جامع است با دست بی رافت و بدنه  
 تقریباً هوای خارج شود و در دهنش نشسته و در جهت میل  
 تعلق هوای داخلی بی و تعاضل شد و هوای سطح طرف به صعد آب و سیف  
 که مضارب اندک با بیست بردارند و بیست چهار است از لوله باریک به که در سر آن

بدر

در صغیر بر اینچون شده و ختمی شده است غول بهستانی که صاحب سور و لب ریش  
 بدین شکل - و بعضی اوقات چند سورت عملی بی شکل دال معلوم کنند که در  
 دال و تقس آن سبب چ آن است از است ای بیت نامه شش استفت استفت  
 سست و بسیار از عمل که می بینند نه آید و خود معین باشند بی پت انگ  
 صاحب ایمانه کار برده اند و وقتی که سدره فرسند می کند است چون غول  
 در بر آن باج را اندر وجه خود بدین نو که قند زبانه یا فرس با لور به یکی از دهانه جور سببی  
 کج کرده است کونامش در باج اندر دست به شش زلف او بخت اند پس باج  
 به ریج زطل این رشته عبور کرده و پس زبندی تقریب آن در دشتک اند -  
 تصفیه در این زمانه که هر چه در دست رجه کردن  
 ای از انداختن رقع و دست یعنی بدون اراده و سه تیمن ذات صله است به او  
 چه وضع و مجلس جزا و صاف شونه و مختلف اند است با شش نیز مختلف میشود و عموما صاف  
 اسباب بعلل و صافی است خورده زده و خورده اگر کرک یا جنبه یا رجه بیند مانس اینست  
 که بیده باشد معلوم است این جاد و جنبه صافی عالی بختی است نسبت می و در مجلس  
 ابدی رضائی به عبور رسیده و صاحبهای بیشتر استند و بعضی از لافه دارد غیرت  
 ماده سست لا کندی است که در حین تصفیه هم بار یک چه شروع به به به در بعضی  
 در لافه و انتخاب مانده نایند که هر چه که رنگ تر باشد متر است نایمانی را که

میان قیف خاوند چند حوت بگوشش در روی آن ریزند تا هر چه قابل الیخند است بیشتر  
 مل شود و خفود است نه نه های صافی باید زرد باشند و صغیر و شاداب و در مزر که نشه  
 و چند صافی فاند در دو نو و چند بچین بواسطه تر در در کردن و اسه که سنگ مانند شعله  
 ستارگان مانند و بچین قدر که بگنویت و به دسته فینان الموت و بزرین و به نیکه جبه  
 صافی سنگو میکنند کاهد ریزوس است که بهیج جری یکو بگنویت در روی چون بانی  
 بسیار گران است و در دانه وزن خرد و در دوش مشور باید صاحب کا فاند  
 شناخت که اجزا خارج جفت فرونی و قبل سوخت و در بریت و کج و غیره و فعل نگاره  
 باشند و باید و این صیف در ده است که غاشش متصل قیف است و معلوم است  
 که باج و غیره میکنند که از بعضی که متصل قیف نیست و ده است که محض قیف است و  
 اتصال صافی قیف در است صافی چند و چهار چه خوب اند و قیفهای متعدد است  
 که هر یک را خاصیتی است مثل ترکیب قیف و مفتول قیزی و بیانه مثل اند مانند  
 و بعد از آن که در ده و بعد از آن در قیف جوری منه خاصیت انقیاف مفتولی است  
 که نه صافی و محل محلول و لی موضع انقباضه بجانیه است که است و هر چه در آن ریزند  
 زود تر صاف شود و نه صافی را نباید در قیف زیاد فرو برد چه محمل است که سوای قیف  
 بگیرد و نیز باید با سبب نباید نه است زیرا که بس زینجن باج کذب و باید که گفته  
 و چون بجای محکم میست باشد که آب فشار آورد و نیز بهتر است که صافی به از قیف باشد

به نیکه جبه  
 ۱۱۱۱۱۱۱۱

صیف

چه که موجب زیادت تر بود غایب می شود و وقتی که مقدار آن مغز زیاد باشد قیف  
 کا خود دهانه صافی در روی درجهای چهارم بود که از کبریا سر به شیبه انداخته است کمتر  
 و مایع را در آن آن برنده و این گونه صافیها جهت جمیع مایعات می شود و سبب شل شدن  
 فراوان بر این سه صافی می شود و زیاد می آید بخار شود زیرا که وجود و صفت صافی  
 محل تصفیه بطبی ترتیب و قیف که قبلاً در آن قرار دارد چون صافیهای چهارم و محل محل می کشند  
 معتران است که چنانچه بر صافی قبلی سستون نماند و وقتی که مایع صاحب در آن سستون  
 نماند دیگر نزدی که در همان به چهارم و بر صافی قرار دهنده اول آنجا خارج می شود و مایع صاحب  
 است پس آنجا که در آن خارج شده دوباره بر روی صافی ریخته و صافیهای شش و هفت  
 در نهانهای مایع است و آب می مختلف دارند مثل شش و هفت و در آن صافیهای شش و هفت  
 و غیره و به چنانکه در فصل شربت ها و میوه و صافیهای گونی و بغیر از صافی کردن شربت ها  
 چیزهای دیگر نیز می توان استعمال نمود و بیانی بسیار است چه زیاد و محلول دارند و می توان این  
 صافی کردن را که بر روی سوراخ شود و صافیهای نیمه صافیها می کشند و بسیار غریز باشد  
 با سبب برانی نیست با قیف مقدار آنکه در آن مایع قرار دارد و در آن قیف و مایع را در  
 ریزند آنقدر که مایع خارج شود و مایع تقریباً در مایع به به بنایه و این عمل را  
 در آن فراموش کنند و صافیهای شش و هفت و سبب های غریز دارند و در کردن قیف اول  
 چند بار در دست نیست ریخته و بعد به پاره تفت که یکبار و همچنین وقتی که غنی شود لغتاً

مایع صاحب در آن  
 سستون نماند و  
 سبب شل شدن  
 فراوان بر این سه  
 صافی می شود و  
 زیاد می آید  
 بخار شود زیرا که  
 وجود و صفت صافی  
 محل تصفیه بطبی  
 ترتیب و قیف که  
 قبلاً در آن قرار  
 دارد چون صافیهای  
 چهارم و محل محل  
 می کشند معتران  
 است که چنانچه بر  
 صافی قبلی سستون  
 نماند و وقتی که  
 مایع صاحب در آن  
 سستون

بسم الله



[illegible]



شده و سر و گردن در حلقه رینه بر لسان معلوم است و گردن بر مذهب بسته  
 سه میگرداند و به سینه از قبیل حریری و یا نخی و غیره و ده یکه که سینه از قبیل رب  
 و خردل و غیره و بجای بی ادبی نمیشنند و غلبه در وی بجای سینه میرود و ضلالت میرود  
 که جبهه تغذیه ساحه جوئی در زم بست و بیاض باد و زمین کرم و خشک و رسته های متعدد  
 و زمین مذهب بسته نمیکند و سینه از زمین های کچی و یکی پشته میرود و نیز که سینه  
 که نبات که بر لسان بر نباتات دستی زج و در و معلوم است که روستای نشانی است  
 و خشکی آن تاثیر نامی نباتات در و معلوم است بخوبی سنبلیلی که در پس خاک روئیده  
 است بسیار ضعیف است و که بجای میزدی روئیده باشد **باب در سینه**  
 و بعد از مدت چند ساعت میگویند که در و نباتات و ضعیف است و فصل معنی میگوید  
 شده و بتغذیه نباتات در و بعضی چیزها بود و علم بجای و ضعیف و فصل میگوید  
 بعضی نباتات یکی سبب تغییرات نباتات زراعت است که در حدس معلوم شده و اگر  
 چه و قوه نامیت که سبب در و نباتات قویه کنونی و نامیت است که بود زراعت همیشه  
 انرا از منظر داشته باشند به سبب بود زراعت است که میگوید میگوید و یکوت مانع جنس بود و اثر  
 صاحب کوشته ای به سبب و معدودت میگویند و بواسطه زراعت است که سنی در و غیره  
 علم ترخ آنکه سینه میگوید و زراعت در بعضی حالات نافع است و در بعضی دیگر مضر  
 و معلوم است که از دوا فی نباتات بری میشد از پوستانی سینه و غلبه و در و زراعت

حب مستعمل نیستند مگر بعد از رسیدن آبی از زمین معفری و شیر در زینه و در بعد  
 از بعد از فصل جمیع در شش آن اما در باب انتخاب جزو نباتات باید معلوم بود که برای معاینه نبات  
 و در علم آنکار نموده بر چوبی که در شش نه زبانه دارد و بویست بر شش نه مدحیت و در این شش  
 تر است و بهر مورد بپوشان قرار داد که فلان جزء نبات قوی از سایر برتر است و در این بعد  
 ریشه معطر و طایفه لوزینه از قبیل درختی که فورسیده تمامه از نباتات و تقریباً غرور زنده و کر  
 میر جابیه همان فمیل همان جزو که در کتب مغیره دو اسنادی ضبط است که بر روی  
 دو ساز و شش در صورت نمودن دوئی میوه دو نامی دیگر که بر آن آمده است  
 خربق سبزه سفید بجای میبرد میتوان استعمال کرد معلوم است که در نباتات شش  
 صورت معطر زیت بلکه معطر از حبس دو نام است و در وقتی که بدل نبات استعمال میکنند  
 ملاحظه در شربت از جمله باید نمود زیرا که ماده عامل نباتات همین است که در جناس قفسه  
 باشد و در هر یک از جناس سوی فیت ریشه در بیه در فصل بسیار بر درختی تمام  
 بر کنار بختنه شده بلکه سفید هم در صورت دو سه بودن افتاد و وقت ریشه را انداز  
 که ریشه را در پائین تر زخمیه بزرگ میگویند چه سبزه نباتات دیگر است که بقای  
 نوع نمیرود و دوباره نرود و ریشه که بعد از ریشه در وقت نرود از مزرع شود  
 و در خوابش نه ناز که برودت زمستان مانع نمیشود و بار حرارت طایفه که در هر  
 باب تجمید حیات اوقات نباتی است مگر ریشه در دل زمین شیره های تازه نمیشوند بلکه

این کتب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب









شود... حبیب انشا کرد و مقرر وقت بیعت نزد امیر میبایست رفت  
 و وقتی که بیری به بیعت مشق شود و در میبایست نوشت و در وقتی که بیری کار خود  
 میرسد وقتی که میبایست آنکه آنچه یک دست طلب و فتنه و بهر هم بیست و شش  
 آنرا از یک پرده استخوان آینه بی پوشیده شده اند مقرر خارج نشسته کرد و در همین استخوان  
 زیر که در درون جلدی سخت از مجادلت هوا محفوظند و فاسد نمی شوند  
 ... حبیب ... حفظ ... در ... او بهر آنکه از خارج می آورند در همان دلا  
 بطوری تهیه دیده اند که تمامت بعضی میتوانند محفوظ بمانند ولی نباتات بومی را بهر  
 و در سراسر محافظت کنند و معدوم است که تا زمانیکه رطوبت و خشک است و است  
 صد حیث محافظت ندارند و از جهت نباتات شایسته نزد مکرر الوصول بود آنرا است  
 که در اغلب مواضع استخوان تازه آنرا از مجموع اندامی در هر سال تمامه فی ثمر نباتات استخوان  
 و در فصل گرم نیز نموا جزا نباتی بسیاری از گیاهها ظاهر نشده و یک فصل معین و زمان معینی  
 لازم است که نباتات صلاحیت استخوانت صبی ببرسانند و از این بابت که بنده نباتات  
 تازه لازم شود و در تمام فصول معین الوصول باشند و علاوه بر این چون صبی نباتات در طرف  
 و آن ف عالم پرالیه نبسته بلکه غلب در ارضی مخصوصه برودیه لهذا اجتهاد عمل و فتنه  
 بسیار بعد از متعاندین لازم دارند و مخفی فانه که استخوان نبات خشک و تازه در حیث  
 متعاندین نیست بلکه در وقت خشک شدن تغییرات کلیه در آن برسد که بنوعی است و آنرا

...



سه و ن سده و معرفت در بر سه محدود بجه در حد علوی است و شایسته  
 معرفت این ملامت است این سوزن فرض نیاید و وقت شد شد جز صغی باشد  
 نقصان پذیرفته قدری از بیاض بهیض و آنچه سوزد و متعجب شده است که اجزای قوی و  
 قدری منفی شود بلکه در بعضی کلی نداشت نه جزو قوی را پذیرد و استحقاق غیر  
 و معلوم است که مشکایه ن نبات حیات است از قراج حوت نباتی و سوزن خون  
 نباتی است و اجزای سیریه قوی من نباتی بود و مخلوط چندی است که معلومند با مزوج  
 آب پس از این که آب بخار شده این سیریه در حالت مشکایه باشد و فاسد نشود و غرض  
 نباتات باید سریع باشد و بعقل معلوم از نشیء انقلاب و تخمیر به پدیده و فساد  
 نباتات معلوم است که استیجاب است بخار شدن آب است و این نیز در آب واقع  
 ایلاف نباتی نیز حاصل میشود و بلی تر و هوای او را چه خوف بختی است که از نبات  
 مضاعف میشوند ولی اگر در است لطف توند غرض بیشتر از منفعت است و بکار  
 مضاعف میشوند و به در فعل و فرجهی که قیامین در است حیاتی که نه و در بخت معلوم  
 لازم است و نفی که طول زمان مفرد است که در جای خالی از هوای بخار سریع و عمل نفع  
 خواهد بود ولی معلوم است که جری بر عمل در دو سدی حریمت و از آبر و نصای محدود  
 که اندک بخار را از حاصل خواهد شد ولی نقد بخار آب در هوای مجید مان آب در حرارت  
 معینی محله است و بجای در حرارت مشخصی هوای سیر شود و بخار آب تولید خواهد کرد

در حد علوی است و شایسته  
 معرفت این ملامت است

و همین حالت را طایقی خوب بود که در شب است و نباتات رطبه زیادی در او ریخته  
 معنی این نباتات نقدی از رطوبت هوای آن طایقی است و این که در آن حرارت سیر نم  
 پس از آن رطوبت را بابت ماندن آنجا بکشد و از رطوبت هوای جدید هوای مرطوب  
 خارج کرده و خود نیز قسمتی از رطوبت نباتات برگرفته و سرعت حرکت هوا در شکاف بین  
 موثر است و واضح است که با سرعت حرکت هوا میسر می شود و در آنجا رطوبت زیاد  
 و بی آب در غلغل و فرج هوای پیر و پس هوای مرطوب بقدریکه غلغل و فرج و است کجا  
 آب در آنجا جای گیرده و دیگر لازم نیست بدینست که رطوبت هوای مرطوب در آنجا  
 هوای رطوبت رطوبت مجدد بقدریکه آن غلغل و آب متعادل شود و آنکه هوای تازه به نبات  
 رسیده چون غلغل و فرج آن هوای رطوبت و طرف جنوبی غلغل و آب آنجا رسیده  
 که و قسمتی به او جهت غلغل و نباتات در هوای ایران حرارت خارجی لازم نیست و همین  
 نه باید سعی کنند که در راه فی ریزه که روزنه های متعدد داشته باشند و این دریکه با بخاری  
 مشک ندارند که اگر در پنج و غلغل و فرج هوا نکند ولی مانع از تاثیر اشعه آفتاب بر نباتات باشد  
 و این بخاری باید بطرف جنوب یا شرق باشد و نباتاتی را که می خواهند خشک باشد باید سعی کنند  
 که حتی با محال شش ریزه باشد به است که چهار چوب یا مانده فایده و بخاری که دارند و نباتات  
 در روی آنها فایده بکشد نه دلی نه بقدریکه برده و در آن فایده باشد و بهی زیاده و بکشد  
 و سه نشود و حیوانی نباتاتی را که در آنست دست به است و آنوقت دلی نباید نه زیاد فایده و نه زیاد





نازک بزنند و گسترند و در بنهار کوشش ریز باید و در قد و در برید با غور تسبیح کشند  
 و در تو او بخت و سبب یعنی و ایرب ارب قبل است و بعضی ریش را از اول بشوید و بعد از  
 آن خشک بکنند و بر فی تسنه مند نموده بعد در جوال بوزره ریزند و بر جوزه زنده  
 و خاکهای آلوده به در بخت نشود اما بن قاصده در ریش های سفید و ضخیم عیب ندارد و این  
 ضعیف در ریش و باید شستن پس از آن خشک بیه و بعضی از ریش را باید به روغن خشک  
 کردن نگاه دارند باز ثابت اندام صفت آنرا نمیشود یا یک قاصبت تا تغییر پیدا کند و این  
 صورت جای بخت نگاه استن آنقدری سنن بسید متلی در طرف تمام ریزند از  
 قبل و بار بار تا بحد که خوابند همیشه ناز به است چنانکه چوب و پوست و دفت بسند  
 بخت که چنان قدر که آنها را در معبر موا بیا و ریزند خشک و به شده و همای دیگر نه دار  
 نباتات که تک و دفع اند آنها را باید و اند و اند چیده وقتی که لوبب باشند یا که شکل خوش  
 یا خیر باشد جمع شده باشند و در بعضی از نوع نباتات آنها را بن گل بکنند و دست  
 دسند با بسمان به چینه و در معبر موا بیا و ریزند و بعضی وقت آنها را در قدر ریزند تا  
 بواسطه روستنانی رنگشان خضاب شود مثلا برادران و جوفاریقون و منظور بون  
 و اهل الطل و ررنج تر این کوفته اند و هم بصفت لطافت الباش و عسرت  
 قبول فساد آنها باید بروی خشک نموده ولی ملاحظات عمومی که سبب ذکر نموده اند  
 نباید داد که هر قدر در مطوبت آنها بیشتر است احتمال فسادشان بیشتر است پس

نازند نموده در بعضی ها بیشتر خشکانیدن محل دیرگشسته مثلا بر لهای گل سرخ و گل  
 یک رنگ را در همین جا بکنند و همین جا بکنند نیز در راه زنده میوه نیکو است اما کم است  
 مطابق قاعده عمومی بختک خنده با آنکه در آفتاب میزنند و در راه فرار دارند بسته به  
 آنست که در آب بپاشند و میوه های کونست در از قبیل انجیر و آلو غیره در نباید بپاشند  
 کرد که شکسته شوند و بخت خشکانیدن آنرا اول مجاری حرارت کود که ملایم است  
 و بعد در آفتاب بزند و مکرر بجهیه عمل کرده آفتاب نایند و وقتی که بهوش می آید بختک  
 از این قسم عمل کنند اول با دست از تمام درجه حرارت لطیف انوشته زایل کنند تا  
 اینکه خروج رطوبت در تمام اجزای بدن معلوم است که درجه حرارت کونست  
 باشد که رطوبت خارج شود و بیکه میوه بپخته شود و بزرگ وقتی که خوب رسیده باشند  
 محتاج خشکانیدن نیست و همین که رسیده در جای غیر رطوبتی بپختن کردند و تا بی که در  
 پوست سخت واقع شده است که نازنی که بایستی استخوان آنها شود و بپختن  
 اگر امیزی که مانند دو استخوان با هم میزد و فایده مذکور خشک شوند و بی قوه را  
 کنند با اختلاف فواصل آن خبر در آید و در غایک و در به به به خشکانیدن در به به به  
 در چهار جوی جدا که رنده دارهای بی سقف نهند و عبارت از پوست و سر و معایشت آن  
 جدا کرده و در آفتاب بپزند و خشک شود و بپا بپزد و در آنجا علی معنای نگاه میدارند  
 و هیچ آب یکدگر کردم باید پس از خشک شدن در فراقی باشند که آنها را نور

در وقت و قیامت نشوند و بهترین حرف شنیده و سباده بگویند این یعنی است و بی چون  
 خیزد تا کام است یکی شیشه صندوف و جوی قلم سازند و بدون نذر بکنند  
 و اندرون آفتاب از خانه یا سر بستن کعبه و در میان سر بستن قدری زج و جبر بکنند  
 تا مانع از کرم قیامت و چوب شود و نباتاتی که در حدیث است و در سوره بقره است  
 متر است که جهت می گفت آنها هر دست در بار چوبه اندکی بچیده و ده نذر در رون  
 یله بکنند و عله و بر این راه بی باید و در سر کشی کرد و چند فاسد و قوت شده عوض  
 نمایند و قتی که مقدار زیادی از دورای جوی را خواسته باشند بکنند به متر است  
 که پس از فله نیدن آنها به طور طولی تحت به چیده بین حریق بود و در وقت در رون  
 نفوذ کنند و همین قدر سطح میشود و بی این عمل عطاران است و وقتی که حیوانات زنده  
 بخوبی بکار دارند شرایط سکن طبعی آنها یکی آورند مثل دینج و سره و در ظرف  
 ابراج بکار که در آن ظروف علف بکار بریزند و سر فر فرار سبب به خوردن بپوشانند  
 و در کشت در باغی بکار بزنند و چنانچه در قوضی که خاک یا سپهر است و است  
 و زلزله در آب سردند و مکرر آبر چیده نمایند و در ناستان بهترین است که آنها  
 و محل یعنی در آب بی نمند و در وقت ضرورت آنها برون آورند و وقتی که معده  
 زیادی در محل باید مع لیسند بهتر است که آنها در حوض بزنند و در نخوی ریخته و  
 زیادی بکنند و چند نبات آبی در آن حوض بکارند و در فصل نستان زلزله در میان

خاص



نمای د بخور گرم است و بشتن و از پنج به نفعش نزدیک

در این دوا بیدار دوسه براده را که در دغل یا خارج بدن بسته معاجه است  
نابینه او نامند و حکما گفته اند زیاده و تشویق دوا دهنده و سه نهاده اولی در صورت وقت  
معنای این است لفظ موجب تشویق آنهاست اگر چه بعضی باری بعضی سنگین میشود و سه  
قاعده استغفار علیه حاق در اینست فی سیرانه و ماده است که ذکر کردم مع لفظ استودا  
که بصورت نه لی سنگین شوند و نیز سحیات و مقدار بعضی سه و در مقدار بعضی دو

کفایت میکند

که صورت نزدیک

انوار شرف

و او به رقیب کرده اند برین دغلی و دوا ی خارجی و دوا ی تربیت شده و دوا ی نسخه و او  
مفرد و دوا ی مرکب می نویسد او به بعضی خارجی غلق نمیکرد و مکرر فنی که در محل سنگین  
بسته زیر که بکده ای مخصوص میشود هم داخل و چه خارجی بسته بنا بر طریقهای سنگین  
آن شلاقیون و کند کند که اغلب دوا ی دغلی اند و در طایفه آنها سنگین است و دوا ی  
تربیت شده که بغیر از اینهاست

که در فصول معهوده سال مطابق نسخها یکد و کتب فیه انه تبیه میکنند و نامه فی میانه  
و دوا ی نسخه او به بسته که بغیر از اینهاست که در نسخه او به بسته  
نامند و اینها سر مع الف و انه و بسته نشوند مگر اندک زمانی قبل از استعمال دلی فی  
حقیقه معنی ما بیشتر از دوا فی است که مطابق نسخه طبیب معنی بسته شود

و او به مفرد آنها فی بسته که بالطبع بهمان نحو به دغلی شده اند است و اینها

بسته





و قلی نه ولی نظیر دیگر است آمده نه و عدد برین صافی نیست که برب ذوقی نشسته  
 و درین نوع سه گونه دوخته دل است عرفان اشکات و الطهارت و نوع ثالث عصاره  
 و بسا هارنه از دوزخی حاصل شود و حاصل خبر سانی یا میون که بواسطه تجرید جامع مل  
 اندا کردن شود معلوم است که نزدیک بن گونه ادویه پیچیده و تراست از افراطی و بزرگ  
 بس ازینکه بواسطه مل غریق فیما بین اخرا و قابل به بخار و غیر قابل به بخار به جایه مل  
 نیز بواسطه تجرید به تفریق فیما بین مل نشسته و مل شونده اش نمود و سرده می در بن قسم ادویه  
 و اشکد جامع مل نشسته یکی قابل نفیع باشد باشد بواسطه تجرید جرم جایی که در دوزخ و یا فیما  
 جبهه قابل انصاف و کفایت می شود و تجرید توانسته بسبب این قیاس ادویه می باشد که در  
 و ده دوانی انما مفرد است و دانی قند فزاده میشود و بنت مفرد آن دانی بنی دوانی  
 و دیگر که خواص آن افزوده بر خواص مل میسرود و این ادویه به سه قسم طبیعی منقسم شده  
 صوبت که عاوی شکرانه و بعضی ادویه جات منقسم که در بین اسنن می شود و بعضی  
 ادویه که جز اعفشان بود و جوب با سقری است انواع اول که ملوین است و سقری  
 زیاد است فزودن شکر یا بخت این است که او فی در تمام است و نه نگاه داشت  
 بواسطه سرج با شکر زیرا که در هر فصلی آن دو بطور یکنواخت به دست نیاید و یا بخت  
 این است که ملوین شکر طعم نامطبوع او را بچوبت نه و لب باشد که افزاینده شکر و دوزخ  
 بجای آورد و ملوین و رفت ملوین باید بخار و شکر تعب را میسرودانند و فری که







تأخیر نمی شود. و بعد از آنکه معلوم میشود سبب تأخیر و تاخیر نمی ماند از این سبب است و معلوم  
بصاحب معلوم است. و سبب تأخیر آنست که تا یکم روز

مرکز - سبب تأخیر آنست که دو سبب بسیار بسیار در دو  
بسیار محسوس است زیرا که همین که سبب العلل است بلکه هر محلی را که خواهند داشت  
بسیار تأخیر شده است و علل خود بود و جسی نرم نیست استخراج و خلاصه می بیند نگرفته  
و زودی جواب می دهد و سبب می معلوم شود و جمع ادویه تقریباً بتواند مشکل مشکل کرده  
و همان است معلوم نیست در وقتی که بجز مدت مقدار بر هر نفر و در وقت و بخت  
مقدار زیادی اگر دهند بسیار و ادویه قدر شربت آن که است حال سهولت ضعیف  
اقبال می کند که در شرفی بخت نباشد و اگر طبعش کمره باشد قیامه و قدی بر باقی  
کونت می بیند کرده بخورد و برقیان یک برجه خانه سر سبب پیچیده و بلفه و ادویه  
عیال و نیاید معلوم است که ماده قابل الاغذیه حاصل است پس خود کردن و نرم کردن  
انها بسیار دخیل است پس از یک نرم شدن جمیع افراد قابل الاغذیه را تسلیم  
باص می کند و چون اسباب کوبیدن مطلق بکتابک صرف است و فساد می دهد و  
پیدا نیاید باید گفت که دو بر سرع الف و از قبل این کتاب و می رسد و در صورتیکه کوبیده  
باشد بهتر حفظ می شود و بر مجلس هر نیاید ادویه فوق قدر از قبل می دهد و  
باشد و سایر ادویه حرقه معده به طور کرده و از زیر که در روی پوست بفرم می کند

کتابخانه  
مجلس شورای ملی

و خروج میانه و جمیع ادویه باشد و قوی که از این سفوف منبوه بکشد نه نشتن و ...  
 که دلاوه بر آن علامت تا مدت شش ماه گذرد و سبب زیاد و بی یابی نمود و نشتن تا زمان  
 کمزورت و معلوم شد که در همین کوچه طایفه معتبت در ... بود و در سبب سبب ...  
 با سبب غلط متون گوید و در آن که تفرق از سبب شود و ... معلوم طریق بود که  
 معلوم بعد از آنکه در ادویه مخصوصه ظهور در روزها پنج ... در آن که سبب ...  
 بود به این روش باشد و صفاتی است که ایستاده و معلوم است که در طریقت ...  
 باشد نرم بشود و او بیده و فواید شد بکشد که زدن شک شود و نشتن که در کنار  
 خور و مایه تا آنکه سفوف زیاد شود و نشتن طبع و در سبب و در سبب ...  
 قطع کند و بکشد و در نو بخش که در سبب و سبب ... و نشتن ...  
 بنزاشتند و در ... و بعد بخش که در ... و نشتن ...  
 برید چون این نشتن شود هم از زعفران شود و هم ... و نشتن ...  
 چنین نشتن فعلی و اصل کوسا باشد به و قوی و در سبب و در سبب ...  
 و در ... و نشتن ... و نشتن ... و نشتن ...  
 و نشتن ... و نشتن ... و نشتن ... و نشتن ...  
 و نشتن ... و نشتن ... و نشتن ... و نشتن ...  
 و نشتن ... و نشتن ... و نشتن ... و نشتن ...





یکه بازودید ستونه در حین بیدار اجب و بنده هیچ جبار آن جسمه در جوارش  
 و نیز ضرری ندارد در تلف نه مقه اچری زود است و مکرر اتفاق می گویند  
 جنبه خود بواسطه مدت وندی دو باشد با الله علت سبب نه فخر نرخی  
 پیدا کنند و هیچ ادویه تند از قبیل صمغ سفیدی و از راج و اسارون و اپیکادار و نیکادون  
 ایضا را دارند که باید و حین نو پدیدن اچری دکان باون را بست و وسط آنرا  
 بقدر سوراخ که دستهای آن به معلوم است که باید چرم و اطراف فوقانی با  
 بسته شده باشد و محال است که هرگز در باون بلکه نه چگون تمام افزوده و دانی رخنی  
 کوبه پس باید که هرگز نرم را از هر زبر سوا نمود و معلوم است بخت اینها غریب است  
 و منافذ غریب شک و کشد است نسبت با آنچه منظور دارند و وقتی که بعد بسیار نرم  
 باشد یک غریب مخصوص دارند معروف بفریب سر بسته که باید بوقتی آنرا بر بوش  
 و یا چه شگفتی استوارانه و هر دو این باید از پوست پوشیده شده اند تا جزیقی نفوذ  
 نشود و این غریب نیز میتوان معمول شود و بعد آن شرایط است و دانی که ذکر شده  
 شود بخت اینکه در منافذ غریب قایم شود و غریب استحرک سانه با دست از  
 و یا درجه آن کشنده و لی در صورتیکه دست را بغیرت باو بماند ممکن است که  
 دانی قایم شود که غریب خوردن بسته بسته و مکرر اتفاق افتد که جسمی را که  
 دارای افزاینده است که تلف شده و آنها بسیار مختلف است پس میتوان آن

خزانه از یکدیگر جدا نموده در صورتی که تمام بر آن جسم بلیصیت داشته باشد  
جزئی تفاوتی داشته در وقت که انبار ریله بر جدا نموده وقتی که آب هم مرگه باشد  
مگر یک ماده مخصوصه مانند اخلع شبیهی و صمغیات خالصه و شکر و سفرا و کافور و  
تند آن عیار لرزشه و خوه در اول عمل و خواد در قران اگر ضبط شده در وقت صیقل  
و علت آن نموده است و در جزای که بسیار رقیق کشنده اند نیز همین حالت است  
و در صورتیکه این کفر شده باشد در این صورت آب کشنده و شلیل کو به شد  
سبب اجزاء کشنده و تا فرغ عمل اندکی اناده عاقل باقیمانده پس با چه بنده ریج کو به شد  
غوب مخلوط نموده تا تمام غبار یک سطح باشند و سفوفهای دبل بر بدین طریق باید  
اصل سوس لوف ظمیر و زرد چوبه و قنطریل و زعفران و زردل و ریشه فلفل و ایریا  
و ربونه صغیری و قلع بصل و در این و در تر ... که یک نوع  
در این است و ریخ و زرب ابجلی و لیکن بیدند و در این ریج و مشک و مرغان  
و حل زاده و این غبار کشنده و وقتی که اجزاء و دانی کشنده و مخفف باشد و یکی از  
اجزاء و بسیار غایت دهانی باشند به یا که بسیار غایت باشد به  
که از یک درجه غایبه یعنی کمینه و از ماده عاقل در اجزاء کشنده است آنچه اول کو به  
میشود بردارند و تمه را در بریزند و از ماده عاقل در بعضی است که کشنده بیش کثر  
بر مفسد عمل نمایند و وقتی که تبه مملونه در جزو اول غبار آن اجزاء خارجیه هستند که



و دست پاشنه و دست آهین و گیس و نه شده و داون در جبهه دست  
 ادرج بهتر است نزد بایکد اسبیده نباشند و صورتیکه سبب داون بود یا فضیله  
 میرند و دقتی که دو بسیار دقت و عطف

باشد یا نه بجزارت نزد تو نباشند تا به در پشت وقت بلکه بادست داون از  
 گردش و نوبت در حرف داون سفره و صوغ سفره و بین تو فبا گشته بعضی  
 و دقتی داون در دست هر یک میکنند سفره که یکگونه بهار و سبب دلی

روغنی که بدو غور شده بوی بی سفره به بهتر است که درون غول شنی و بکری سفره

یکگونه و بهترین اوقات در روز و شب است و بعضی از داون صوغ سفره و در آنکه

بسیار زمانی آنها بود و راه بود و در آنوقت که فک شود و در آنوقت که

زیر وقت این صوغ نسبت به مس فری است که در آنوقت و با حرکت آن و غل فرا

گفته و علاوه بر این بسیار دارد است که به تنهایی این صوغ کو پیدا شود زیرا که با بر بند با فزا

و دیگر که سهل عود پاشنه و با که مستعمل اند و اشعاعات در آنوقت نیاز محلول میزند

اسبان - سبب آسپان بسیار است بسیار مختلف است ساده و زنده آسپان

قوه است که در غایتی و در غایتان همیشه است و حرکت پس آسپان و همه آن دانه اند

آسپان است مادام و در یک و نیم فونیون و به این طریق آسپان گشته همه لطف و دقت آن

و بهمت نرم کردن و بهیچان آسپان با بخار آب نرم شده این آسپان بسیار خوب اند



برادر و بعد از آن فی دینه و غیر آن نموده بر فیزیکی <sup>علم</sup> سهون کننده و اغلب در میان  
 آنها ترسند تا علم حاصل شود و هر یک که آب مفرغ شده متک سده به فلسفه و طبع <sup>تجربون</sup>  
 و به صوت بعضی طبع بقی بخالت و انداختن نیز آب کسبه نمود و طالع محدل را نیز  
 به دست سده یکشنبه صبح نمود معنی که باون را جواب میدهد پس طریقی صلاح بشود  
 معنی که پوست کز مرغ و سر لغز و فیروز و شبیه آتیمون و استخوان سوخته و مرغان و قطرات  
 و دانی که صفت عجیبانه بر فیزیکه کنند و بدسیون - آتیمون بعضی به سینه  
 که با طبع طالع زنی دارند و می واسطه مفرغینان با اجزاء جادو در دست قابل استعمال  
 چون این اجزاء جادو فانی هستند و مختلف است تفریق با این اجزاء به سهولت میشود  
 علی الرشی و علی سفید و سایر الطیال این قبیل آنکه علی که تفریق این اجزاء ایستاده و به سبب  
 توبه و آن عبارت است از یختن اجزاء در آب و پس از آن معینی بنویس و پس از  
 چند دقیقه گذارند آرام گیر و بعد بواسطه عمل اخراج اطله افروز زمزمه و آن کلمات  
 از اجزاء و تعبیر را سپرد و حرف به فلسفه معلوم است که به یوسپون را در اول  
 حال کرد سازی نایب است زیرا که فرد موجود است و این عمل تفریق اجزاء زمزمه را از  
 تیره و عاری نمیشود مگر در جسم معدنی که آب در آن فیروز است و آن را دان جسم  
 این قرارند سولفور و تیمون و سولفور و در کور و سنگ بهمانیت که با طبع از معدن است  
 و فی این اجسام را اول بر فیزیکه فلسفه و بعد بطل یوسپون می پرانند و در سنگ





محال بود و این مذهب را از آن که در محرومیت است و بعضی بر زهد است  
 و محال است پس کویست که آن سبب باید تفریق آن محسوس و آن جسم از قبیل هند و کمال  
 و سوغات و پنا سست و جنت و بهشت و در قیاسی قطع از روی سبب دارند و استدل  
 آنها منوط است و بعضی فلز است که در حریت لم ذوب میشوند عینه خود را در آن انوار ذوب کنند  
 و قومی نیزند که در استیلا و در است غول از خوب خواه از چمن و قاع سلسله غلی  
 قومی را در سبب آلوده کرده اند علی ان اتصال چرخ و بهشت و آب فلز منجمند و علی در اصل  
 بیهوده بر منقوش نموده اند و بعد از این سبب به بزرگ و قطع و سرب و بهین طریق منقوش  
 خیار کرده و ای آبلانند و دانی نیزند که میشم لرم بوده و بسته بر من قبل از انوار  
 فلز صید کنند تا به نفع تضاع و درت شوند و بعد به بزرگ و تمام تعب کرده اند و در کار  
 و لی این در محفل را نیز باید کرد و در آنکه هر منقش پای ای او را کرد و گنسنه زیاده ای  
 نموده و به دانی بهمانه و این قاعه مخصوص است و عطر و هر دو عبادت از خوب باید نمود شوند  
 و بجز بعضی اجسام معدنی استثنائی در این قاعه نیست و کردنیات باید و ظروف فلز  
 نگاه داشت و استانی بزرگ را قیاسیه و پس از آنکه شمس محافظت آن باید بود  
 و بهترین ظروف که بسیار هستند و بهشت است که پس از انوسین کرد و اما آنجا که به ضبط  
 کنند زیرا که در هوا جذب رحمت کرده و لطوبت مایه و خواص بود

و تمام ... - - - که بفرانجه پولس مانه پولسهای دوانی عبارتند از قومی

سیره و بختی از نور و وحیه باقی نمانده و گشتند از نباتات تازه و سیر نیست  
 کرد است نباتات شد بعضی غیب نامورند و در دو فی نبات را در صفت فردا و در  
 ابله تغییر و در است آتایه شده باشد درین قدرت که یکم از قیاس عقلی بر  
 درون آتایه شده باشد و در صیب بولیب را در اول مرتبه که درین فصل باشد  
 نماند و در نباتی که در نزدیکی ایشان شصت است با شریح و به طایفه بدقت زبور و  
 با محمود و وحیه دقیقه و جبهه از نفس پر سبب یکی از اهل معانیک انوار خود گشتند و در  
 صورتی که نبات در آن افروخت و در شود و در یکدیگر گشتند و با هر دم نشانی  
 سر برین دانش و به و اگر باز افروخت و بولیب شدی سختی از غراب و چون رفته عمل را در گشتند  
 و عمل از نفس بولیب مختلف میشود با مختلف اجزاء و مطلوب و غنی به تلف تازه باطل و درین  
 کوششی را بخوانند بولیب گشتند انوار در یک باون زرب چو بیسیل یکگونه و بعد بولیب  
 با عیان میگردد و نورانی و در نفس و در افروخت و در بولیب و غیب جیبی بولیب گشتند و  
 و در غیر تر است گشتند که درون و به و سبب زمینی و فصل و به فصل درین  
 بولیب گشتند و این نوع بولیب از دست ابراهیم عز و جید نیست و شیره شد  
 با جود و طایفه به سهرت خیزانده و غلب در عین بولیب کردن از خاصیت و در  
 ایشان به طایفه سیر و فصل بسیار ادویه با بقدر عین بولیب شوق با و هزاره عالی  
 در آن از آن عالم شود و بهی بعضی انوار از عین بولیب در صورتی که داده فرود

در هر لحظه  
 در هر لحظه  
 در هر لحظه

نه نشسته است و در وقت سرطانی به پهنه و صاف و صوبه  
 بخوابد خارج سستی نشسته و صوبه زخمی و صوبه بخوابد کای سرخه به پهنه  
 از دل بکوت نشسته و بعد به بیسکسند آن صوبه از نمانی نمانه و وقتی که بکوت  
 ضرری نشسته باشد استند بخوابد زیرا که از قریب به پلبی نشسته میشود زیرا که  
 پالس ایستفاتی در بعضی وقت نشسته شود و یا از نمانه بر آید و در این  
 وقت این زخمی نرم نشسته بخوابد که بکوت بخوابد و یا نشسته بخوابد  
 کردن بعضی وقت به پلبی نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته  
 به پلبی نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته  
 بکوت یعنی پس خود را در وقت که نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته  
 عمل به اینجاست و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته  
 میشود و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته  
 و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته  
 میوز و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته  
 معلوب نرم نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته  
 زخم نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته  
 از قوم آورنده و بعضی او به پلبی نشسته و در وقت که نشسته و در وقت که نشسته



و سبب یک حالت او شده و سبب و مواد عصاره و مواد مخلوطه اسید کهنک است  
 مخلوط شیرین حاصل از ای اسید ارانی است. نه محبت قنبر قابل تبلور که  
 معروف بخندلکو است و از نه و اسید این شیرین عبارتند از جوهر لیمو که اسید شیرین  
 و جوهر سیب که اسید است با نه و بعضی ز اوقات از اسید درم ریاض بعضی جوهر  
 و از این اسید است با نه و که می دهد و مخلوطه و درین شیرین یک ماده دیگر که  
 که محل شهابت بی باقی ایمن ثباتی دارد و بیست و یک و این ماده بحدت جوهر  
 انقلاب میوه تا شود زیرا که خلوت میوه دارد تبدیل بسبب کربنیک و الکلی باید و شیرین  
 حاصل می شود و معطره مختلف دارند که عموم میوه جات است و بنا است اقام آنها بکین  
 طبعه نیز دارند و شیرینای ردیفی عبارتند از و غشای معروف نباتات و غلبه خود را  
 روز و بندرت از بر یکار پیدا این شیرین با ما بعد با جامه و اغلب جام مرکب کشنده  
 در هر دو صورت یکی است و سبب مدد صورتی با مختلف مغا بر تن جز است بلکه  
 و جام حویلی که ماحول از نباتات به قدری با و سوات حیوانی است با نه که بیشتر میان آنها  
 فرقی گذاشت و جمیع جرها عبارتند از مار کربن و استیارین و اولین و که میوه و که  
 تا بایک بکر مرکب اند و شیرین با سوزی در نباتات عبارتند از سوزی و نمرد و نمرد  
 و محلول در ادمان فراره و جهت آنکه آنها اغلب ساق نباتات را شکافی و نه تا برور  
 از آن شکاف خارج شود و در صورتیکه درین فراره زیاد باشد آن شیرین خارج نشود

مرد

هیچ اقیانه از دست نایب ر ترو با پیش منند یا نیم که بعضی بستان گویند ز قبیلای کج  
 و بستان که پاهو از دوش طایر و زو با پیش سر کوهی و گرنه و من فرار که باشد  
 از ثور به قتی بهما غازی نامند و این قبیل است سقزای و عطلی و ملک و غم  
 و قتی - این سقزای سید بزرگای است بر حسن که در هر آن که سید بستان است  
 و سقزایان را نیز می نامند از قبایل نو حسن و غیره و آنکه یلونه شیر و باد و  
 عاصم من است شود غلب علی راحت و کثرت است از شیر و ی تپه و بجز سقز  
 مهارت - باب و در قتی میخند شیر و انی و است و شیر و است و قتی  
 اینکه و در عاصم من جز غیر ملول است همین شیر و است که صبح صبح و سفری و  
 توبه بستان از قبل غم و است و اندر بعضی اوقات شیر و بود و این شیر و است  
 یغری نیست ندارد و غیر بجای غم و است و در بسیاری از این یقه و فریب است  
 قبل از قتی و سقزایان است و در این شیر و است و ساز فیت و ادا و  
 فرار شیر و این صفتی است که در او هیچ مخصوص نماند و دارند و سرعت نصیب است  
 و این است که همیشه بواسطه نظیر میتوان شمار گرفت و فصل او مان فرار و کشه کی  
 بسطی و بگویم کرد

و در او به که بواسطه مل نند میشوند - و بصفت مل کنند و در او  
 و در او به که بواسطه مل نند میشوند - و بصفت مل کنند و در او

باقی مجامه خبر ده است و در محله لایکه مقرر شوند و آنرا نیز ملائمتند و خبر ده است سیم  
 محله لایکه حاکم سنده تا خاموشی ندارد و عارضی است و بواسطه عمل تجده خارج میشود و این است  
 فقره محله ایطراعاتش از طریق غیر مشخص مختلف است و میتوان آنرا بیکه برگزیده از  
 و عمل عارضی است از دو جسم جامه ای با پهلوان کردن بخاری و مایعات و عمل مل  
 آنست و از جامه جامه و جامه بقیه قسم شده بالقبای و مابین ذرات اجسام جامه  
 برکنده و معروضش شوند بطوریکه این ذرات نشسته بیکه بر قرینه واقع شده باشند و اجسام  
 جامه و کیفیات باطنی خود را از آن نهاده صورت ظاهرشان تغییر کرده و سبب عملی  
 الحقیقه معلوم نیست بعضی محلی بر قوه افیضه رده اند گفته اند جسمی که عمل میشود و بعضی  
 افیضه اش از قوه انقباض زیاد تر است و در صورتیکه قوه انقباض زیاد تر از افیضه باشد  
 عمل صورت گیرد ولی نه در یک محلی بر سر و نه در دو و وقوع میابد پس بنا بر یک  
 در شرایط ترکیب نسبت آنها در کتب شیمیائی و ترکیبات جسم و ذکر کرده ایم فی الف  
 فو این نسبت ساده و مرکب است و از نسبت دیگری چون نقطه فلزات آب در صورتیکه  
 مخلوطی داشته باشد مرتفع تر است و میتوان گفت که کم از شیمیائی نیز نیست  
 و در بعضی جسم مستعد که این حالت را دارند یعنی با تعویق فلزات نشوند پس  
 گفت که عمل جسمی در نفعی باقی نماند و در بعضی عمل همیشه نزول درجه حرارت میشود زیرا که  
 اجسام جامه در بعضی هستی که مذاب حرارت مخفی مانع گشته و این عمل استیجانه

مکر و فتنی که بعد قسم جامه را باج نامت کنند شوخی بر چه نظر دارد و همسر دست را  
 در تب اندازد عوض نزول در حرارت را در تب دید بر که حرارت بخند زایل تر می باشد  
 راجع بسختی آن است و قبل از عمل اگر هر دو در همسر در مرکب کنند و بکندت بسته  
 و بپایان افروزی و اندامی مثل برشش در تب بزنند تا بیه رود و شود حرارت پس می شود  
 فاعده طبع فرود که مطلقا در صحن عمل نزول در حرارت میشود در آنجا بعضی در برودت بزنند  
 و این علت اغلب بواسطه ترکیب جمیع است و جامه در فرات مرق است و این سلسله  
 و دیسوسین که عمل طبیعی است و در صورتیکه جامه بپایان در محلول است جمیع خود را قیاس  
 از تفریق مابین عمل کنند و عمل شوند و به کور صورت سابق را جفت نماید و دیسوسین  
 که حالت شیمیائی است و صورتی که حالت جسم جامه را محلول مختلف باشد از حالتی که  
 قبل از عمل داشت و پس تغییر عمل کنند و جمیع جسمی که میباید بسبب مختلف باشد قبل از عمل  
 بود و مثلاً قند یا نمک را در آب بزنند سلسله کوبند و حرارت که در آب حل کنند و دیسوسین  
 کوبند و بی بواسطه اینکه این دو اسید صاف میباید رود و عمل نمی نسوزد و این اغلب است و حفظ  
 کنند و این دو لفظ را در هر دو مورد به این دو حفظ است و این فایده و محمولات و در بدن  
 ما در شعبه ذکر کنیم اول سبب و طرز عمل در دم جبهه و قابل اختلاف است و در خصوص  
 هر یک از عمل کنند و تا

شعبه اول در سبب مانع عمل مفرد است است از محلول و فتنی به ۵۵ در بدن







بود و کینه بر سر استند و عاقل تر باشد.

نمونه بین این

**دوم کردن**

که این روش آن دو روی دوائی که مغز است بر برده ماده قابل الاغلاش محلول در  
دو جینی که محلول در دست بقه الغلبه جزء قابل الاغلاش محلول مانده ولی به ریج سرشته  
باید نصف قوه انحلال میشود پس در همین در او به لطیف و بسیار دقیق کنند که به  
سرعت در آنها نفوذ کند بکنه از قبیل همانا در کما در آب می که معطره نیز محلول است زیرا  
که غلبه موجب صعود او مان فرای آنها میشود و انجالی که او حاصل میشود انفعوله با انفعول  
میگردد و در غلبه موافق عمل است و در غلبه و اما ادب است همین قدر که بقدر کفایت  
غور داشته و به وقت که از غله ماده داخل محلول میشود و چون فساد و اگر جمیع  
مایعات می تواند در دم استعمال شوند ولی غلبه آب است عمل است الطل و تر باشد که در  
میشود.

نمونه در این

**چشم**

چشم

در این نگاه میدارند و در جویست و در به حرارت انجالی همیشه می نیت بلکه همه وقت باید  
میشد از حرارت متفاوتی کمتر از نقطه غلبه باشد و در تر است چون غلبه از قبل  
و دیگر است خاصه در او به سخت و ثقیل و نمک و این است عمل سریع الفضا باشد این عمل  
بسیار خوب است شد و اما این عمل در چشم بسیار نافع است زیرا که به تر و دوائی

حرارت و بیفتن از دل شده و هم بر روی حرارت و در صورتی که در وقتیکه بر روی سینه  
سرخی مصغیه باشد یعنی در ظرف سقای و حمور و یا بهیچ وجه بر حال متورم و یا متورم  
در صورت آنکه در این وید و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه  
داشته باشد از قبیل حال از محل در ظرف تقصیر و در وقتیکه

حرارت در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه

بجوت بدو پنج مخصوص است و آنست که در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه

و نقطه غلیظ باج بریده است و آنست که در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه

و آنست که در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه

حرارت در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه

اجب که خود قابلیت گذشتن از آنست که در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه

سوسن و مسمومین و آنست که در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه

شود که جسم در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه

که فواید بیشتر از محل جوشش در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه

کرد و بعضی اوقات پس از جوشش در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه

کنند و غیر محلول گردد پس در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه

مثلاً اصل سوسن به دو گونه یک گونه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه





معمول محض

ش بخیر آب نشسته و نه دود و نه سوخ را بخیرند و نه زندهانی آب بخورند و آب نشسته و نه  
 در صورتی است که او به قوه تعالیه شان زیاد باشد و بصورت فراموشی را از دست  
 دست بی برین انجمن دارد و ساقی نه چ ساخته و آن معروف غاده و شقایق کرده و زیاده  
 برده و در غایت باشد و در این غایت پادشاه دیده بند و می بیند و اینگونه عمل را  
 و نشسته و می داند و او سازی بر او را می آید و این اتفاق می افتد که این گونه عمل را  
 نموده پس نه و تقنی یکسره بسوی است و در مورد بانی این بیستی معمول است و چنانچه  
 بیانات معلوم بری آید عمل مذکور آن خادمتی و اولاد محبت در مقدمه علمی از غلو و عمل  
 میکنند و خوب از میلونه و همیشه در منزلت میباشند و برادران و اولاد فرزندان  
 آب داشته و در مسکن صاحب و این را نباید غشبه و برادر و پادشاه صاحب  
 رهنش و دوست رهنش را معمول داشت و بعضی دوستان و برادران بعد از آن که  
 سوهر بران است و هنوز معلوم رسد و سازی صاحب پاریس است و عمل یکسره بسوی  
 بسید وقت کرد و تقاضای نوشته فرض اینجاست و می داند و در این که اول  
 ساندیم و در غفور در باب نبویه بگوید و نبویه و بخوبی در دامن تیشه و در انفس نمود  
 و دامن نبویه را نیز باور تیشه مسدود دارد و در سمت تخیلی خود را می بیند و تخیلی  
 روانه و یک پادشاهی نبویه و بعضی یکسره و یکسره که هر سه دولت توله خارج شود  
 از دامن و درین از برادر زدن میکند و بعضی که نبویه و درت و دوست خارج کرد و از خود









• عیب نماندنی - حاصل شده - است نه آن بی خوب فیل - و آنست که سفید برآمدن است  
• این ابدات همیشه در دهن بسته میماند پس باقی - و در جهت دندان صمغ و سود و ملو و غیر  
• مسند یک زرد و غم - رخ در آب برتنه بین مانند سبزه ها - نمود - کنند و از آنکه روغن آن  
• آب آینه - یا فانی پس مانند - بی موسیون - بی بر سر اند - این طریق که روغن صمغ  
• سفید یا غری - بر وسط معالی میخورد آب کنند

• محمولات علی - بی است بزرگ با چون نه معطر با صورت طریق ترکیب - ز کسب و نه روغن  
• این معطر به منون - و بجزاده زین است - جاز تا به دوزن با لوبه فرموش است  
• این - است - در صورت خلوص - با زاده در حرارت در آن خلوص منون  
• است و بسیار جوش آورده - در حرارت دلی در صورت آب انداخته شده  
• نسبت به آب غلظت میانش مرتفع تر شود و یک در میان جوشن حل آب - منضمه میشود  
• مخلوطی است - با بخار - که آب - چون محل سریع تقطیع است که کم مقدار آن بخار  
• منضمه میشود پس تقطع معیان آب مرتفع تر گردد

منضمه

• محل منفرد که در دهن است - و آن - در دهن کبک - شبیه - و تنین و جوهر زرد و اشک  
• نباتی و فله - انکوره - محل میگذرد و صمغ و پاف و بیض شاق - است - در هیچ وجه محلول نگردد و جام  
• چوب - نیز از آن محل میگذرد - مانند حرارت خلوص است که مقدار آن که مخلوط به دست بسیار  
• و حوس - است - شد و حسی متعانی مثل - شد - و صمغ سفید - محل میگذرد



انصود حالت و علامه این تب است که درجه رقی که جذبه غایب است  
شده باشد آن بطور اثناعشر مظهره اربعه می نماید پس مغزات و مغز نشکند  
نیز آید و بانه و صاف و پیش و غیر نشکند علامت نقد آن تب نشکند  
نورسل و غیر تغییر نه و بهتر زین ابتدا کرباب و دنیا سست و در دودیه حالت  
۴۴ درجه کافی است و در صورتیکه حال صرف خواسته باشد و برود و محسوس  
تقطیر نشد و یکسوم الکلی است موقوف بوق درجه پیش از ۴۵ است تا ۹۵ و در  
فرنگستان این عرق زرد رنگ است زیرا که رسم اول است است که حرق را از حرق  
جو بد نکند و بعضی مواد معدنی در انقل مل شود و از انقلی کند









جندی بسته و فند و شربت عسل است در آنجا شش ماهی و آنجا شش ماهی و شش ماهی  
 و به طاعون که در جیب فصول می دهد و در فاسد شدن مانند شیره نباتات مانند حمله  
 جمت جیب محلول و غیر ذوق خلطه میا است از این باب شربت بسیار در  
 جوش نهادن و تیزن با مصل است:

در شربت شش ماهی بسته که بجای شکر عمل دارند و در فصل عمل عسل که در آنجا خواهم کرد  
 و در به بسته مانند خمیر که بی جامه و مرکب از یک ماده دوانی و فند و شیره  
 منظور به پیوستن و پیوستن عمل بسته از یک فنون برای وقت نوشتن نباتات  
 از ف و لی التو تا این منظور برای وقت و هر وقت که امر با اسفند و نیم منظور و به  
 خود به بود که بخلط عمل بسته و مرکب بسته از یک ماده دوانی و فند و شیره که بجای  
 ظرف آن است و به بی این برای جات بسته از قبیل برین ساق کرفس و طو حاشا:

در به بسته که مرکب آن از فند و یک ماده نباتی یا حیوانی بنحوی که در  
 و که در لرزان شیره آب با چه کوسفنه که سروده و بسته و در زان است نباتی از در  
 حیوانی لرزان حیوانی اصل ماده شش سریش است که در فصل به شود از اصل آب جوش  
 در بسته ای حیوانی خام و حشای نرم و اسفند و شیره و او را در طبیعت لرزان بسته  
 بسیار صلابت دارد و لرزان یک حیوانه به بی عبارتند از یک موسسه ای فیل از قبیل لرزان  
 نشسته که حور و منه لرزان لیکن بسته و به بی غلظت انباشته به بسته

اما در یک صبح بود این در میان دوستان پیش از آنکه در میان من و ایشان  
انسانیز کمال افتخار داده اند:

۱- در آن وقت که من به نصح و نقد و سخن بر زبان می‌انداختم و می‌گفتم  
نمی‌تواند در پاره‌ها تغییر کند. صبح است بعضی وقت بعضی آنرا می‌گوید به  
این سه مورد شده بود به همین سه مورد و پس از آنکه من می‌گویم و می‌گویند  
عجیب است که این سه مورد و این دو چیز به یکدیگر می‌رسد:

۲- در آن وقت که من می‌گویم که به سه مورد می‌رسد و این سه مورد  
در آن وقت که من می‌گویم که به سه مورد می‌رسد و این سه مورد

۳- در آن وقت که من می‌گویم که به سه مورد می‌رسد و این سه مورد  
فردا در دو روزی که من می‌گویم که به سه مورد می‌رسد و این سه مورد  
می‌باشد که من می‌گویم که به سه مورد می‌رسد و این سه مورد

۴- در آن وقت که من می‌گویم که به سه مورد می‌رسد و این سه مورد  
فردا در دو روزی که من می‌گویم که به سه مورد می‌رسد و این سه مورد  
می‌باشد که من می‌گویم که به سه مورد می‌رسد و این سه مورد  
فردا در دو روزی که من می‌گویم که به سه مورد می‌رسد و این سه مورد  
می‌باشد که من می‌گویم که به سه مورد می‌رسد و این سه مورد





یک به وسط و به اندوخت ادب گردد معاین که در خضر و محل خضر و است  
 بیشتر حق دارند و ادبی زبان مخصوصی که آن طب مطابق وقت لطیف است خود را  
 تجربه وقت اختراع معاین را روانه و حکای سابق و چه دینی در مدد منفعت و صبر  
 منظور داشته اند و هر چند که اصول ادب به عجوبی زیاد تربیت برده و معاین آن ادب به  
 میفرمودند و معریت از فطرت و شرح این ادب به منفعت و آن بود که ماضی ادب به  
 اصلاح ادب و بکریست نه و از ترکیب معین و دو یکت و دانی را به به معریت و به به  
 که مدد به یک یا معین رضی سرور نه افند و بعضی را ادب به معریت به به معانی معنی  
 عیب از نمیرد پس اغلب آن معین عمل ضرر داشته و مثلاً بر سیاهان معین معریت  
 و به به معریت قوی بعضی ادب به عمل میگردند که فطرت از اعضا بعید و به به معریت  
 و و معریت مستعمل میگردند از این باب است نقد معین بسیار مثلی خواص معاین بود و به  
 آنرا سببی از یک میگردند و تربیت چند مانده معاین ترتیب میگردند ولی  
 اکنون مطلب این ادب از دافانسی معریت خارج شده بر آنرا اعتقاد نیست ولی بعضی  
 آنرا هنوز معریت مصلحت اینک قوی از آن است به و میشود در ادب به معریت هنوز دیده  
 نشده و معاین را بجا به و به تقصیر کرده اند فقه باید آن متعلق به و این  
 مرطه خارج است و به به معاین غریب به به به معریت را از ادب یک معریت به به  
 ادب به به معریت معریت معریت استوار المعنی که در کرد و این ترکیب از ادب به

و صفت بند مسنق و تقوی زود و نقل معاصین باشند جزو اشرف و بهر حال مستند باشند  
 عمل اجری داشت و در هر یک عمل کنند تا به نایب ایما را به محبت بر او بر آورند  
 تا آن مقامات را به زود کرده و خدمت است و آب می خورد و نه در آنجا قیامت است و بهر حال  
 را با جمل عمل که استعمل میکنند باید روان و شکر آید با رحمت و اجابت باشد و سید  
 ناسته و مسلمانان و آن وقت که می بیند نباید استعمل شوند زیرا که بهر جهت مشهور  
 و این فساد همچون کرده و خواب که بعد از سیر مفقود است بکشد و استعمل  
 شکر و عمل صبر که کشت میوه است سفیدانه نثر فکود است زیرا که در این وقت  
 نماز است و در هر یک راهی است با برنده عمل مخلوق و نایب صاحب رتبه ای خود  
 یا در کتب که در معاصین استعمل می شود بهر جهت آنقدر متدانی نیست و بهر حال صاحب  
 که معیشت به هر نوع و اول خلوت به عبادت و بهر نوع تقوی و مخلوق کنند و پس آن  
 مجموع اجزاء و نقل شربت و عمل کنند و شربت بید کرم باشد و می نه جدی که  
 آب و صفای زرم و مجتمع کند و آخره و شربت و سحری میفرایند و بهر نه تا وقتی  
 که بخوبی عین شود و عطربات و نایب زرم را جلی و آخره می فرایند به نایب زرم  
 به الا سار و تبدیل کرده و بعضی معاصین طبعی بچ نیست نمی از منفعت نیستند  
 و ذاتشان قیامین ذرات اجزاء همچون جمل شود و مانع از اجتماع گردد و جمیع راهی  
 غیر شدن بیکدیگر نیزه نایب میکنند و بهر جهت و بهر جهت که همچون نزهت می باشد

بعد قیامی آید و پس از آن زانی اجزاء نباتی مجسم شوند و جهت صیقل و تزیین  
 خود در محله شرفای منش فذ و کثره سیر و نرم است و اغلب طایع فتنی بزرگ است را  
 دارند و طبع بذب در بود و تقرب بسیارند و دارند و جمیع معاین پس از آنکه مالی  
 کردند و مورد شیرین و طبعی و گوشت نیمه پخته میوه جات زراعتی و سود حاصله منقلب  
 و بنا سب از یک منقلب می شود و معنی که مورد معانی و گوشت زیاد دارند بعد از آن  
 سال حل فایده و در فیل در معاین افراد مطهر و طبعی و سقزی زیاد باشند و در آن  
 و معجون کباب است از این قبیل اند و فنی معجون کباب است که معجون و عرقان و سب پیرامند  
 این قرار است برده طایع شیرین و طایع سرفراز بر فزاید و در چمن ۳ منقل فایده  
 منقل سرفراز طبعی و بقدر لغز و مطابق نیز کرد بسیار نرمی باشد و در فزاید  
 دیگر منقل سرفراز شربت طایع ۱۴ منقل و نموده و بواسطه آنکه حرارتی منقل  
 در شربت از آب نموده پس از آن یک جز عرقان کویده افزوده و پس از ۱۲ ساعت  
 سایر کرده اضافه نمایند و این معجون سب بقای سب و داخل نمایند و بدین سه  
 موسوم بود و لی چون فایده داشت از نسخه انداخته و بجای شربت نیمه شربت طایع  
 یکجک با برنده و بر سر طایع محفوظ ماند و خاصیت بدش کم نشود و منقل سرفراز  
 معجون است از چمن این معجون طایع کم مستعمل است و لی معجون معده و جذاب و قدر  
 شربتش از آن که ما خود است

[illegible]



.. بسید و انصاف مؤمنان و نجیبانی غیر متزه و افغان کنند و بی ملاحظه حال امر  
 .. نماید و بعد بی از حب و نه لود را قیام دارد و احیای صفت آنست که پس از خفت  
 سیه سخت میشود الله شکر کرده و مملکت است که این محبوب سخت عبور از معده  
 و معانی به درون مزارش و بداند پستی از قضا و معده و امن به تعبیه مانده و سر  
 له اوست و در شسته بسته بهیچ ورم و شهاب آن محض شوند و امان فرایه افرات  
 به یز غریب طفق است از مدبره سقزای داشته باشد و ال جوی که با آن حب  
 پس از خفت شدن و از پیش متوق کرد و مخفی آنکه ملاحظه او بهر باید کرد و در  
 و عمل جبهه ساخن حب بسیار فوبه ایست از اینکه حب آنرا خفت شده باشد  
 صاحبون با عمل تازه بهر نند و مجدد و حب کنند و اغلب افرایند مایه بر حب  
 غیر مؤثره اغلب معانات و شربت جبهه تدبیر محبوب باغبان مستعد و لعب منع  
 در صورتیکه مزاج باشد ما هم وزن خود شکر نیز بسیار خوب است و بعضی قیام  
 چنانست از قبل روس و خشمی و سقز اغلب و در فتن حب جام فیکه  
 مستعد و در فتن حب نزد باین میخون خیزی و مصلی بسیار خوب است و  
 جبهه زدن با بسیار خوب است و پس از اینکه غمیر کاس خفته شده بسیار  
 مخصوصی که فتن حبازی سقزانه مطابق شغل بود کنند و در صورتیکه  
 حب زیادی داشته باشد و خواننده بزودی نام آنها کرد شود بسیار نیز شایسته

بکار برده در محاسبات است از یک سینی چوبی نوپوشی جدا که محب اینک در سبایک  
 ساخته اند در آن برنده و مطابق شکل یک سینی بزرگ که دارد یک در و قیاسات و این سینی  
 ثانوی جمیع را محب کنند و سینی را یک حرکت دورانی اجتناب بزدی جمیع محب دور  
 و شادی شکل شود و بجهت عدم انحراف آن به یک یار باید انبار پوشانید از یک کرکی  
 قبیل کرد و ابریا و انت سینه و اصل السس بهتر از همه یک پاست زیر که هم بسیار  
 نرم است و هم آب مخلوط فی نوبت سه و گاهی زورق طلا و نقره محب نرمی پوشانند این  
 مریخ که در فضا انبار با محب در قوطی مدور و پنجه چرخانند و باید ملاحظه کرد که با از آن  
 ای باید در فضا در قوطی بریند زیرا که تفاوت فشار محب بسته بر یادی و قیاس  
 از محب بسته که طلا و مفضض شده است محال است و اما از قبیل ترکیبات زنجیره  
 و کرمیت مخلوط دارند یا که خود این بر دوا اند و جبهه ساحت که محب را در پرده از سر  
 بیرون نماند و این قسم دود را که ببول نامند و فی الحقیقه این دود به داخل صنایع است  
 و دوا ساز عریه میفرودشند و گاهی محب را بسیار بزرگ میسازند بقدر زیوتونی  
 و دوا ساز که نامند و در ساقین المیان پنجه در محب ذکر کرده باید مریخی داشت  
 بسیار و دود به بسته باج و در لب از اجسام مختلف که در بعضی غاشق بخار و دود نا  
 در پسیر نماشتری از حتماً متقال و عرق نباتات و مطبوخ آن از دود نا  
 داخل شود و این مخلوط طایی دوا می اصلی است و در قسم بیرون می باشد که عبارتند

دود بر سر شده







به وزن نشاء آن و این قاعده معمول بین فغانی بزرگ با یسوست در کشیدن اعیان  
 قاعده شش اشباع او افغانی آن است که برده شمع این پنجه زست و در زمستان کشته  
 شکسته و سات قدری رخنه نیتوان اضافه کنند و این شمع بهتر بکله یکسره یسوست  
 احوال به جرمی کند شکستن و فاسد زست و بهترین فرمودن سپهر در آب این است  
 سقر لی ۲ زرد با منق ۲ سود سفید ۱ سود زرد ۱ شمع سادو ۵ و قدر همین ظرف  
 سانه ۲ سفید ۵ منق ۵ سقر ۵ زرد با منق ۵ حرارت لایمی مخلوط در کاس  
 کنند و بعد صاف نو با برجهش در روی خانه به کشیده بکشد و در بهتر شکسته  
 آن اسباب مرغ نشاء که در معمول دارند و بعضی اسباب به بسته در روز فغان  
 شمع کشیده شده از قیاس شمع میوه و شمع آن این است سود سفید ۱ و روغن بزرگ  
 زرد با منق ۱ پس از اینکه جزو زوب کردند و ظرف پر به را یکمست بپزند و در  
 آن فوطه در کنند و تا می دو سطره جوبه زد یک کاسی بار به از طرف آن ظاهر اند  
 بفشارد و شمع فانی که برود بار به از میان دو سطره می کشد زیادتی شمع نشاء  
 میشود و نه سیمبانی بخت این و را فغانی است و کشنده معروف خانه مسکین  
 و بهترین خانه فغانی زلف است در روی آن و در سبب تنگی بسته افغانی بسیار است  
 شمع و توره - کو تویر و مقدار منظور کرد و نور و مقدار فغانی بخت معمول در حال  
 تلفت باشد بهترین است که مقدار کو تویر و حیت زیاد و از پنجه پدید باشد قلم

بعضی فرغ بسته

موضع طول را باین دو جهت انداخته

در هر دو جهت بر است از محمول بر است

سوال یکم بر است بر است بر است بر است بر است بر است

با هر سه شوره و جسم فانی سوزان است فرست

و بس از جهت است با هر شوره فانی آب فانی و جسم فانی که با هر سه شوره

شوره فرست بر است و این - - - - -

عبادت از جهت است و در هر حال است است است است است است

مطلوب است و در جهت است و در جهت است و در جهت است

جوهر در جهت است - - - - - اول شوره و جوهر در جهت است

کنند و بعد به جهت است پس از جهت است پرده آورده و در جهت است

و بدون جهت است پرده آورده با آب و در جهت است و در جهت است

هوای جهت است و در جهت است و در جهت است و در جهت است

در جهت است و در جهت است و در جهت است و در جهت است

در جهت است و در جهت است و در جهت است و در جهت است

بنی و جوهری زیرا که جهت است و جهت است و جهت است

که جهت است و جهت است و جهت است و جهت است

جهت است

زخم کشیدن معده و تیر و کرد و زیر که ظرف حضور پس زخم کشیدن  
 آورده بیهوش شود و در صورتیکه کله یون بهته می افتد قروحات باشد از هر کجاست  
 آن خضر است نه افق در این صورت قدری روغن برده افزوده تا او را نرم نگاه دارد  
 هر چه بیهوش در کله یون معروف و اجزاء روغن کرکک اجزاء بیکدیگر خوب مخلوط  
 کنند این کله یون را صوبیکه منظور است بر سبیل جلد بپاشند و زخم دارد با قلم بوازرا  
 با قیحات مغز در روی جلد بکشد و جبهه تحلیل بعضی ورم را زخمیل با سرخ و خوشه  
 و دوج حاصل و شقاق و فیر و کجا بر نه و بعضی بجای این کله یون محلول کو فو پر ماه را در  
 از کجا بر نه و بعضی محلول در آب حاصل مستقل کنند که این محلول پس از سرد شدن  
 می به دو نیمه جان میشود و آن در رنگ که حاصل میشود روی با جبهه یافته بکشد  
 چه بسیار خوب است و لی بسوزانیکه رفع احتیاج شده کندنش بسیار مشکل است  
 مستعد است و بیهوش که نصب کنند در روی یکی از اعضا و مرکب اند از یک برده و فو  
 و فو و فو که کتبه و سه دانه و دوی تمام یافته با قلع یا بر باس و سر و سر و سر  
 مستعد بسیار مختلفه و عبارت از ترکیات جسد و اما نامها معاینه و عبارت  
 و سفر و غیره و وقتی که بخت نخیم و غلیظ باشند اندر است و شش داده و با  
 در روی با جبهه بکشد و چون داده تا نرم باشد و مرجمه شش بکشد و فو و فو  
 این حال سوزی می باشد برده کتبه و شش و شش و شش و شش که یکبار برده

چهارم



باغی و باغی را بر آید و در آن سبب است که بخواهند سوراخ نموده و در روی باغی  
 نهاده و آن را استغنی بر نهاده و بعد قلب را بر دارند و دهی در اطراف شمع یک  
 قطعه را از عین صمغی بسته تا در وقت پس بمانند از محل خود بجای نماند و اگر شمع را  
 بسته از مد نظر تجاوز نماید :

**استیفات** او بهیستن عود علی شکل در محل و در دوشان معلوم و بطلت است  
 و متخات آنها مختلف میشود از برای قیام انکشت که یک و واجب است پیشتر شمع  
 در دهن فاکو پیه و صابون و غسل میباشد اما صابون را بر آید بسته بزرگ است منظور  
 و پیه در دهن فاکو زوب نموده و در قالبی که شکل منظور دارد بریزند و بیکه استیفات  
 صلی ای غسل بقدری است که اگر یک قطعه از آنرا بچانه در جسم سردی بگذرد  
 سخت شود که شسته و کرد و در آنوقت باهانه چرب قلب ساخته بریزند :

**فرزیت** او بهیستن جاده که وارد محل کردند و ترکیب آنها بسیار مختلف  
 و اصلش از بارجه نال ایشی است که آنها را بر میکنند از او بهیستن منظور  
 ولی باید او پال کن و دهن بزرگ غلیظ و چرم جوشیده و عایق و غیره باشد  
**سجرات** او بهیستن جاده وینه ی بسته که محل بستن در رحم است و آنها  
 بهین سبب شمع است که شکل شمع دارند و اغلب عود علی شکل و باید سریع و شمع  
 و صاف و سطح بسیار صافی و کثافت باشد و دهی آنها از شمع است سازند

وین طریق که عمل بر بطور قبلا و در این باب تذکره کرده مشحون شده و بعد بگویند سترانه  
 پیچیده و با سبب مخصوصی میقتضای ایند و جب این شش و این شش می آید شش  
 و در وقتیکه شش می کشد و اختلاط شش آنها مرفوف است نه بشیخی می آید و این را در غن زنی  
 که با مردار سنگ جوش نه باشد و با نصف جوشند و پس و یک وقت سوز زرد شدن  
 و یک بستم قات شود و قرینه و یا چنانی از ششین را آن فرو برده و پیران آنند پس  
 از آنکه برده اول کشند و دوم سیم و چهارم باب زنده

معدن و ت... و به سینه از غده غده بخور غیر سخت که در روی عضوی بسته شود  
 و هم مار کنند از گوشت میوه جات و کرده و آرد با ماعیات مختلفه و گاهی بعضی مایع  
 و انکاشاد اخل کنند و در موارد مختلف بفرستند اسامی متعدد دارند و در فاسی نام  
 ضما و نامند و بعضی از آنها چخته و بعضی فامنه از قبیل ضما و خردل و گوشت میوه جات و خردل  
 بجهت اینکه اگر حرارت با و برسد و ده فامش فرار کند و ضما و گوشت میوه جات اغلب  
 بجهت سرد کردن اعضا است بلکه هر چه نباتات سرد تر باشند انسب اند ضما و ت  
 گرم بسیارند و آنچه در معین گفتگوی از میوه جات ذکر کردیم باید در ضما و ت گرم با آنها  
 مرعی داشت و ضما و ت با آرد و با برقه آبی که جذب نموده اند نتوانند پخته نگاه دارند  
 بهتر اند و ضما و ت اسهل از مسج و دویه است و آرد و با آب یک قهیر بسیار  
 نرمی سازند و بعد به یزید و متصل هم زنند در الوقت معین به زلیب ادونت بسته



لغصه یک روز ۲۰ تعصیب مسرور ۲۰ مدح ۲۰ طرد ۲۰ عجز ۲۰ طرد ۲۰  
 باز در روز مجامعت منته و بدست نشین و در این وقت آب شربت  
 مضمضه کنند

در این وقت که منته و بدست نشین و در این وقت آب شربت  
 طالع زری میباشند و در یکستان ۱۱۰ ال ۱۰۰ که منته که در یک سرش سرخ و لب  
 باریکی است و زرد گرد بسته منته و در یک سرش قلب زری سفید و در یک سرش  
 سحر و سرش سرخ میباشند و در یک سرش ۱۱۰ ال ۱۰۰ که منته که در یک سرش  
 کشته و در یک سرش قلب بزرگ است و در یک سرش ۱۱۰ ال ۱۰۰ که منته که در یک سرش  
 مختلف است بعضی حوت و بعضی عرق و بعضی سرب و بعضی سحر و در این وقت  
 که پخته تر منته و در یک سرش ۱۱۰ ال ۱۰۰ که منته که در یک سرش  
 ریزه و در یک سرش پدید یکریبانه و در دست ریزه یک چشمه ریزه و در دست  
 به این انگه دست طعن شود

نوال

در طبعه و تعلیقات ۱۱۰ ال ۱۰۰ که منته که در یک سرش  
 بدن و بعضی مختلف و در یک سرش ۱۱۰ ال ۱۰۰ که منته که در یک سرش  
 موقوف به اندوه و در یک سرش ۱۱۰ ال ۱۰۰ که منته که در یک سرش  
 که جهت طبعه و تعلیقات جاری برنده اغلب حوت و در دست ریزه

طبیعی، منافذ مایع، محلولات محلی اند.

۱۰۰۰ بیات ... یا با بسته که جهت حل و اهل مستقیم اند همیشه با یقین و قلب  
فره می کشند و آن آب است و ترکیب با جن مناسب با مختلف است و بعضی اودیه که  
بفصلت غلبه با بسته و جهت رفع از بعضی منده و دمان، قلوب سفید از ان اعضاء اند آنها را  
اودیه مصفا نامند.

در حالت مینوع نفسی است که بواسطه تیره که با سحاب دیگر و مجاری طبیعی  
از قبیل کوشش و مجری بول، مجری و با سورخی که بواسطه مرص و فربه شده است مجری شده  
و اغلب مایع حل نشده است.

۱۰۰۰۰ ترین است ... اودیه بسته که بکده می باشد جهت رفع مرص قلب با افضائی که در عین آن  
واقع تیره که از آنها بواسطه جذب بسیار و مجری و اغلب ترجات به مواد سرد است  
و وقتی که دای و دیگر مغزیه در ریه ها حل نیست با صفت شریک و کاپی صافون  
نیز منافذ بسته مختصری که در این حالت با قدری مختلف است که نمیتوان درست تعریف کرد  
و دسته اودیه تر و دوده و دوده اس باید به خاطر اودیه که نخورده است بکند.

۱۰۰۰۰ سیم ... اودیه به بسته که مدتی لم یاید تمام بدن با مجری از آن را در آن فر  
می برده و طبیعت این اودیه مختلف است با آب غاص و با هی محله با محلول اودیه با محلول بسیار  
و با محلول بولردی با سریشی اند.

و نیز بواسطه چاشنی که از جای مرتفعی در قفسی ریخته و گاهی نامی یک  
 لوله میست و گاهی مانند فقرت در آن ز سر افتادی خود افتاده و بر بدو وقتی از جای مرتفعی  
 مایع فرو ریخته آن دو شش نه گویند و وقتی که مانند خواب در حالتی مرتفع شود و بعضی  
 از او شش صاف و مانند خواب شود که بواسطه لوله سبیل الامعاء در حفرات آن از آب  
 دهند و الوقت از دو شش سیاه مانند و مایع این بابت بسیار مختلف است -

**بخش ۳ -** کورات بر دو قسمند منظور از آنها یا نرسیده است و یا آنکه از درون  
 عضو میل یافته و آنها که منظور از آنها نرسیده است نیز بر دو قسم اند یا آنکه جهت رفع  
 عفونت میبوی که چاشنی مانند و در اینجا شش چاشنی از قبیل چاشنی هر سبیل است  
 و یا آنکه محض رفع عفونت جزئی که در هوای جوف است معمولند و آنها بخاراتی هستند که از سوراخ  
 عود و شکر از قنوه و سفره حاصلند و لهذا وقت غلبه و غارت محصول از حفرات آنها چون -  
 بوی آن ته ترازی بوی خفه هواست از آن فصلی بکنه بکس هو خالص نیست و زیرا که علاوه  
 بر اینکه بوی خفیم مفقود شده بوی جدیدی انداخته و طبعیت بخارات بر آب بسیار مختلف  
 یا بواسطه آب بخار است و یا بواسطه بخارات آب و آب و آب یا از قبیل هر دو است  
 سولفور و اما این است و بخارات آب از قبیل بخارات شش و فی و علی و از این است  
 بخارات شش بخاراتی است که از حفرات سفره و حفرات حاصل میشوند و بوی خفیم  
 مخلوطه که در اسید سولفور و شون و بقی است بشود بخار خفیم پخته و غارت

به سبب اینست که بیدار و حرارت معینی در بدن برسد و به سبب اینست که به جسم  
 دیگر و تبدیل نبات مطهره و این را نیز از اجزای در استعمال کنند خواه داخل شود و خواه مخلوط  
 بخواتمزی در سبب است و قند نام به این خورداده شود و مرغی از اجزای که در  
 بر سبب کنند و بخار آب و بی سبب می در صورت بخارات لایقی است که در نفس  
 مرغی در صندوق است بطوری که در سبب ج از صندوق باشد و در درون صندوق  
 کنند و در سبب است که بخار در بدن خود بخارات و معنی  
 و در ظرف کردن آن بجهت آنکه ای غولیه از اجزای بخارات در زیر ظرف  
 در نزد بخارات مغز و سبب است که بعلت اینکه عضو علیل را بخار ظرف مولد بخارات نماید  
 بخار را سبب است و در سبب است آن آب است و بی جهت چیزی که قابل تصعید باشد  
 همراه است و در سبب تغذیه لعل و از وی و در سبب بخارات نیز بخار کنند و سبب  
 مختصر بخاری چند بخار است که استعمال کنند و آن سبب در اول است که در بی آن اول و سبب است  
 که بزرگ و بی جهت است و سبب است و سبب است و در سبب است و در سبب است  
 و سبب بزرگ آن قدری سبب است و مرغی تواند به سبب در زیر است گرفت و در سبب است  
 شیشه اول از سبب است که تا حدی تغذیه می رود و با بخار در شیشه ریخته و مرغی را  
 گویند که از سبب است پس است که بخار و از اجزای هوای متغیر باید از بی شود و تحقیق  
 این تغذیه سبب است زیرا که چون مرغی است که در سبب است و بی جهت متغیر گردد و سبب

فی الموضع





## کتاب

## بسم الله الرحمن الرحيم

در ادویه که از نباتات و حیوانات مافوق است ششولت بر  
 انجمن بی کذب تر یافت میشود و مغز سبزه و دندان چوبان شده و تنه و صمغ و سوزنا و  
 عورت و عورت و صبر و عورت و لطیفی کبد و غیره بیان میشود

و در این کتاب است که در میان مردم

و ادویه نباتی و حیوانی و معدنی و غیره موجود شده و این ادویه نباتی و حیوانی و معدنی  
 از ششولت و در آن درون آنها مواد مختلف نباتی موجود است و بجهت است و آن آن  
 جزیی است با فله از واسطه از و الط و آب و محو و رقیق و قی یات محلول رقیق  
 تمام مواد بر می تازد و آنکه در آن مختلف مایه ترکیب و ادویه نباتی که اول سولور  
 و آنکه عصاره از اصل این ادویه و در ویم ماده فستجی که واضح است در این ادویه و در

ایف نباتی مرکب از سولور از نباتات فلفل الفوس سبزه است و این فویه و در

از ۱۲ جزء کربن ۱۰ جزء کسیرن ۱۰ جزء جیه و زن و نبات سسته و در آن ۱۰ جزء  
 و سولور و در آب است سفید و جامه و پس از سوختن فویه جیه و فویه سبزه که معده بشود و

و غذای و بشکل اول نباتی می ماند و قوت عدم بخوش بسیار است و آب و الط و در  
 و این بسته و فرزند و جوهرش در و محو و رقیق و قی یات کند و قی یات فیه و در

و در ششولت

و در ششولت

همه در صورتیکه حال خلقت را دسترسند و جوهره را در غلیظ از حل نموده اند و بنشینند  
 بر کثرتین و نزدیک ذرات سلول در خلقت متلاطم جوهرش که نری در دهه فشی نه در  
 چنانکه سلول از اعضاء حروما و اجزا جسمی نباتات را زود نموده بد تبدیل جسم مخلوقی فایده چنانچه  
 مرده و زنده است که در بنه و فشانیدن نباتات الباق فشی با هو و ملونه عصیرت کرب  
 شود و بل مغزی در تریب بعضی افعال مواد ملونه دارد و یکی زود که عینه با سلول زینت  
 داده مخصوص زینت داری است که بنا بر قول بسیاری زیاده است و آن مکانی صلی قبل از زینت  
 ماده فشی در نباتات بوجود آمده و در جوهر نباتات شده با ماده فشی است و در مصلوح نبات  
 قشری بسته شده است که قدر کرب است از مسکه ماده ادم و نایابی این مسکه ماده موجب خلقت  
 ترکیب آن قشر است و اما با مقدار عینه و وزن در این قشر فزونی دارد و ماده فشی در دو  
 سازی پسند فایده نه در دوی دو سازید از خواص آن مستخرج شده و یکجهت به ران آن  
 از سایر مواد نباتی و در طب معمول نیست که در پوست کهنه زود نموده را که کریمه فزین  
 نباتی چیزی در آن باقی نمانده اند که پدید و طحال عینه فح تغذات مستعمل فایده و فیه  
 عبارت است از ماده فشی باقی که نماند بقیه و در دهه است به نوزادان به متعلق است به طحال  
 مانده است و در مصلوح و مسکه و کرب است از لولای استخوان پراکنده ای که از فیل  
 خارج نشود و پس از شک شدن سریع به تغذات میشود و طرف آن بر زینت میکند  
 و در طب عینه بستن جرمات معمول است و کله یون که بی ترکیب است و فیل

### مفروض ذکر شده بود

آنکه پس برقی - تمام اجزاء باقی در بدن دوازده مرتبه بسته شده اند با این کیفیت ترکیب  
و خواص متبادله اینها در باطن و البومین سرشخ را خفیه و بعد از آن است و در پی مدتها  
این دوازده یکبار بسیار متعطل است در صورتی که هرگز از طایفه گشته ولی این اقیاناز  
میشد خرم باطنی بسیار غلیظ است و در نباتات مانند جیرانات و ماده مختلف یافت  
شده که بنا بر تحقیق علمای طبایع هر سه مشتق از یکدیگر و آنها جدا شده از البومین و خفیه  
و در نباتات جدا و برای سه طوفین و یکدیگر نیز یافت شود و در اینها اینها از کیفیت  
ترکیبشان بهانه و نسبت کردن آنها با نباتات آنها مثل نبات است بیک و هر یک از آنها که  
با مخلول با سس جدا گشته و پس از آن بواسطه مغز دوباره ترکیب نمایند معلوم  
میشود که گوگرد و فسفر خود را دست داده اند و تبدیل شده اند بیک ماده واحد که ماده  
ماده بر دو تین است و فرمول آن  $12 \text{ O} \quad 14 \text{ C} \quad 1 \text{ H}$  و حیوان گمان کرد که  
مواد مذکوره مشتق از این ماده اند و در حیوان سولفور و فسفرهای مختلف پیدا میکنند  
و سبب اختلاف صوری بین مواد اختلاف مقدار گوگرد و فسفر یا فضائی است که با برده  
ترکیب شده و آنکه ترتیب ذرات آنها مختلف است و مشتقات بره تین عبارتند از البومین  
و جیر و عازین و لکومین و الالبومین که در تمام اجزای حیوانی موجود است و تقریباً  
تمام باطن بعضی عبارت از آن و خاصیت عمومی آن این است که در آب حل میشود و بواسطه

بود که در میل و با حرارت منجمه شود و پس از آنجا در عین بر به است و در پیوستن  
 هر وقت که خون را با چوبی زنند ابواب ملوک منجمه به بدن است آیه که بدین چوبه  
 و در آب حل شود و آب کسینم را تجربه این جذب اسیر آن غایب سیم کارین که ملوک  
 آن بواسطه حرارت منجمه نشود ولی جوهر سرکه از اسباب غایب و این ماده که بعضی ماده  
 حیثیت گویند در شب و در بعد بسموت حیثیت یافت چهارم ملوکین با جوهر سرکه در شود  
 و با حرارت نیز منجمه گردد و این دو خاصیت مایه اختیار است از ابومین و این است  
 دارای که در دنفراست و سیم است بر یک بی بودی و پس از تکلیف ناستی  
 در سفید رنگ که غایب ماده استی فغات و کربات ایک است و خاک فیزی نیز  
 و با طبع در حیوانات و نباتات و در حالت موجود است که در محلول در آب است و گاه  
 غیر محلول و ابومین محلول بسیار رقیق باشد بواسطه حرارت منجمه شود و این انجا در  
 ۲۵ درجه حرارت شروع غایب ولی در ۳۰ درجه ملوک با و با انجا در ۴۰ درجه  
 محلول ابومین بسیار رقیق باشد بواسطه حرارت که درت پیدائند ولی اگر آن محلول  
 در خلأ تجربه کنند ابومین غیر محلول بوجود آید و الکلی مایه ترسب ابومین است در خلأ  
 آن و اگر رسوب از دوباره مجاور آب کنند مجدداً آن کی از آن حل شود و باقی  
 اجزاء آن تبدیل میشود با ابومین منجمه و محلولات ابومین از اسید فسفریک و اسید  
 استیک رسوب پیدائند ولی سایر محو ضات مستطفاً اسید فسفریک از

که گفته باقی نباتات متولد مرکب شود و با بسیاری از اطلاح غلظ و در دو دو و در سه  
 نیز در دو غیر محلولی و در سه در مقدار بسیاری البومین مجده و اصل شود و البومین پنجه جزعه  
 قبول انحال در سه بر غرض معاینه البومین محلول است و البومین یکی از موادی است  
 که طبیعی است و در انسان بسیار مذمت شده زیرا که تقریباً در جمیع نباتات موجود است  
 و وجود آن غالباً مایه ملاحظیات شیمیائی و در انسان نیز لفظ است در حد بسیار معمول است  
 و غالباً سفید و یزرده و تخم مرغ را با جیره و غالباً با آرد و به طبع که با بزرگ نباتات روئی  
 میانه البومین جزء آنهاست و تریاق مجرب است جهت دار شکست و در بعضی  
 موارد است که در دو اساز میگویند عبارت از آرد و کترین و فلات و لیکن و کرام  
 است که مسی است جامه سفید و در آن شفاف و زرد و بسیاری از نباتات را  
 میشود و تقریباً در تمام جزه موجود است و نباتی را تجزیه کرده است در مقدار بعضی تا نیز  
 وجود آن نباتی معلوم میشود و در برزور بسته یافت شود و بعضی از آنها جزه مصلحت است  
 عایت علیه بسیاری از این برزور بسته است مانند استیفا که در برزور غلات دیده میشود  
 و سبب زمین نیز مصلحتش و سلطان است و در قله یا حیوانات و انسان و در آن  
 بسیار لازم است در برزور نباتی است که موجود است و خاصیت افمن است و بی است  
 و در برزور نباتی و حیوانی میزان گفت است که مخصوص است و است و در آن مل میشود  
 از شج و سفید نباتی که شفاف است و پر شده است و بی که رفته رفته محلول میگردد

در بعضی موارد در دو اساز میگویند

کره جدید فشرده روی جسم ساخته است نشانه بسیاری است جامه بی بود طومانی  
 آن سفید و شفاف است وزن مخصوص آن عبارت از ۵۳ دلی کر یک حرف را از  
 آردای مختلفاتی بر مایند وزن آن آردا همیشه ۵۰۰ بود و بزرگی دایره‌ای داشته  
 بسیار مختلف است پان صاحب که معلوم نمی‌شود معنی است آنچه بخوبی است نه و از این  
 آردا سیب زمینی بزرگ یک بلندی ۱۰۰

آردا کلیمبر ۱۸۵

آردا کله و سفید

۵۰

۳۹

آردا لوسا

۷۰۸

شماره

آردا پخته

۲

آردا کشنوفودوم

ولی علاوه بر اینها هر نباتی دارای نشانه‌است که با برش شده بافتد و  
 دان او می‌توانست و تمام اقسام است که از نشانه‌های مختلفه است می‌تواند  
 باطنی اندکیست و چنانچه در دهه‌های اخیر ذکر نمودیم است نیز رنگ است از ۱۲  
 جز این ۳۰ جزء می‌باشد و درین اشیاء در هر یک از آن‌ها یک آردا که بواسطه  
 قوی می‌توان از آن‌ها نمود و بجهت تجزیه به اول آردا ۳۵ درجه حرارت خشک‌اند  
 که اگر در خلأ از آن‌ها بکشند باز قدری جویت با خوانگاه می‌دوشت است و اگر

۱۵۰ آردا و این  
 با خود دارد



نمونه اولی آن از آب بن است که نشسته در نیمه شب در جری و جود آب و در وقت  
 در حقیقت در گذشته رفته تدریجاً شود و در ۲۰ و ۳۰ ساعت بعد از گذشتن حوضه  
 شود و در وقت ارتفاع به مقدار شش و نیم تا هفت و نیم در غلبه قند و آب  
 نشسته در حوضه ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ و ۱۰۰ و ۱۱۰ و ۱۲۰ و ۱۳۰ و ۱۴۰ و ۱۵۰  
 باشد و پس از پنج ساعت تا آب در حوضه در وقت نشسته در وقت  
 و در آب نیمه ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ و ۱۰۰ و ۱۱۰ و ۱۲۰ و ۱۳۰ و ۱۴۰ و ۱۵۰  
 رسیده و بنی در دقیقه طولانی در پس از آن از فوران آب نشسته در  
 با آنکه قند و ابج کل ۱۰۰ و ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ و ۱۰۰ و ۱۱۰ و ۱۲۰ و ۱۳۰ و ۱۴۰ و ۱۵۰  
 یا ساعت قبل از آن در بیشتر از قبل قند شود و در آنجا عمل کرده اند  
 نشسته در آب و در وقت نشسته در وقت نشسته در وقت نشسته در وقت  
 قند آب بیشتر در وقت نشسته در وقت نشسته در وقت نشسته در وقت  
 بعضی بیت ای قند است و در وقت نشسته در وقت نشسته در وقت نشسته در وقت  
 میانه باشد که در حوضه ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ و ۱۰۰ و ۱۱۰ و ۱۲۰ و ۱۳۰ و ۱۴۰ و ۱۵۰  
 هوای آنرا بخشد و پس از آن ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ و ۱۰۰ و ۱۱۰ و ۱۲۰ و ۱۳۰ و ۱۴۰ و ۱۵۰  
 بسیاری از خواص فایده ای است با صیغ عربی کلل است در آب و در وقت نشسته  
 در اصل ضعیف و در نیز عمل شود و در حوضه ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ و ۱۰۰ و ۱۱۰ و ۱۲۰ و ۱۳۰ و ۱۴۰ و ۱۵۰

در حوضه ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ و ۱۰۰ و ۱۱۰ و ۱۲۰ و ۱۳۰ و ۱۴۰ و ۱۵۰

Circum

در حوضه ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ و ۱۰۰ و ۱۱۰ و ۱۲۰ و ۱۳۰ و ۱۴۰ و ۱۵۰



کرد و در این حال در هر دو تریجی غیر محلول است محلول مانی و لیزین مانی معانات میباید  
 شده و تصور در جراحی مبتدیان مضایقه نباید حرکت کند استعمال میکنند غالب  
 جزو استرین و جزو حق کافور را مخلوط نموده و با جزو آب جوشن ران افزاید و نور یا با چوب  
 ردای روی در این باج آغشته کنند و بپوشند در بادنی و کترین خارج شود اینگونه نور را  
 بسیار محکم اند و علاوه بر اینها پس از اتمام ضرورت بهداشت با لکنت گری برداشته میشود  
 شربتی و آرد جوین بسیار از موسوم بشریت آرد ویلیوس بوی کز و طعم نندی دارد و بسیار  
 نیست و از صفت ترکیب محلولی است نزد کترین و کز و همیشه و کترین خود آن است و این  
 بابت در اصل قوی و در سیدم و شربت مودونی که در عطای فرخندان بسیار است  
 و از کده ماست خندان همیشه مقداره شش کم و کترینش زیادت آردانی که در حب محو  
 عبادت نشسته غلات و شسته سبب زمین و آرد و روت و آرد بعضی نباتات طایفه  
 آرد و نباتات و نباتات کوفته نام این مودت است بواسطه اعلی صفت و در بزرگ مود و در  
 در فتن آتش نیست ولی از بابت مثال طرز گرفتن نشسته سبب زمین را ذکر میکنیم سبب  
 زمین را برداشته بشود با آرد خدج کنند و چه متغای باز آن است که بشن آن  
 فضاقت بپوشند پس از آنرا غیر زشتش نمیند و در آب بسیاری است از غزال شکلی  
 بگذرانند و نشسته در آب میشود با چوب قشقه و در آب بچکانند بعضی نشسته  
 دوانی را بسیار استعمال میدهند ولی چون هرگز فینان از مقدار دانه عسل آن اندازند اگر

آب

محتاج

بجای آنکه در کتاب

در کتاب



۱۲  
۱۱

ست و مانند سبزه قند و رنگ و تندی و فریاد و اگر یک ربع در آن آن است سه سبزه  
معلوم کرده باشند به رنگ یا سن نقش میشود

به نام و ... این دو ماده چهار است از آن در پخته یکی زنانه طایفه و غایت  
شده و این را بنام پس از سکون معده و آردی و سبب کینه سفید بسیار و که پس از شستن  
و شستن و جابت میشود از موم ساس و اندامی این نشانه اگر در زرد و بین نگاه کنند  
کو یک و در بنظر آید و در دست آنها خال سیاهی نمودار است قطره این دانه را در دست  
و در آن نموده و سبب به آرد و ... و قبل از ساس مرطوب در روی خال آید  
بخشانه بعضی آن خشک شود و این است سبب قلیه یا جای کو یک غیر منظم اند در بنظر  
از تا پودانه اگر تا پودانه را کو بند و مجاور بخاری نمایند رنگ زرد مایل به کزاییه کند ولی  
این رنگ موجب تبیین است پس تا پودانه با سبب است سبب است زرد که تا پودانه  
مستویست مینماید و میکند صورت قهوه تا پودانه بهترین به اعتبار است از انباشتن  
تا پودانه غیر مستویست مرکب است از انباشتن غیر مستویست و آن دان و تا پودانه و مستویست  
و است سبب منظم و یک پنج است و غیر دان دان است

...  
...

۱۱۱

... آرد است که حاصل میشود از چند قسم نباتات که طایفه غلات و دانه و حبوبات  
معمول است در قسم آن است ساقوی قهوه - ساقوی حلو - ساقوی تا پودانه -  
و قسم آن از حرارت متاثر شده اند و آب سرد مخلوط کرد و دومی بجهت آب

...  
...

...

بسیار آهسته که غده و نیش کو یا بعضی نیش یا شیب سا کوئی غده و نیش یا آب شکر  
معدنی بیشتر نیش کو یا شیب سا کوئی غده و نیش یا آب شکر  
میشود و عصاره است نیش کو یا شیب سا کوئی غده و نیش یا آب شکر  
از نیش کو یا شیب سا کوئی غده و نیش یا آب شکر

[illegible]

۱۰ میل نیز استعمال شود <sup>نصف</sup> است که در ۲ مثقال و ۱۰ گرم است <sup>نصف</sup> مثقال است  
 ۱۱ مطهر کرم کولر اینجه باید ملی بزنند قدری ماده لعابی وجود آید که محلول شود و باقی افزا  
 نشد در آن باج معطن و آینه اند و اگر خوبه این مقدار بجوشاند از آن بخورند  
 بیشتر سستور کند زیرا که عاب منظران عین مقدار فعل میشود  
 یک سده سده غم مرغ ۱۰ مثقال ته متبانی ۱۰ مثقال ته متبانی  
 ۲۰ بخورده معطن محلول کنند در اسهالات روده شعله استعمال نمایند

تیزان است که سبب زنی ۱۰ بخورده آب مقدار کافی اول است که از ۱۰  
 مثقال آب سرد مخلوط کنند و تمام آب را در ظرف کوشش آورند و آن شیرین است  
 در انداختن آب جوشن نیمه و نیم ساعت بجوشاند یک لیتر آب باقی ماند هر قدر بخورند  
 رفیق تر باشد آب افزایند

حریر است که سبب منی ۱۰ مثقال فند ۲۵ مثقال آب ۵۰ قدر بود آب  
 محلول ساخته جوشش آورند و آن سده را در یک ظرف و بر اندک آب سرکه آینه با آن افزایند  
 و پس از چند جوشش از آنش بردارند در دوستان محلول است که در عاب از معطن از میر  
 حریر ۱۰ سالوی محق ۳ مثقال و نیم فند ۵ مثقال آب مقدار کافی مطابق محلول است  
 بنزد که در مثقال حریر به است آید ساکو و پیوه در بسیار از فلهن مخلوط با آب  
 گوشت یا شیر نموده و طبع داده در اغذیه بخوراند



از دود مصطفی نماند و از این که مناجات با دود بصیبت که در شیر میوایست است از  
 جمیع این چهار دود است و در مختلفه به لزج مخصوصی و جود می آید که آن طنین نامند  
 نهادن یکدیگر فیه این آرد غلات مختلف است بواسطه اختلاف مقدار رطوبت است و بصیبت  
 طنین است و قند مقدار طنین مقدار رطوبت باشد باز آنرا جود می نامند و در صورت  
 آنکه این دود به سبب فتن این طنین است و نیز طبیعت طنین در طبیعت می رسد  
 نان دارد و غلات یکدیگر بیشتر می شوند و تر و خفیه تر

لقد المذموم و مع ذلک است و بهترین نباتات و صورت تجویز آن حدیث است  
 از شمس و طنین و دود صغری طوقی و دود شیرین و کسری و مغزی و در رنگ و جوهر که  
 سبب فتن و فساد است و در فسادات و با سبب خواص است که سابقا ذکر نمودیم  
 تا طنین رسد که دود که در آرد است به سبب فتن آن آب سرد است و اندک خمیری است  
 و از در روی تخمه فغانیه بادست و شش و بنده و بعد در دست رفته یک لوله با  
 با یکی شش و بنده می دقت نمایند آب در آن حله و در بر خمیر نشود و رنگ با قلم حل  
 تقریبا تمام نشود از آن خمیر میخند آب شده و خمیر از دست استخوانی کافی پیدا  
 کرده پس از آن میخندن آب باقی مانده و در واسطه می توان آنرا شست و از اجزاء  
 خارج و در بش نزد طنین یکدیگر خورد و بنده خمیری است خاکسری رنگ قابل  
 از نجاع و بزرگ است بواسطه خشکانیدن شسته شود و تقریبا در قیاس با نجاع

و همچنین در جوهر سرکه و جوهر زنب و اسید سلفیک تواند ماند در صورتیکه در آن  
 حالت رطوبت باشد و رفته رفته تجزیه شود و موقت پیدا کند و ضمیر است و بسیار بر نهد  
 بدون اینکه در بعضی از آن منشاء گردد زیرا که فایزیکه از آن خارج میشود در همین کفار  
 و اسید کربنیک و هیدروژن فاعل است و آنی که بیشتر مانده بود عفتی از آن منشاء  
 که در زیر آن فایزیکه از آن خارج میشود در همین خار و اسید کربنیک و هیدروژن فاعل  
 و آنی که بیشتر مانده بود عفتی از آن است و منشاء مانده بود یک در انقلابات طبیعی نشسته  
 میشود و همین در آب غیر محلول است و اصل حوشش از آب و قسمت کندی غیری  
 محلول و کل آن صامب آنرا این اسید و آنی که یک و دو صامب آنرا زهر  
 دانه و فی الحقیقه معاین است با البومین بنجد و آنی صورت ظاهرش مانند فبرین نیست  
 و آب کشیده را تجزیه نکرده و اگر الکلی معنی را پس از ترسیب بن فبرین تجزیه کنند و این  
 باقی مانده که در طوین فاعل شایع میماند و بعضی از معدن را از رسته اسید و آن فاعل آن  
 از بیثباتی ترکیب باطنی معاینه البومین داده است زرد و لطیف با طعمی مثل بکدورت و بوی  
 مخصوص آن تشبه بوی فاسادی زهرور میزند بسیار قابلیت رنجاع و در آب  
 نرم کندی آب گرم آن کی از آن را محلول زد و پس از سرد شدن را سبب شود و اگر  
 حوشش محلول است در جوهر سرکه و جوهر طرطریجی حل شود مانند البومین با موصفات  
 معده مرکب شود و در صورتیکه پیش از آنکه از حوشش محلول باشد غیر محلول مانده و آنی



که بواسطه چندین غلبه درین صفت خارج شود خاصیت کمال داده بارهیه  
 که با قلبیات محرق بر مرکب شود در ترکیب سه قلبیائیت باقی نماند و مانیاک  
 محمول است بر همة غیر صنفی آنی. انقل کم قوت نیست پس زنجیری این محل مقدار  
 کمی مانع را سب کند پس آن چهار جزء اصلی طبع را که عبارتست از فسرین مانی و طبع  
 و کازین داده لزوم بطور اجمال ذکر کردیم ولی این ماده زنجیر جزء اصل این حیوانات نیست  
 و در بزر بعضی غلات و دیگر غیر از کنگه و بچونین ماده داده و سبب استقری باقی شود مگر  
 همیشه علاوه آنچه ذکر کردیم صفات و امانیاک خنجر نیمه و درین سسم نیز دارد و طبع  
 باور است که مرکب شود و حاصل ترکیب غیر محمول است در آب ولی مقدار زیاد  
 البومین مل شود و این محلول در حقیقت و افرق در استخوان را در دلی اثرش و اصل  
 بدن بیشتر میشود زیرا که زودتری و بپشت شود و ترنجات حیوانی بواسطه البومین در آن  
 موجود است زودتر مل شود و باب اینصواب گفتگوی زیادی فصل ختم مرغ و در آن  
 خواهیم کرد.

در صورت تجزیه آنچه از این قرار است نشاسته ۵۰ قند ۵ کلونین خشک ۱۰  
 البومین خشک ۱۹ ۱۰۰ رطوبت ۱۱۰ و بنا بر تجزیه کی از محلی دیگر  
 مرکب است از نشاسته ۳۲ قند ۵ کلونین خشک ۱۰ رطوبت ۵۵  
 سفز زرد ۱۰ و جزو البومین و طبع این چه آنچه در صنف ذکر میکنیم معلوم میشود و علاوه بر



میتون از آنکه مردان بسیاری ز شرارت چاره یابند

کج۔ آذربائیجان میں ۱۲۵۰ھ تک مسلمانوں کی تعداد ۱۲۵۰ھ تک مسلمانوں کی تعداد ۱۲۵۰ھ تک مسلمانوں کی تعداد

و مباحثی فی قضا خلیفہ بنابر ۲۰۰ و کتب فی ۱۵ نور و در ضمن الامام ۵ و

ماہینہ خات ششمہ ریح از جمہ بیشتر و مقدار طوفان آن بسیار کم است و برج راکہ در آن

په چندانکه تباری فدا آن شهید با آرزو سبزه نعلینت و موهنوت دارد بنابر مخرجی میا

دوستان باد صبح عربی که دین موجود است حال شبایت بنامه مخلوق نشسته دارد

و علامه راسخ بر فطرت نیز چنین است و در بساطت و رفیعی بر چنانچه سایر علماست

و این نان میتوان سافت برد داد و ازت دار آن کم است و مقدار مغایه سفت است

درود و این بیت با طبع این در اسفار مطلوب است و همی قبل از رجوع از آن

میلو به در بعضی دو آهنگهای سرخی از آن میساده موسوم به تریب ایاسوس هم دارد

ان کا بی عقل و رم س و در لویہن برج اولیایان رہنمایید

س- بابر جو یہ بیان صاحبِ رتب مرلب است اس کے ساتھ

[illegible]

فرد و کرد سخت است و نه فزونی است منظر آیه و انهایت است در روی کلیه

سید زکریا شہید و سید محمد نور و آوروں کو اندھا دیا۔ اقبال سید سید

1/

باینکه با اتفاق اتصال به راه نهد و این نایت آرد شناخته شد و مسطح میشود  
 و بعضی نباتات با غلات از نسبت موافق سستی میشوند ابوجه که نرمی در عصب دارد  
 این از شوم است و اندکس از غده بدن به منوبه و سرلیج مجاز و بعضی رآه به این  
 محقق بود و نیت وی بواسطه خواب سیه در معی است غده دست و بزرگلات جوشید  
 شده و در آب سرور لمعی به چه بواسطه نیت سکه که در تن چاش شده و نیت بکس  
 لمعی بخوبی سفت شود و به بعد از عوت که در آب سفت شده و بعبارة افرو تا قبل  
 تمام آید آن ماده شود و بن و بیاست که آب در غده بزرگ خود کرده است و آنچه در غده  
 در اندران او یافتند محل دارد و علاوه بر آن سست مضموع در غلات قند جم در او اندک  
 از اجزاء هورنیز بواسطه جوهر سرکه و سبب نفوذ در آن محل شده و در تیرنا برج و شوم  
 دو سر و جوهر سست و سترین مار شیعراست جوهر ۱۰ تا ۱۲ منقل آب مقدر کافی است  
 معمول بچشاندن تا یک بهر تیزن بهت آید و غایب جوهر نچول کشته با مغز آرد  
 استغنی کنند و در صورتیکه جوهر است ۱۰ تا ۱۲ بهت بکار برند باید اول آنرا در یک آب مقصر  
 بشویند تا ماده ته عصاره که در پوست لادت پرور شود بعد از آن چنانچه ذکر شد  
 در آب دیگر او شعیرب به دهی جوهرش زده نیز در تیزن استعمال کنند و در محل  
 هر بطری از ۱۰ تا ۱۲ منقل جوهر بزنند و بن مار شعیر دارای قند اموره و کترین هورنیز  
 است و در بقیه زیاد جوی در دست آن در یکمین آب سرکه بواسطه میدان یک نشت

غیر کہ ماہری کی گزشتہ سند مانع است .

در چاه سبزه شش آب بقدر کافی بریزند آب بقدر بنده پس بنده

وَقَدْ مَنَّاسُ بْنُ عَزْرٍ فِي بَيْتِهِ مَعَ عَافٍ نَمُوهُ بِقِسْمِهِ :

سجده بزم: سید سرور: ۱۰۰ - سرتب مقدمه فی: مع صاف پوشانه

وصف نواده فرز بسید بنو بند ستمدار، آن گمنام، این گمنام

و فقه غیر از حدیث فتنان غیر زشت بر نه در حال سرعت فتنان

بیداستوده بن حمیر ز شش ماهه دیگر منقلب گشت و هر که مطلق فرمان بنامندایه نمیل

آرد میشود باطل و سببه کرمیک و در ضمن نقاب ضمیری قدح از سطل نیرینه بل میشود

ذیرک صورت معین است بر نقاب اسکل کج بر سر که او با سده انقلاب فنی است که غیر

گر زید بینه فاصه و اوقات تابستان زرش میشود زیر دعوات معین است بر غفلت

نخل بکر در کوه و طوین از غیر ایاب متدوه نویانه که بواسطه بخار اسه که یک

فما بین آنها فواصل لقیه هستند و علاوه بر این بخار مسیه لژیب که در اختیار واسطه در

تجربه بهیچ جوانی زیادی داخل آن میگذرد و همچنین بن فاسد بواسطه نبض میگذرد

حرارت متوزع بگردد، بخارات حاصل میشود، فته رفتن بزرگتر میشود حرارت باعث قطع

انقلاب میشود و قدری از نسج سفیدی است که غیر محمول است قابل انقباض میکند

و عبارت اخروی قابلیت تحمل نماند و آب سرد پشیمانیست از سرد و این معنی در این بیت



که است و چون میزان جوهر که در دولت قدری از صفات دو شوش رخ محمول میگردد  
 این ملک و حوالی مخصوص ذاتی بن مصلوح تاثیر علی در و بتدریج است که بطریق منتهی هم میسر  
 و چون از لی مصلوح بی ستمول منتهی زیر که شربت سعادت ز سیر در و در تر زینین میگرد  
 بعضی از ادب از آن بادی است رخ و در مکتسب نه و در رخ غیر محسوس است استعمال بلیقه  
 تا رسیدن آن بر خود و دانستند ولی طبیعت این دو در این صورت تغییر بلیقه در صورت خود  
 طیب به دو ساز سفید شریف جمیع و بنویسد **افسوس** میزان مقدار مختار است  
 مفعول بی به پخته و علی اتصال بهر نه تمان و نه خود نسوزد و غالباً این مقدار با شیری پخته  
 جزو آن و ۳ جزو شیر معمول است و بی بواسطه عاصفات مال شیر تنقب میشود ولی قدری  
 خاصیت نفیض ندارد و نباید

خاصیت اف و نباتات متعلقه بلیق بسته بوجود داده است بسیار شبیه  
 به نشسته که در تمام اف و آن بهر تفاوتی یافت نموده صوف و بن اف و بلیق سبزه  
 ولی تمام اف و نباتات دوئی موجود است و تمام آنها را حیوان مل جدیدتر و در  
 و بسلانه بر همه ترجیح دارد و بعضی ولایندینه می حاصل غیر شبیه بر لهای بن لونه نباتات  
 نه ای خود قرار دهنده بلیق ایسلان صنعت می دارد و در امرای صدر و تر زولات و و غرض  
 دو سستار با و سادات و بهر چیزی بلیق لعل است و صورت جزئی از این  
 قرار است که مصلوح و مره موسوم به است از این فته تبلور پذیر مصلوح و سورج دارد

بلیق



[illegible]



خود و دنیا و پند یک رنگ از آنکه گفته اند بابت کرب شاد و زکیات کبر مراد  
 بود و آنرا در زکیات می بیند بهر جهت محلول شود و چون در اینست مسند بنده  
 انچه چاشنه غمی را می باشد و بخت بدست آوردن ستر ازین کرار اکل در درگاه  
 لیکن ریخته شود محلول از افند کننده و ایضا که بدست آید قوم آورده و آنچه می بندد  
 و محدود از اکل حل کننده و جذب می نماید الباقی لیکن تقریبا سه نسخ سفیدی نه بدست  
 صلیان سخاوت و اثر بر سر که حل شوند بلکه برین مخصوص نیست و آب نیز می دهند لیکن  
 غالباً از اشتیاق قدیم پاک سفینه و در کرم خانه پنجه اند و در دادن آفتی میگویند  
 زخم کردن لیکن بسیار آسانی نیست بر که این بر که در وقتک و سخفه زبر است  
 که لیکن سحری چند می بجا نیز می آید استعمال آب جوش جبهه بر زلالاب آن ناکزیر است  
 قدر که گوید لیکن نیز است و درینه آب از انجیستاده تا ماده مرداش را حل شود  
 و در تمام اسفالات صلی می باشد و در جبهه این بابت میشود  
 مرد و لیکن که ذکر نمودیم دیگر معاصده سلی که پنج و مقون است و انون تقریبا غیر مستعمل  
 و سایر صور دوانی لیکن آب نریک است در عمل این دو اثر آب سرد یا نیم گرم و لیکن از نفق  
 ماده رده است و بعضی از اصغری و قدیم است آن آب غمی که ازین عمل حاصل میشود و لیکن  
 مانده مقوت است استعمال میشود و در این آب نباید غاصب معبد که در لیکن است و لیکن  
 کر و زبر آن ماده زرد معبد است و آن آب حل شده و لیکن در صورتیکه بگویند که

سنان داده نشسته بر دو محل تودو بین صومعه و امامزاده که فی الجمله است این  
بعضی مواد بسیار نافع است زیرا که جوهر گوشت دارد و هر قوت می دهد مانند افراسیاب  
زمنه یعنی این عطر و بقیه قوی تر شده و لیکن ثبت زیر نه قوی بود و جهت این بود  
می ماند و علاوه بر این قدری از آن بود و خوش قوی می شود و قوی که در صومعه و در  
لغات میزی خوانند بواسطه کی از این قاعده دل داده مرد و نه خارج می باشد  
سطحی عمل می شود و در **صومعه** نیز بهشت لیکن قیصر نشسته و لیکن  
در ۱۱ من آب سرد بخیمانه و در ۳ من آب مثل ربات و در ۳ من آب  
بعد از ۲۴ ساعت یا سه روزه از آب تمام عطر کرده مخلوط و در وی پادشاه  
در بخت که از آن خوب بچکد بعد لیکن ریشونید و چندین قوت آب غسال را خوش  
نما و فیکه آن آب قوی و قلیات نه شده باشد نیاید هیچ و دیگر آفریده شده است  
زیرا که مقه از آن آینه آب می شود و بین قاعده تمام داده و لیکن خارج می شود بسیار  
زرد شکفته می شود و به جهت در آب خوش مخلوط می شود و نه در آب سرد  
لیکن قیصر شده و از آب سرد بخیمانه و سرر و ساعت آب از آن عطر گفته  
صحت عمل شده و از است **قاعده** **سیم** **نم** **بلودنی** و **وینی** لیکن را با آب سرد  
در باتلی ریخته به ۶۵ درجه حرارت گرم کنند و در روی غربل یزد و ۲ یا ۳  
قوت این عمل را طرز نمایند هر سه قاعده بسیار خوبند و در حجب قاعده فرصت

۱۰۰ را میتوان معمول داشت بجهت گرفتن ماد و لیکن دوساعت از او آب جوش  
 از آب جوی صافی بگذرانند و می نوشند پس از سرد شدن مانند حوری می بندد بنا بر این  
 لیکن ببلندند و بخور آب مقطره را فی اول بواسطه ام خوردن مقدار بقیه می لیکن  
 و آن آب را در ریخته یک ساعت آب دیگر بچوشند که یک لیتر زن به دست آید و اگر منظر  
 عجیب است و ماه در لیوان چوبه بپاشند در نسخه قیده فایده در حوری  
 لیکن ۱۰۰ متقال قندهار ۱۰۰ متقال پس از آنکه ماده در آن گرفته اند یک ساعت در مقدار  
 هانی آب بچوشند باقی از صافی بگذرانند و قندهار در روی آتش بکندارند  
 و تا بنام جوش هم بپزند و این صوت آتش بپایم بکنند و دیگر هم بپزند  
 بقسمید جوش بپای بزنند تا فیلد غلظت بکشد پس از بروت به بند و  
 ظرف صافی که چنه قطره مظهر است بهو با نارنج ریخته اند این حوری را ضبط کنند تا  
 این میان متقال حوری به دست می آید به نسخ دیگر که حوری خشک لیکن نامت لیکن  
 یک قه یک غمی لیکن از قه یک ساعت آب بچوشند و از صافی باقی بگذرانند  
 و قندهار در روی آتش بپزند و علی الاطلاق بهم بزنند تا وقتیکه خشک شود پس  
 از آن از لوبه سه بزنند در کرم خانها میتوان خشک کرد این حوری خشک را مرضی  
 با میل بچزند لهذا بجز بسیار لوبه عبات لیکن دار است و حوری از افور  
 میتوان ساخت به این طریق حوری خشک لیکن ۱۰۰ متقال قندهار ۱۰۰ متقال آب ۱۰۰







از سه و پنج ذره قلیات باشد و شکر است شکر و نوید زلیات چنانچه در  
 مرکبات یک ذره از آب قند خارج شود و بجان آن یک عدد بزرگ یکدود و چون غایب  
 ترکیبات در آب قند سه ذره مرکب آب دوی سبب خوبی است در صورتیکه طیب خاصه  
 مریض آنکس معلول و چنانچه در تحت آب مغرب مذکور خواهد بود.

این کوزه قند نیز موسوس است بخت دان و آن و شمع پلور ترسیون را  
 بجانب بین منکر که فرمول آن

مغاری قند و شکر علاوه بر بنایها معادل آب دار دوی این آب را در حدود  
 حرارت قیون آن گرفت با طبع هرگز موجود است چنانچه در غسل به بنایان بر  
 و یا پهلوس یافت شود و همچنین در سطح مریض است که بختکانه اند پرده شکست  
 شود و در هر دو سار عاصات در شمس نیز نوبه باشد و فعل هرگز مانند  
 باریدان محلی است و آن به با نوبه است و اند از سوزنهای بسیار خور و قبولی محلی  
 الکلی هرگز غایب پس از تغلیظ و برودت و انهای کعب یا ششای مرغ منفقه میکنند  
 هم آن قند و شیرین است و لی ملاقات آن از قند فی شکر است لهذا در قیمت  
 بسیار است زانکه در حدود حرارت ذوب باید و در حرارت بیشتر  
 وزن خود را طوبش خارج شود و اگر حرارت را باند رند تبدیل به قند می شود در حد  
 انحلال آن در آب کمتر از قند فی شکر فام در آب سرد که پیش از آن در آن

فردا آن معینه در آب محلول بر نعلین ریخته است و بعد از گذشت در محل محلول ریخته  
فردا است و بعد از محلول محلول در آن که از آنجا است و در این شود و این معینه  
از قند فی سکر خاصه نقه بنویزید برای دلت سوزنات معده فی سکر فی سکر و شود  
بفیدیات بر آب شود فی این مرکبات بسیار سهل و آسان است و در سحرانی و  
عاصات و کین که این خاصیت نزدیک میکنه کله کله از بنفشه بنویزید و در میکنه از  
از قند سکر

درجه حرارت و علاوه بر این قیاس شعاع یلار اثر سینون را بشت یاب رنگر نشه  
ترکیب باطنی آن معاینه طو کوز است فیه میوه جات در سینه آتیا با جمع موجود است و همچنین  
اصل با یکدیگر هنوز در کف است نیز یافت میشود و مضمون بر اثر قیاس از این فیه فیه  
با صفات رقیقه جات آلود و این فیه می تواند در برودت نجه شود و به این اینکه تغییر نه  
نمونه ولی از این سردی که رنه غلیظش مناسب باشد به نای منگوری در قیاس  
جمع شود که عبارت است از طو از طو است این فیه از طو از پیش است و بر مضمون ری و آب  
در اصل بر پشت حل شود مخلوط آن بواسطه جوشن فیه شود و بزودی بکین گردد و طعم حاصل  
بیدانه با قیاسات مرکب شود و ترکیبات آن مانند کلوز سریع الف و نه  
فیه تبلور پذیرد - منظور از این فیه آنای می است پس بر مضمون فیه میوه جات





نیت	۲۲/۶	۳۷/۶	۳۲
افزودن عصب	۴۰	۴۰	۲۲/۱
سفره استخوان	-	۳۰/۱	۲۲/۱
مواد از قی و خاک	۳	۹	۱/۹

جزء عامل جزو شیرخت با نیت است و آن قند مغی است و وجودی است از انقلاب شیرخت  
یعنی مواد شیرخت و این گونه انقلاب انقلاب یعنی نماند و نقد زیاد در بعضی و خفا  
وجود است نیت مخلوط در شکل پریمای هیچ از دنیا و سفید رنگ و بی بو است  
و طعم شیرین و طایم و کوار دارد و به سولت در آب محلول میشود و محلول نود و ده است  
پس از برداشتن مخلوط در در حل سرد بسیار در محلول است و بعد از غرق شدن شیرخت  
در آب جو شش عدد کشته و ذغال صیقلی غریب و صاف نموده قوم آلوده و کثیف قبل  
شود و انهای درخت نیت نیت که بود که بواسطه در حل و نقد تصفیه شود  
و پس شیرخت شیرخت اصل قند ۳ قطره با ۱۰ قطره و ۱۰ قطره و ۱۰ قطره  
و شیرخت را باید بکر صاف نماند و پس از این با لوب که نور غریبی در دست کشند که یک  
گرم وزن درشته باشد به ۱۰ قطره شیرخت شلی و ریش خلی قند سفید  
باز به ۱۰ قطره صاف و ۱۰ قطره نیت که کافی و در ریش خلی ریش و نقد در آب جو  
و بعد شیرخت زبده و در حرات محلول کشته و صاف نماند و نقد در آب آبی حل شود

این افزاینده و فرومانده بقاقت و کثرت برای تمامه و پس آن با نایب و عطر  
 مضامین و با هر یک سنس جوی به نیت این مخلوط بای غلیظ شده و از اگر قاع  
 که نایب و چوب کشنده قاب برن کشنده و بقی سر و شود بصل فرمهای مربع بر بند  
 و غالب در ۱۳۱۳ این امر یک خود عصاره و انیون افزاینده و چون فرمها جاذب از طبع  
 بسیار قبیل استخوانه :

عصاره شیرین - این عصاره غالباً از ریش نباتات حاصل میشود و از جمله  
 خرمی نباتات است و شش قنده تبار و بر رواندلی اسید و جهت دست آوردن آنها ریشه  
 بنویسد و پس آن به زرخش کرده و به بفشند و عصاره آنها را حاکم ریزه و اغلب مقدار  
 شیرین داده عصاره و نقل ریشها به با از نباتات که افرا و اینها زیاد ز آب ریش شده  
 و با آنکه بعضی از عصاره داده که در دست ترکیب مانند رطوبت آن خارج نشود و فیکه کو  
 این ریشه مار می کشند باید قید محلی جاری برند چنانچه در اغلب دو افغانا قید عصاره  
 معمول است و جهت این که تمام رطوبت ریشه خارج شود باید ۵۰ قمر کشنده خشک مخلوط و غیر  
 زایش ریشها کرده تا ما بین افرا و آنها تخیل انفصال پیدا کند و این عمل در افرا و جوی بعضی  
 لرز می نهد زیرا که این الباق مانده ۵۰ عمل دارند و بواسطه تصفیه چرک است این شیرین  
 زلال کشنده و از اسید چسبیده باشد بجهت منع مقدار کثیری پاشی اسفنج نایب آنها را  
 حرارت دهند تا مسقطه شود و نفوذ با جمیع عصاره شیرین ریشها افرا و نشان

[illegible]



یعنی مزوج است و در مسدود و حریق برین سیرای زشتی قطع بشود و فلفل و نع  
 و شکل شود در صورتی که به رمانند و بابت آن رغوب باشد و آن است و آن است مانده  
 بهر و آنرا پنج و نه و آنرا شال آن و و فلفل و بابت آن سخت باشد بهر نیز زشتی  
 عمل مانده و سبب و علاوه بر اینها چند وقت مخصوصی نیز بهر رغبند و حسب  
 صحبت شود و اگر فلفل آن مثلا اگر میوه و سبب مانده بهر وقت و آنرا بهر سبب  
 چند کج و کج و بهر آن بهر وقت و بابت آن بهر و همچنین در میوه ای خوشه ای  
 خوشه ای بهر کشته و آنرا بهر فلفل و بابت آن بهر سبب و بهر سبب و بهر سبب  
 بهر است و آنرا محلول شود و اینها سبب و بابت آن بهر سبب و بابت آن بهر سبب  
 سبب و بابت آن بهر سبب و بابت آن بهر سبب و بابت آن بهر سبب و بابت آن بهر سبب  
 در این فرجه بابت سبب و بابت آن بهر سبب و بابت آن بهر سبب و بابت آن بهر سبب  
 بهر مانده و آن میوه و بابت آن بهر سبب و بابت آن بهر سبب و بابت آن بهر سبب  
 آنکه آنرا صافی در تناید نه آنکه آنرا فلفل و بابت آن بهر سبب و بابت آن بهر سبب  
 غمیدی بهر شود و بوی آنرا ترش و درین کجا بهر سبب و بابت آن بهر سبب و بابت آن بهر سبب  
 آنرا بهر درین فلفل و بابت آن بهر سبب و بابت آن بهر سبب و بابت آن بهر سبب  
 آنرا بهر ترش و بوی آنرا آنکه فندی و در آن محلول است و بابت آن بهر سبب و بابت آن بهر سبب  
 هوای تازه آنرا فلفل و بابت آن بهر سبب و بابت آن بهر سبب و بابت آن بهر سبب

اسه هر مانند بنده اف و قدر انقباض کند بجای سیه کر یک و بنحوصه کف  
آب جو فرو نیر گویند آن غ عبارت است از طویرهای لطیف و در که نه کس  
در یک اند از یک فشری است و بی که دارای است لایه انقلاب میشود  
مانند آنکه در جه عرات بقدر سطح است که در وصول افه این شیره منوعات اصابع  
بجوت خارجی نمیت محض اند و انشای مبره جات خورشید اند آن ماده از نه جذب  
است که کند و محض مایه منی در مصیبت است که است موجب غلبه غری شود یعنی  
نه بل اهل سیه کر یک که اول از بسیار بطبی است و بنده بر سرعت نامید  
کرده چه توه غلبه بر اینک از تجزیه حاصل میشود و اهل منی پیش از خود آن ماده است  
به ناقص این جسم بوجود می آید بر سرعت انقباض می افزاید از آن شیره منی  
شدن شیره منی قبل از انقباض آن که تبدیل شود بقدر غیر متبلور یعنی و غرض از این  
کند و این فاشی است که سیه کر یک و اهل میشود و فرسول می بین است

نیل

فاده از سیه کر یک و اهل میشود و فرسول می بین است

سبب انقلاب می سابق بر این غیر معلوم و هنوز نیز اهل  
باقیست اول سیه کر یک پرده فوقانی مبره را بلند میکند و بعد جلی مانع میشود  
در ابع باقی میماند و تغییرات زیاد میدهد و آنکه مواد مملو که در آب غیری محلولند حل میکنند  
و ماده برینا مواد غلبه و منی را سبب میکند و فرمان نیز بواسطه حل در میشود

بن جهت ست در بس زینت عمل نقاب عام میشود بعضی شیرها مخصوصاً نمائند چنینند  
 دارند بواسطه فرودن شیر و آلوده صاف میشود از فرودن این شیر به بس از صاف  
 شیر یکبار به نهد بسته شود الوقت بهر وقت آن آب صافید و تحت آن واقع است چنان  
 جدا کرده اینفاده بسیار نافع است زیرا که چون شیر به زود صاف میشود عموماً بوی غریبه  
 نمیکند بخصوص در شیر مشک و قوت فرنگی اینفاده معمول است و سبب این حال معلوم  
 نیست بعضی بگویند که بواسطه آنست که آب بوی و مقدار کثیری فرود دارد و این بوی  
 از آنست که اگر خواص بود در صاف کردن شیر به آب بوی و مقدار کثیری بجا میریزد و با د  
 شد نیز بهر شش حاصل شده باشد از ده اجزاء به ده مثقال با د شیر به دانه  
 با دانه ای آب بوی که تا یک غیر زمی شود پس از آن بوی و اصل غیر ترش نشود  
 پس از چند ساعت بهر وقت بفرشته و زمانی بگذرانند از این قاعده شیر که بدید میشود  
 لطیف و صافی است و بی زائش از شیرهای متعارفی مترو بهرست است که پس از ۱۰  
 ساعت مجدداً کدر میشود و اگر با دانه در این حالت بواسطه آن دانه نیست است که در  
 و قاعده دیگری است در بعضی مواقع مخصوصاً که جبهه از فن شیر به چار میریزد و اینفاده  
 مخصوص بهر وقت قبل از یک شیر از دانه است و آن در جهت باید واقع در غرض خارجی میوه  
 از قبل است و قوت بهر شش و بکته گرفتن شیر آنها میوه دارد و فرقی نیست در روی شش  
 ظاهر که دارند و اگر کفنه عزت شیر این بود را همچو کینه و دانه نمیکند و آنرا دانه



می زنند و از آن صاف می شود و با چوبی که باغیالی شیره مارها و سمها  
**مفتد شد** و بجهت مفتد شدن زرشک باید غرض علیاً شمارا بپا و آرد و اسباباً

تجزیه آنرا جمیع و تمام نماید و قند و عسل و قند و سایر اجزای داران مواد از ته  
 انقلاب پذیرند و باید یک صاحب معلوم است که ماده انقلاب پذیر شیرک

و از تجارب

زشت منقلب می شود مگر مجاورت هوا و آتش و آب و سایر اسباب اکثرین جهت در زشت  
 کافی است پس معلوم می شود که اگر توتی این شیره را به اسباب و بطوریکه

از حیث است هوا محفوظ ماند منقلب نخواهند شد و تجربه نیز مؤید این قاعده است  
 و می فرود آید که مانع از اجزای ایفاده است پس باید در جاره توتی و شیره

از تجارب مشهوره در چنین برمی آید که در این کتاب تجزیه شیرهای نانی فرمان غیر محلول  
 در شیره بد معاین کف آب جوی است و اما به انقلاب می شود بدون مدد محتاج مجاورت

نیمت

هوا است و از تجارب این مستحی است بر معلوم شده که حرارت نمایان فرمان غیر محلول  
 و عمل باز میزد و می تواند دوباره موجب انقلاب شود مگر بواسطه تندی حرارت با هوا

در خواهم شیر تجزیه نشود اول آنرا از مجاورت باز می داریم و پس آنرا بواسطه حرارت  
 مانع از فرمان غیر محلول می شود و طرز عمل چنین است که شیره در بطری ریخته و آنرا

محکم بسته و به تریه استحمام با مقهورهای آهنی مانند شراب شینی خوب و باقی  
 انداز محکم بسته و آنرا را جای دهنه در دیگی و اندر آب سرد میفرایند که محلول

آنها از خارج پر شود و ماده آن آب ریزند که بطریقه بیله بر نخورده جهت انقباض آب به  
 بخوش آید پس از آن به دست آورده شود و بعد در آئینه بقیه سه دست اند و  
 زمینها که اند با غلات آن زمین نیز محمل را خفیف کند و مرغ زنی شود و او را  
 غلیان آن شیر بهر بیش فاع میشود پس آن فرغان محوش نیز می تواند جذب سیرین  
 کند اگر چه در غیره فو قانی بجزی اول جذب سیرین سینه ولی پس آن بوسط خوش  
 حلقه میشود و بالای بطری غیرت نیز و براتی می ماند بعضی این قاعده را نمی پسندند  
 از بابت ایله غالب بعضی نیز آنها می شناسند و سینه تلف میشود بجهت حفظ سینه و اول  
 انبار و پاشی بجهت بخوش آورد و بعد از آن در بطری یا رقیقه و آن انبار محکم نمند  
 ولی قاعده اول المیمان بکفط شیر یا بشرات جهت حفظ شیر و سبب به دلیلی  
 و مثال آنها جا لوری دارد بطری یا لیسنه یا چنه لندم سولفات و سولفید و سولفید  
 ریزند تر سیمای شیر با آب آب سولفات کند و بخار سید سولفور و متصا شد  
 و مجاور فرغان شود و منع انقباض نماید و اثر این بخار و فرغان است معلوم نیست چون  
 جذب سیرین موجب تقویت فرغان میشود و بخار سید سولفور و از آب مایه  
 سیرین است چنین همان میرود که از این بخار از این بابت باشد و این دلیل که  
 در بادی نظر انقدر مویست پسندید و نیست زیرا که سیر جام مایه آب سیرین  
 بخار سید سولفور و این ریزند و اند بعضی بر آنند که اسید سولفور و زنجار رشتن

از قطع کندن و نافع از آن شود قاعه قدیم حفظ شیرین را که بواسطه یک برده از  
اول شانی میخیزد است بواسطه از سطح در این صورت باید که در وقت زود قاعه  
شده که موجب کربت صم شده کرده و عموماً در وقت بیون ترجیح در دو شیرینای شیطانی  
فانیاً مورد استفاده شیرین و بهر نارنج شانی و بر مثال و نارنج و سیب کمره زبانی  
نشسته است و نوت و نوت قرنی غالب این شیرین به حالت شربت معموله است  
شربت شیرین و این شیرین به حالت میون و سطح قاعه در این شیرین که شربت  
بسیار غلیظ است که پس از افزودن این شیرین به طبع شربت شانی شود که  
این شیرین را فرم آورده بر طعنت و بیغاید و عطرت و طعم و طعم و طعم و طعم  
و طبع از طعنت و طعنت و طعنت و طعنت و طعنت و طعنت و طعنت و طعنت  
نهانده و طعنت و طعنت و طعنت و طعنت و طعنت و طعنت و طعنت و طعنت  
که استبرخانات بسیار به طعنت و طعنت و طعنت و طعنت و طعنت و طعنت و طعنت و طعنت

به نام اعلیٰ و اسرار منعمه قدس از دست ناپا آب و سوز مختلف قیصریه  
از دایت بیکه تا بیکه از آنچه قدس تربت بگویند قریح کشنده مضره قدس از بیکه  
که ملاحظه بخیر صوبت تربت فیلسفه بشته قدس جابر به به فاده و دیوار فتنه  
سبزه ای بود ملت بست بنحویس بودا که عشت و ملت به برون آن قدس طرف نوره  
برند و بجات دی بی گرم کشنده چنانکه مگویند آب آید بودا به سده عزت فیه نه و آ  
خود ای زمانه و فاج بگرداند پس مل قدس تربت را در ای بویزی بجه صاف کشنده  
فیه تربت همیشه لایع مذکور که مضره تربت فیه و این است بیه مبدائی ستم  
کرد که فال سبده و تربت آرزو بر تربت از سنس سستی ملت مضره  
قدس که دانش سدی از آن آوست و پس از قریح او بجه تربت با شش آوست به ملت  
معمول رسد و ای میشود که پس از آن فی دبطر بیدی تربت رتس از بستنی بیجم زود  
منفقه شود که مضره کثیری از تربت بجز منفرف میشود و بجه منفقه میشود و این  
از مملو که معاینه شود که مگر است زیرا که واسطه از موصات قدس تربت بل شود بجه  
انگور در شیرینی آویز در صورت معان تربتهای دواسازی به ملت این نمیشد  
ج و همو - نارنج و لیمو پرتقال و نارنگی بوی ای انجا موصات را قیاس است  
و *concordia* و معنی صفت آن موصات است -

- بهر پوست بپوش بکنند و هست آنها فاج کشنده و با است و غیره است

پس آن با دست بزرگشده شسته نموده نموده و قیادهای سینه شستن در مذهب آن  
حاصل میشود و باین شکل در چهار روز که شسته پس از آن بوسطه محل انقطاع تصفیه  
کرده شسته و به بسته ماراه قوت به دفع می نمود زیرا که چون تلخ اند موجب نفی آب  
شسته این آب پس از چند روز بوسطه جزئی غلابی که به میلش صاف میشود و در  
فرج محلول می کرد و در آب بنور و عین فایده آب نارنج آب برقال را میدادند.

بیمه

آب لیمو

و امی پنجم

است موز قند و در قیاس بزرگ شسته و به صبه قند و در آب لیمو و شسته آب  
زنجبیل و به تخمین پوست جوهر زعفران و تربت نارنج بر همین قسم مبارکه که در  
وی که در فرج و در بقعه می سازد زیرا که اگر به قسم که در خوشش سوزش است  
جوهر لیمو از آن زیت شسته و در جگر برده جوهر لیمو و تربت ساد و در  
شربت صمغ و آب و جوهر لیمو و در آب حل کرده محلول را بر شربت افزوده و به  
پوست تازه نارنج به بیمه محلولش نفی

بیمه و بیمه نارنج و در ساری مسموم بجهت بفتح شربت برده و لیکن  
و خوش و باین شرابان شلف شود و بخلق طریق بفتح آنها مثل و نفی که پوست  
به لخته و آب از آب سرد و به محلول می بندد داشت آب لیمو و از آن  
لیمو و کوبیده و در ترشی این میا و تر است و به بیشش بیشتر زیرا که به به حریت ترشی  
میلند و در سلولها و به شربت با حل و در لایق میشود و بزرگ نارنج ترشتر تر است زیرا که



نموده ... بهر این جهت که بدین ترتیب است که بعضی از  
زنان آن بواسطه میرزا و پسر طبریز که بسیار است از قریب آنجا معلوم شود  
منتهای آنکه در دست او رفته اند نه تنها این ادعیه موافق معمول محضو اینه باشد

در وقت غایت آن - سینه -

نوشته شده است که در وقت بروزگی زنیت رزات آب و دانه  
نوشته است از چندی سالی وین که مادی آب است با بعضی بخار و دانه  
از روی عطر و سبب یک جور لبها و چشمتان بود و طبع قوی و دانه ریخت -

نوشته است که آب زلالی در دست و تمام غلظت در روی کوبش بخت صید و نشسته  
و بعد نقل را در قند نهاده است شکر گیرند و فساد کردن و آب و دانه ریخت  
که روز از صاف شود و ملا و برین قلمش بهتر شود و دانه صافی یکسخت و آب و دانه  
و زیاده بر این قلم است +

نوشته است که آب نشسته و فند مقداری در فرغ شسته نرمی می سازد  
و با بر وزن مخصوص آب سنگین مقدار فند استخف +

نوشته است که در وقت بروزگی زنیت از نو و آب  
و دانه ریخته است و از نشستی آن ز سبب و دانه ریخته و دانه

نوشته است که در وقت بروزگی زنیت از نو و آب  
(نوشته است که در وقت بروزگی زنیت از نو و آب)  
نوشته است که در وقت بروزگی زنیت از نو و آب  
نوشته است که در وقت بروزگی زنیت از نو و آب



در پیرامون این آب رجه اند که در وقت غفلت شربت سبز نه چند ساعت بن شربت  
 و در برهه آن آن قدر که آن گشتنه بعضی دو آب از چنانچه اگر گشتنه مزاج سبز به پاد  
 وقت افه شکر و طرف مسین یکن اهرت عای کرم گشتنه و فنی که شربت  
 جو شکر ۱۰۰ در میزان لغات آن دو صاف گشتنه اینقاغه بدینش این است که گشتنه  
 کبیری فده و نوت میانه و علاوه بر این که چند روز به جاری فیه مانده و قور شربت فیه  
 و است این ... این نوت نیز متعلق است به فیه ذراته و اغلب  
 شربت بن سبزه ... صابغ افه به قول است و بعد بن قومه آن این است نوت فیه  
 شیرین سبزه ... تا سبز و فیه بی برنگ که ... جز آن فیه شود پس نوت به  
 و هم زنه و فیه این فیه و در طرف فیه فیه و پس از ۱۰ ساعت به فیه و بعد  
 بن سبزه ... به فیه فیه ... به فیه فیه و سبزه گشتنه است فیه  
 از نوت سبزه فیه و مریات و میوه و فیه و شربت برکت صاحب داده و اینها  
 گشتنه کرد که فیه از نوت فیه فیه و سبزه بن داده و فیه فیه فیه فیه  
 میوه و در اجزاء فیه و فیه فیه فیه و سبزه فیه فیه فیه فیه  
 سبزه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه  
 فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه  
 و در قسی از نوت فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه



۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰

۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰

سانس در تمام بدن آب میوه جات را خواهد داشت و حرارت خود را بچهار جهت گرفته و در  
 هر نه دانه که غلظت بحد س که پس از سر شدن به چنانچه تشنگ و در این بین  
 و در جات و در این سست است و بلبل محلول در آب میوه و این که بوجود می آید در اثر  
 عارضه در مکتوب و بعضی گاهی میباشند که سبب اینست که آب میوه جات در این محلول است  
 و فنی که بخورند در این آب میوه که کمین محلول در آب میوه در قطعه قطعه کرده و در  
 و جرات از راه مسدود است با آب که به خوب می شود و در آن در آب میوه را در آب  
 آن آن بر آفت مخلوط نموده خواهد بود و فنی که در آن در آب میوه به این حالت  
 و آب فتن در آب میوه جات فنی که در آن زمان خلالت اعداد با شش و یکم در آب میوه  
 از این فنی که در آب میوه جات فنی که بعد از آب میوه جات می شود و در آن زمان می شود و در این  
 خرد و تجزیه بر یک و در بعضی گاهی که فنی که در آب میوه جات فنی که در آب میوه  
 بسبب کمینیک و پختنای فالتس که در فنی که در آب میوه جات فنی که در آب میوه  
 بلبل یکیکه و سه جز آب مقلد را برداشته سبب در آب میوه جات فنی که در آب میوه  
 سبب در فنی که در آب میوه جات فنی که در آب میوه جات فنی که در آب میوه  
 بکار بر نه پس از آن از اکرم کرده و سه جز بر فتنه آورده با عطر میوه در آن محلول فایده و آنکه  
 جوهر کوکریا جوهر نیک که حدت آن مانند سرکه باشد بر آن میزنند پس مخلوط را به هم  
 چندی بعد در آن در آب میوه جات فنی که در آب میوه جات فنی که در آب میوه

بر کتیک از سپید بپزد و در مثل کوزه گدازه ای نریز و در آب محلول کرده و  
 فرود آورده و بر یک فنجان صاف کشند تا در یک رودی بسته شود  
 و در این روزی با نخل سبب دندانی که زیر آن که از من و خود جدا کرده  
 و بخت در این است که می کند و وقتی که دانه ها شکافته و از نو پیری آب از کوزه  
 و با کبیره که رنگ آتش است و در پس از آن تا ربع وزن آب با هم وزن و قند افزوده  
 و برکت به بزم و در وقت جوش کف آید صند و وقتی که کوزه از آن مخلوط در پشت  
 و بخت کند که سرد شود و نه بر یک به بند و کر بر کره زیر یک قشر شکاف زاید و نوار زخم  
 و در این روز یک و یک که آب که زیر آن دانه با نخل صاف کرده و در آن قند پیاده و الی  
 یک جز آب را در غلظت دانه با نخل صاف کرده و بخت یک جز قند آن حل کرده در جلد مستحضر  
 بود که دانه را با نخل صاف کرده و در این فیه روز یک و یک زود خورد و بعد از آن  
 روز یک به رسیده آب قند بر زهر با پارچه آب کرده و با کارد نقه یا علاج تر  
 فقط قطره بایند پوست آن دانه و مجروح و زخم کشند و آب بکون نه تا خوب بخت  
 شود پس آن از آنکه چون مشترک دارند و قند بر پییده فرود و با جوش قند و کف آید  
 و در کبیره تا وقتی که این مایع با پروت بسته شود پس آن کره بس کنند و در کوزه با  
 بعضی با سفید تخم مرغ این روز یک را صاف می کشند و گاهی این تغییر بر عکس نتیجه می  
 و چنین حال می رود که سبب می ز یکب این چنین باشد با نخل ولی یقین است به نیت



## در افتخار است :

نیز میوه بی نباتات از قوای پخته و نباتات از میوه های لوبک فتنه  
که و فتنه در روی نعلی در قه رفته و آب رفته و آب رفته و این جزو اصل میوه است  
انچه از قبیل ملحات است و از او به نافع صدر است مطبوع آن در کام بسیار است  
نبات - یکی از نباتات طایفه است میوه است شیرین و طعم نافع است  
که اغلب در تیرنمای سینه معلوم است و همیشه حالت مطبوع مستقل است و از  
غالب غیری نیز ساخته میوه به این اسم ولی خاصیت علی آن میر از صنفی است

عمر

در است و غالباً غلب در او هیچ وجه نیست

موز - موز یک رز است که از طایفه ای فراست و اقسام مختلف دارد که  
و بخار و معموله و بهترین آنها آن قسم موز یک شمس است که در بلاد گرم سیر می  
می آید و موز یک شمس را بافت وی در طب استعمال میکنند میوه ای است  
به سینه طعم واذکی ترش و شیرین که در بعضی ادویه معموله غالباً اندک با خرم  
و غلب در ساقین شرب و با نافع سینه استعمال میکنند و باید اندک با خرم  
تا خوب بچشد و آب طعم آنرا در اقسام زکام چون تیرن خوراند

میوه

چما میوه و نافع سینه خرم و غلب و انچه موز از هر یک یکجور دارند و  
مغالب از آنرا در مقدار کافی آب بچشاند و بچشد و بعد از یک تیر شرب

حاصل شود این شراب، بکف و صند و بکنین و اندکی ماده خامه است تیزن سبب تر  
از این قسم است و بنا بر این و در مقدار سبب و مقدار، بد کرده و در لغز آب جوش نه  
تا خوب پر و دانه صاف کنند این شراب سیدر طب و کوار، نافع سینه و دانه  
سیدر نافع است :

و بنا بر این، این میوه را کرده و در آب است، بجز از لیمو آن مانده نریزید  
میوه جات این جنس است و در آن اسید ملک و صند و قند و ماده است و در این  
بافت شده و اغلب که به خشک شیر که مصلحات شده و اول است و مستعمل و طب  
نرسش تر باشد و جهان است که معروف به بود است که به این رسیده و جبه  
در روی با برید ریزند بقسمی که یکبار در مضمون نشوند و آب که از آن می آید در جاده و در  
مضمونی جاری گردد و از این جهت او که در مضمون میبندد و بیاید خشک شدن راه حل دارد  
و لوبه خشک را در آب بپزند تا وقتی که مقدار آب باقی مانده و بسیار کم شود پس آب را  
غریبی ریخته و کوشش را بعد نموده جبه نرمی آن را به آب غلیظ بر غریب بپزند و بنشیند  
که لوبه را باقی بپزند شحم که جبه ملین و سهل برقی است و بنده است مستعمل میشود :  
تره طریقی - از طایفه زراعه است و ثمره های سرخ طبعی و خود روی که می آید  
طب مستعمل میکنند و این میوه را به از کلینیت و آب را و کوشش و آب را که  
میانشان و از خشکی است و نیز روی نانی و بقایای مستعمل در آن مانده و آنچه در



طب مستعمل است همان هیس کوشنی است بنا بر بعضی تجزیه اسبیه بکنیک است  
 و قندهار سینه مفصل است باین معنی که قندری قرقره الهی و دارد و در طب آمده قاضیات  
 و لایم و کوار اسرار است برین هماء اندکی قبل از سینه کامل گرفته بر کهای بزرگه اگر  
 مسوره را باز نموده و نهاده و بای از خارج کشند و با اندکی شرب سفید آینه را از نموده  
 و عای فکلی که شسته و بای هم زنده تا خوب نرم شود بعد از نرم شدن و بای بیکه بانه  
 سیر شوم را کشند این شوم است و شوم در بای بای است و چند فن آن طریقه  
 بن علی و قندهار سفید و قرقره این بزرگه باید بیک خوب مخلوط و اندک زمانی در حمام  
 ماری گرم نشاند این را با صمغ و در یکی از زرات و از یک تا شغال از اچون  
 قاضیات بنموزانند :-

صمغ در دو ساری وصل صمغ حاوی سمث خود صمغ و اگر ایکه غایتش  
 بواسطه صمغ است باید با شسته چون کل فطری و قیاری و بنفشه و شقایق و برک قیاری  
 و پر سیاوشان و بزرگشان و بدهانه و در بنفشه انجیر و بیهای شیرین و بیهاده و منظور  
 از صمغ ماده است تبلور ناپذیر که پس از شراج با آب از العایت دهد و پس از گزین  
 آن با آب قوییده اسبیه موسیک شود و اف م صمغ سیبانه ولی عموما آینه را  
 به قسمت کرده اند از این بسترین در صمغ سیبانه و صمغ سیبانه و صمغ سیبانه

صمغ سیبانه و صمغ سیبانه و صمغ سیبانه و صمغ سیبانه و صمغ سیبانه و صمغ سیبانه

کلی صیغ و فی است که در غالب مائات موجود است چنانچه حرف محذوف کثیر و صیغ کوب  
 و لعاب بر دست آرن است آری اندک نه منور به بر سر است از کس و صیغه  
 و السیرین فادلی یافته از سرست و درجه حرارت مکن فاسد و کثیر  
 آب خود از دست آید و بن ۱۰۰ بخت سیه و ده و در موی و انشور و غیره  
 تب کونی حاصل شده موجب بخت است که در اصل از یکی خیر و بر است و بخت  
 می شود مرکب شده و در سطح جوهر و کر غلیظ تبدیل بشود و ده سته می که سفید می شود  
 دلی جوهر و کر در قیاس از تب می بکشد با و که شبیه است زباد و در اکثرین دلی جوهر  
 شود و غلیظ سیه و سبب چنانچه در از یک است نه تبدیل شود بقدری است  
 طرک و دهن در رنگ درین از محمد تش و می کند و طبع بر کسب او فراست  
 در آنجا سیه که می شود و جوهر شود و فسر شده :

سرین بن ۱۰۰ درین بخت است که در آب صیغ شود و در موی و در از  
 یک است نه تبدیل و درین شود تقریباً و جز صیغ آتو و در ازین و در است و دلی  
 او در غرض و بن ۱۰۰ بخت است و در طبع است :

سین بن ۱۰۰ جز و غلیظ کثیر و صیغ ستر می باشد مائت و ازین در تب قلیع شود  
 دلی مل کرد و اگر چه در سطح جوهر است جوهر و در اندک در بکشد با و سترین  
 که انقباض فصری حاصل نموده درین کتاب و در سازی صیغ و در صیغی که در بخت

و ادبیاتی دارد

و در موی و در





عده یکصد و هشتاد و پنج نفر است که در این شهرت جمع شده است

محققان و پژوهشگران در زمینه های مختلف علمی و فرهنگی

[illegible]

در دمه خلط گردد و بصورت که بسیار نهند و اگر در دمه خلط فریبه و کبر و خلط نهند

شرف را بملکوت تبار حق کفایت دهد، شود و بدین راه در ملک شود و نه فقر و نیاز

مقتولش نمود داشته باشد فرزندش در پس زوجه ۹ برابر آب بریند آید.

درجہ مندرجہ شریف ۱۹۱۵ء

در این کتاب - ص ۱۰۰ - در بیان غیرت است که ما سید را در این مورد غیرت را در

و فخر و پس از او در رتبه اصناف میفرزند یعنی در مرتب تغییر و تحول نماید و عاقلان:

عاقبت نه چیزی میفرایند مگر شیرین بیان و بهین و فلفل شیرین و این دوا در دانه آتار

ماده انعامی است با هر روز و هر شب و هر وقت که بخواهد بخورد

در تاریخ ۱۳۰۵ هجری قمری در محله جنوبی مسجد جامع کربلا در کربلا

و در ظرف سنی بخف مقدار رب سفارنی ریخته با حرارت کم و به زیر آتش در ظرف

است و بحر نایب با غنط بجه غلط برسد جد به درج سفید ای تم مرغ را که با جاده

از آن زمان تا به حال و همچنین بعد از آنکه که مانند غیر خود قسمی که از ندری ایران

ابو محمد غنی بردارند داشت دستی بران زدند بچشم پس از آن از روی میز برخاستند

||









و قلع بزرگ

...  
 بود و بدو یک صمغ دیگر است ...  
 اختال است ...  
 لعاب اطفال میشود غالباً بهات است ...  
 نه در اندک ...  
 میشود و لعاب بزرگ ...  
 بانی فرزند و لعاب بزرگ ...  
 سیکرد این قنداق ...  
 باین ادویه است ...  
 لعاب بزرگ ...  
 صمغهای ادویه ...  
 برده اند ...  
 لعاب است ...  
 مواد ...  
 قلعی از آنها بطور رسیده ...

۴۰. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۴۱. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۴۲. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۴۳. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۴۴. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۴۵. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۴۶. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۴۷. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۴۸. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۴۹. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۵۰. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه

درختی است که در این دو نوبت از طایفه

۱. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۲. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۳. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۴. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۵. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۶. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۷. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۸. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۹. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه  
 ۱۰. *malia* ... درختی است که در این دو نوبت از طایفه





بیت بس - آت که آساکه آسبای بزرگ مایه زشس خود در کوس بند  
شکار - غده سرده و نه کون چه این صفت روح بزرگ طایع ته آرد برک زود نه  
سند نه نشد همیشه دو ساز خود آرد برک ب نایر که اچو ...  
صفت شست و قبل می آرد سپرس مخلوط دارد علامت افزای سپرس آبی  
شدن آرد است مایه

[illegible]

بجملہ شاعرانہ مضامین و نثری آراء و مطالبوں پر مشتمل ہے۔

Christened.

منہج

و صاب آن مخلول کند بزن فی را نیز بهین سه بار - قرب و پیاز نیز بزنند مانند که صاب  
و صاب سینه اند و نیز نه بار - سه مرتبه بنویسند و این شود -

ما شوی که شوی و پیاز برید و در غصه است سسوی است پیاز با آب بپوشد تا در  
بخار آب بر آن در بکشند تا بخت شود بر پیاز بخند و در غصه است و این معصوم است و نیز بعضی  
منفحات دیگر در غصه کنند -

در غصه است - اگر در این اید مرطبات نباتات مع سرد است چه تا تمام  
و سریع الف و نه برای مفت های استخوانی شود و در طریق بر کایفت تا وقت -  
باید بکار بگویند تا خوب معین شود

در غصه است - مکه دت سرد طبع که قدر حاجت فته مل برده نه حاجت مستوند  
در غصه است که صاب سینه و نافع نباتات مع صول زیر آمار ذر لیسو -

در غصه است - بر کایانه نیمه و آب قه هلا دم برده و قدر در آن مل نایند  
شربت هم برود و هم غرض مع است - است وقت - در غصه است - مع  
موسس فته بقدر لغایت هلا طلیس چه نموده - حرف منبج رفته حرمت و جنة  
نالات با لرتان می شود حد آن طایه شده و در غصه است - شدت تب جوش  
آن افزوده بعد از انقضای ۱۲ ساعت آب از صاف کرده پس زنه تب است  
در دآن قدر اضاف نموده و جنة مل فته باید علام می استعمال نمود بخت مفضل نمک شربت

















کمی زن و غیر مخصوص که زاید خوب است و معروف است که با ۱۰۰ بار در روز  
 کلمات و اشغال آن +

معلی *maali* معنی سفر است که خارج است از بیابان  
 زبان است در هند *arab* در باب است از سفر است  
 بی زن و سفر حال کموند و تقریباً آن سفر است و درین کتاب غیر معلول  
 به دست نرسیده است و بجا است حال مانی قیاس شده و بعضی بنا بر شرق  
 زمین فام سفر می بیند و در طلب بخت جانی است معده و ارفاق زن است  
 از بیابان معلی است و در بیابان سسم نود و بیس صاف نموده  
 نگار و آن نشانه است معلی است و بیابان که از کوه بی فاعل بقدری از  
 سفر است که پس از بود و بیابان است و از سید و استغنی باشد که  
 حسابی بودی در معین شمع باقی مانده بخت است و آن در دهن در جبهه را که  
 بالبره کرده اند و به آن انداز گرفته اند و دو غایب به سید و کوه جزئی در دهن  
 تا برسد که به آب آشامیدنی این دهن معلی است و بیابان است و او به شرق  
 دارند بهترین شویان هوای این است که بکیر و معلی بندی معلی بود و خون سیدان  
 ایوان بجز بخت معلی است و بیابان معلی است و بیابان است و آن بیابان  
 و از بیابان بیابان است و بیابان است و بیابان است



آن محمولی ز آب اصلی بر چوب سفته انقباض یافته و محلول شود و شکر مذکور .  
 و آن محلولی را بطور آهسته و احتیاطی بر آب سرد حل نماید و بینه آن مقدار محلول  
 نسبت به آب سرد و محلول آنی آبی محمول است قوی بهر به آب اصلی  
 شود و سستی آن بر یکب است و در آن دو در آن دو محلولی شکر است  
 و آب سرد بسیار و آب جو شکر محلول است و محلول بر آب سرد و آن ز شکر  
 در آن نه و آن نسبت به آب شود و محلول بر آب سرد و محلول در آن  
 محلول و سفر چوب سفته بر آب سردی است و فایده عجب و این است که محلول  
 بر آب سرد و محلول اول شکر و این است و بعد به آب شده و در آن محلول شود  
 محلول را محلول و آب رسوبش نماید و در آن نایب و جوهر نرود و محلول محلول است با  
 قیاسات و آن محلولات میزنند مرکب است بنا بر آن است در محلول نسبت به آن  
 و سود حل میشود و بعضی از دو اسازن در محلول میبندد را و سفر مزوج و محلولی  
 از آن محلولی و دیگری محلول دارد و اما نیک بسبب محلول است سفر کبک با  
 محلول بسبب محلولی و محلول و آب سرد و محلول محلول میبندد محلول محلول محلول  
 بعضی مواد آید از قبل محلول صیغ عربی است تازه محلولی است و شکر آن محلولی  
 و آن را محلول فوهره دارد و آن محلول آن محلولی است و آن محلول محلول  
 یک از آن محلولی که جمیع محلولات منفصل به تغییر لون بر سفر محلولی معلوم شده و



کند

و از آن آب غلبه و بنوع صاحب معلوم میشود که در این سفر ۱۰۰ و مختلف است بی رتبه  
 رنگ است و در آن آب ترن نمیت و دیگر آن آب رنگ و بایل بر روی است و رنگ  
 رنگستنی آن آب است سبب سیرت در سفر از مجاورت جو منترج ماده زرد است با ماده  
 آبی و هو جسمی که در آن در آب بچه از غلظتی در نفس یکبار تیره نشسته  
 و در آب فرو برده مجاور شعله شمشیری ماده در روش محسوس شده و ماده آبی رنگ شود  
 این ماده در درای لور آن صورت از بیست هر چه آب زرد رنگ بیه میشود و در  
 مبلغمه رنگ آبی نیست و بر می شود که خوب کوبیده یکبار در آب و در آب و در  
 کثیری از ماده زرد رنگش محسوس شود و اگر غلظت و کل نفقین سبزه ماده آبی  
 به رنگ آبی را بسته زرد به در به در خوب یکبار رنده شده و بفروش برسد و با  
 از جوهای دیگر محسوس شده بجهت غیر محسوس شده چهار سبب خوب را با محسوس میگوید  
 قدری محسوس ماده رنگ که زشته پس از این تا نید خوب یکبار بی سوز و پودهای  
 خارج رنگ خود باقی مانده :

۱ - زنده خوب یکبار - ۲ - سفید آب - ۳ - فیهیت خوب یکبار  
 بواسطه سفر یکبار است که در سفر بر آنگاه است و در آب در آن اثر میکند و در  
 سفتن نیز به مصلحت من که معنی است اول آنکه خوب یکبار بسیار سخت است  
 و آب بصورت در آن نفوذ کند تا با نیکه سفر یکبار در آب غیر محسوس است تا آنکه در

امنی آن عمل میشود بواسطه حالت ... عصاره است پس ستر است و این نیک  
بر مقدار جوت و زمان عملی بهرینه و راجع حاصل بر این بسیار فایده است و جهت  
ازین بپای نیز معلول است :

عصاره ... در جوت لیوان آب بعد جوشانده غلیظ و یک مرتبه در  
جوار آب فرواده پس ساعت جوش بدو ریختن فدر انداختن و غلیظ و یک مرتبه در  
یک ساعت جوش بدو و چند ساعت فدر انداختن تا جوش نماند و زمان لازم  
نموده انقراض آورده تا غلیظ گردد و شود و بین غلیظ پیچیدن آب میشود و این آب  
آب رجه در روز یک بار و در هر روز یک لعل و در جوار فرواده و سفره را سفید  
و عصاره نخل باختر شود و بعضی گفته اند که عصاره لعلی جوت یک بار و در  
ست جوش غلیظ بوفی در فمقده عصاره بنشیند و در جوت یک بار  
برو عصاره میدهد و عصاره با تمام آب محلول نمیشود و عطرسه خوشی و یک  
جزءه از اگر امانیاب میسوزاند آن نمایان گردد و در جوت آب پیچیدن  
و آن آب طعم شود که پس از خوردن کف آب پیچیدن وجود می آید -

عصاره یک ستره ستر اول عصاره در آب و بر لعل و در جوت  
کرده و محلول و ستره شش جوش بزند و بزند و فایده آن را در تصفیه نمودن شربت  
و عطرسه و منقش آن و آب را میسوزانند که بواسطه ستر اول فایده آن است

معنی حی موجب یک **حی** درجه هشت روز مجاز به یازدهانه بعد از صافی  
 بعد از آن نفیس زرد و نوره بست و درجه نهم کورتان سید به این معنی  
 و در سید لوبان را افزودن آن سید سید میشود این نفیس در سنوات معلوم است  
 قدری زنی را بپسندیده کرده و منفرد نایب موجب بی درستی و فوت شد است  
 و در روزی داده در یکی است که وقت باید بخوبی شود و در روزی احد سید  
 مخصوص است در وقت سید یک و بسیار شب است بجز هر مسیبه و جوهری  
 و سبب انباشتن از این دو سید ثمرت قایت اخلاص است و آب و چون تقر  
 لیاال و جوهر نر با بن فیه عمل است که با ملک البطر نقوش کرده باشند زردی معلوم  
 شود و بن عرق که سحر آن غرق می شود از رده سس و درین مانند زرد بخانه  
 باید در روزی آن که ملک شود شود سقریاب در طب بشکلی کرد و سبب و سپین  
 معلوم است در صورت افراط و اسهال با زرد و کجای نفیس نایب نادر است  
 آن و لعاب برده شود قدر ثمرت آن از مکنه نادر خود است در روزی  
 و در سید لیاال صبیح عربی آب و سبب معلوم لعاب سازند  
 معنی حی و سبب عرق و آتش معانی معلوم نفیس سازند این نفیس  
 در نقوش معلوم است قدر ثمرت آن از یک نادر و شش است  
 و چون با سقریاب صابون می کشند و در سبب طافی احوال عاید



















طوبت ان کو سے مجاورت ہو اور استواء سید و نباتات و اریاتیکو صبح غلب  
آنا محلہ زمین سفرۃ اصل زیب بعض آسمانست معلوم نشود بیت در و امان  
فرا و افزا نقطہ اند و اصل بیت فاشر طالتو نیز در زمانہ سفری آن محل نشود  
و آب نیز جز صبح و آسمان محل نجوم و فی تقابا محل موقت فاشر محل بیت صورت  
استخوان و ایشان اند سفرۃ است صوغ سفری و و طب مسقطہ از این فراز  
اشق با پی مرعی عصا و روزہ سفر نیاند سفرۃ استیہ فرعون





















از انبار فاسد فایه آب سفید نمی ریزد و محلی بیهوده می آن مخلوط سریع غایت  
 بسیاری از عطریات با آب زلیب مقبضی به سبب و حرق نباتات که در زیر رطوبت  
 محلول است از آب سفید و عطرات نباتات لعل فانی عطریات را حل کند فاسد و مستعمل  
 فوری باشد و فایه ای که اسیرین را به پشت بحدی بسته و جوهر زرد مائین و دسوات  
 نیز خونی عطریات را حل کند و بعضی سبب دانی نباتی را قبل جوهر سرکه و امثال آن نیز  
 ممکن است بعضی از آنها هیچ چه میل ترکیب با قلیات ندارند و برخی بواسطه قلیات  
 تجزیه میشود که با ماده قلیاتی را لب کرد و یک باغن پیوسته آن کربن مانند عطریات  
 القلیات بر بعضی عطریات حوضی موصوفات را به واسطه قلیات ترکیب حقیقی  
 بوجود می آید از این جهت از عطریات و فلفل فرنی این از عطریات سبب لطیف  
 بعضی عطریات بر عکس خاصیت قلیات دارند و تا فورا آنها میل با جوهر رنگ  
 مرکب میشوند جوهر شوره و سبب چپ از تیب او ان فرار و تجزیه کنند و بقیه  
 همانند شده است که غالب فراف بر کثرت فلفل او ان فرار نسبت زیادی  
 دارد و با غنیانی که از نباتات آنها می سازند لکه اول باید ذری از آنها شود و پس  
 بطریقی بر داریم او ان فرار و جزا فورا در است که بعضیانی گوی مخلوط با بعضی اود  
 دیگر بسیار مستعمله و بعضی در آن ماده عامل دیگر هستند که آن ماده موجب استقبال  
 آنها میشود چنانچه در جوهر بویا غار دهنی است ثابت در سنج و جوهر مانود در

و در لکه به

مستعمل

۱. فاج تمام اقسام قنای و پودنه ماده است پنج داین مواد موجب استغفار  
 این ... میشود و حب و غفلت استغفار این قرار آتیه نیست پس بهتر است  
 که سنج اول فراره را در ضمن نایاقی و مایه و مواد آنها بشوند از لایه پس از این  
 جزا فو ... این فراره و پیرفتند فی المنیر پس آن اقسام تر و نایق مار که مخلوطی  
 است و این فرانه که بساییم و بعد بسایند که این فرایشان که همیشه در آن  
 اسبیدی سریع التصعید و صحت و دوی و این فراره جنبه این مختلف نیست خاص  
 آنها ... دوی و این بر فراره می چکانند ... بی عذبه و قریح میلند غلبه  
 قطره این فراره را روح بی بقت و زنده و جنبه و دایره و ساینه از اسفوق و عو  
 می نامند و لی و جوت و کلبات اقبیل و پنج و لیو و جوت و در هر اسفوق و سینه  
 فرماتی که از عطریات است و نه فرم پودنه و لیو و نایق است غلبه مطایق معون  
 یافته و لعل فرم سینه و پس از آنکه مستند شده محلول تری عطریات را در آن  
 آنها بیکانه چنانچه در قریح و در لایه غلبه عطریات بشکل شربت معونند زیرا که  
 بسهولت سفت میشود و بجهت سفتن آنها بیاید و قطره و پس فراره در ...  
 متغیر شربه نلر یخه هم زنده و در هر جنبه سهولت عمل فند و در عرق معون نایق کل  
 بید در عروق سده و عمل ملجایی شود تا و پس فراتلف نکرد و درین قسم که  
 ... جزا فو ... جزا عرق محلول کرده با جوارقی طایم و ذوب نمایند +





نبات خفیه، معین عنصر آب تر، سرخ ضعیف و کبر معد شود، سوری شود که  
 ۱. سفید نبات آب و آب جبهه بی پید شود که صفتش کون معلوم شده و جبهه نبات  
 که بوسط موغی تقطیر بخیر و ترکیب بعضی و خانی فویه شده، اند ولی فصل بزرگ  
 و این بعضی و در این لادن آنها معلوم بر مورد، بسند عرفانی نباتی بواسطه این  
 آنها است ولی نباته انهار مخلول نباتی فاعل معرب است و است بعضی در سار و آب  
 نباتی را جبهه تیره عطر آن نبات و مقدره نباتی آب مقهور فتنه عوسن و در فرج بزرگ  
 آمده و در فوم عرق را به نجشیده آمده و برین باز دون سه شده عموماً و در دانی  
 عرفا بسیار است زیرا که اودان در قابلیت کلمات و آب جبهه نبات  
 ازین جهت که شربت عرفا نباته، بلکه نباته نبات بعضی از آنها فوشتن  
 زیاد تر است مانند عرق بودنه و عرق فرد و عرق بادام تلخ و عرق غار بید سوسن با  
 و در سانی و در قسم عرق معمول بودنی، عرق عطری و دیگرین، عرق شکار فی  
 میفکنند - قسم اول اکنون یکی سزاوارک است و جبهه ساقن آنها بزرگ آب را و ساقن نباتی  
 را، عمارری تقطیر میکردند تا آب آن مواد با عطر آن مانند عرق پرتون در فایده جمع  
 شوند این قاصده را در بعضی نباتات خارج نخل از قبیل زب و شلم و در فوس آبی اکنون  
 نام آنها در دوا سازی میزدند بوی عرفا غالباً شنبه است بوی نباتات آنها  
 و غالباً نباتات مستعمل معطر است، جزئی نباتات که عطرش بیشتر است یا آب

تغییر مسند و نبات بود و رسته. نبات از بی بی، برده و در دست  
 مسود و از نبات پس برده. در دست برده و در دست برده. نبات  
 در دست برده و در دست برده. نبات در دست برده و در دست برده.  
 فرشتان بسیدکم، تسبیح بود و از ای عرق نیستند از این بیت عرق در بی بود و در  
 تقسیم کرده اند نسیم در کدی بود است اندک عرق تسبیح. بعضی علفها برده و است  
 اختلاف آب و مختلف شوند و نامی آنها در غائی زراعتی میباشند این تیره -  
 راست است اگر یک تغییر قناعت کرده، شده و بعضی در اسرار کثیر تغییر  
 و سعی در حل نموده اند نامت کرده اند که در دست تغییر بنویس جمع عرقه مان ساقی مخلوط  
 در آب گرفتن در جهات است بیه عرق محصول و نبات تازه و بعد تغییر  
 مثلا عرق بهر بسیار مسکن و عرق قطره یون چرب و بسیار مفیدی میشود و در فوس  
 که عرق نباتات بی بو چندین محفوظ فائده و بکته نماید و آنرا بهر پس از تغییر یک  
 ذکر شده است تا تربت سانه سابق برین بعضی شبایت بود و نسیم همان برده که عرق  
 قنای بی بو زشت در مثل شاد و خوش فابری و باطنی آنها نیز شبیه اند و در دست  
 نه و بعضی از دوس از این نموده و بعضی در اسرار فرشته نامت را اند که در قنای  
 بی بو و مختلف خواص است بسیار و معاین بد بر نمیتند و در جمودشان مختلف است  
 عرق بهر و عرق فرفه زود تر از عرق حشمت نسیم و عرق فتنی شش زود تر از عرق مارک

مختلف

و عرفی که کسی بخشد پس معهود میشود که صفت هر محمول در آن مختلف است  
 طلب است و عرفی نبات نام دارد استخوان کننده عرفی شان خوش هم زد خوش  
 تر میشود بعضی از نبات بر عکس باید خفتند استخوان شود و رقیب را زیاده و این  
 ملک و صفه در پرچم <sup>شماره</sup> یکصد و بیست و نیکون و نیکون و نیکون و نیکون  
 فلان که نباتی با جزئی از آن را تقطیر کنند مایه آندار مطابق قانون باید با نبات  
 مثلا میوه را جز زرش در بشما و قشر را نیمه کوب غایب و بر کما و لعل خور را کنند  
 و نبات غیر معطر را جنین کوبیده و بی ادویه معطر را شاید کوبیده زیر که ماده فریاد  
 نفع میشود وقتی که عرفی نبات را بکشد مایه آب معطر باشد که پس تقطیر  
 سطح نبات را آب پوشیده مانده و هر چه سوج و بوی معطر در بی آن عرفی خواهد  
 و در در یک تقطیر غایب نبات را مان معینی نبات را میخاندند و اگر بعضی تقطیر کنند  
 که رحمت آن نبات را بقی شود آنچه نباتی که در فرد یک است بسوزد چون معطر  
 مگر بی عرفی و بهترین قوه که بکشد دفع این معر عرفی کشی است آن است که در فرد یک  
 پرده ضخیمی از گاه درشت بزنند تا منع مجاورت نباتات منظر کنند و در فرد یک فزنی  
 بهترین اقسام عرفی آن است که بخار آب را مجاور نمایند با جزو نباتی و در آن بدو  
 اینکه هیچ ماده آید در غل آن شود اسباب این عبارت است از یک یکی که بخار  
 آب از آن حاصل شود و یک دیگری که جزو معربانی در آن مصدع کرده و ظرف







و باد از مرغ و بی : نرسد به جهت با عرقها و عطر میشود سر که است لهذا ادوا سازد باید  
باشد که عرقها در ظروف مسین یا طارو و سچین ظروف سرب و از نیر استخوان  
بجای عرقها آید و طارو و سچین را بعضی در مواضع نازیب خواهد شد و عایق  
نیز باید سرد داشته و آن آید با پوست آهوی با چوب پنبه یا به طارو و بعضی بر آنکه که است  
که چوب پنبه پوستیده شده است از طرف قلع این ستر است و در جمیع صنایع شسته و بنظایف  
خورده باشد +

... این فرایند تقریباً فایده گرفتن از آن را داشته و عرقهاست ممکن است  
که عطر بخاری اردولی بنوع خوبی هم رسیده و بعضی اردو سازان در جمیع چوبها و عطر  
انواع نموده فایده برده اند ولی بعضی رطوبت داشته اند چنانچه مطابق گفته تا این  
عطر بود و تقصیر عطریش است و از آن جهت که در آن عطر است و استخوان  
بخار مورد تشنگی است و علاقه شده است که عطر خارات در این تقطیر تصفیه  
مشکل است و حال آنکه عطر خلات آنها فیل است و از این جهت که یک نوع بر کسبی  
با مواد دیرینه نموده چنانچه در ریشه نباتات بندی و سوسنی است که عطریات با آن  
مرکب اند و در میخک یک نوع مومی است که عطریات آن میخک و در سب نباتات سقر  
مخصوصی است که عطریات آنها مروج است و نباتات نانی که در محالک جنوبیه یافت میشوند  
عطرشان بیشتر است ولی بواسطه مدت مدت با سطوح نازک جمیع فصول در آنجا

لغظه





فایده اول که رفیق را در دفع بوری بجز حرم تقصیر میده تا بعد مقرر می نماید  
۱. دفع من ۱۰۰۰ سفین مروج بجز در حرم من بجهت فایده اول و دوم که یک مقرر  
آب و قوی بجز تقصیر است و بواسطه عمل حرکت آب و عطر من بعد مایه سردی  
فایده دوم بهترین است بر آنکه منزه می شود و تمام عطری که تقصیر می شود بی رنگ است و عطر  
بازی غالب می شود و منزه است و موجب علت نس آنها غالب و منی است با لعل یا عطر کم یا تر  
و قوی که در من باقی می ماند و بسته قدری از آن در دهانی ریخته حرارت و منزه که در من باقی می ماند  
و عطر فراوان است و بجز آنکه یک مقرر با منزه است و منزه است و منزه است و منزه است  
فامش باید با منزه است و باید است که در من مروج از رومن و ریب است و منزه است و منزه است  
صورت منزه حرارت بر در من است و ریب است و عطر ریب است و منزه است و منزه است  
جهت دفع این وقت من عطر با آب و لوله بوری ریخته به نیت که عطر را لعل منزه است  
باشد رنگ آب منزه شود و بجز عطر با آب و بعضی عطر است که عطر با آب و منزه است  
به نیت از اهل منزه است و منزه است و منزه است و منزه است و منزه است  
الکل و عطر است فایده و قوی با برادر است

که بی از دو سر آن در یک سوراخ بود باد تر است اما نه در دو سوراخ باشد  
 تا قشر ظرف فرو آمده وقتی که غلیظ شده بود را برون آید تا عطر آن جمع است بتر است  
 که آنرا انداخته بجان را بختی - تا کفایت این عمل شود با برنج چون ابله  
 سیر به هر چه نبات تازه عطر تقطیر شود و آن قشری که آید آب مقطر مخلوط شود آن قشر  
 غالباً بطبع است در صورتیکه تقطیر اول حاصل شده باشد وقتی که در بنای رجه نه  
 عطر تقطیر یافته بهش آید شکل لغبت حرق شده آید عطر به کشته اند آب  
 مقطر که در عمل عطر سیر شده در آن عطر پیش محلول باشد وقتی که عطر خود را  
 سفارشی بر جا باشد تا آن عطر نماند و کل سرخ باید و نام است تقطیر فایده برنج  
 است و در عطر چند بطراف آن خواص بسیار عطر فروال و بادام تلخ و صندل  
 دارند برین طریق که آنرا را بملونه و در رو یک تقطیر آب در مخلوط نموده بخار آب را آن  
 در آن نماند تا رست نموده طبیب آورد و تا عطر تقطیر شود این عمل در دست بختی  
 عطر بادام تلخ و فروال بهر صورت میباید حتی لا مکان از استعمال آتش را بتر  
 باید نموده تفصیل این تقطیر در فصول دروس و در کف خواص باشد

در دست سیر و تلخ است - مثلا بکند و این چیم کوکم - عروند طعم  
 از آب ۲۰۰ عروند و شنبه و بکند و بعد تقطیر نماید وقتی که حاصل تقطیر  
 رنگ شیر غایب پس بکند عطر زینت بن شود آبش را دوباره در قلع و این تقطیر

داده و ایند که در کفنه فوقی را بر عطری نمودار شود و عین قاعده عطر در عین دهنی  
و بیک دست ساز پس بیکره قاعده این کار همان قاعده طلوع علم است ولی بعضی آنکه  
عطر در سطح آب ستاده باشد و قوطی در آن نشین میشود اگر حاصل تقطیر آب شود  
علی حد غلبه کفنه نشین شده شود و تقطیر اول نه تر و بعضی در آن است و هر چه تکرار میشود ضعیف  
تر میشود افزون شد طعام از آب است که نقطه عینان آب در ارتفاع مایه و بعد  
از ده روز به حرارت بخار آید و آن مقدار مایه که افزوده قابل آن نیست که در آن  
بجود و هفت روز پس از آن مایه نقطه عینان است:

حکمر علی بن محمد

از عین منظر به مشهور آید و ده روز آب در آن قرار داد و هر یک به از نیم قوطی آب شود  
پس قوطی تقطیر مایه تجزیه مطابق قاعده عینان جاری میشود پس در قوطی که عطر بالنسبه  
در قوطی که آب خالص تقطیر کرده باشد بیشتر است ولی چون انیمه را بسیار می شود  
صورت عطر تقطیری نباشد و سطح آب در پوتنه سوراخ صاحب احتمال داد  
که ممکن است که استخوان نیک چندان نفوذ نباشد بجهت اشکات در آن و شغال در عین  
خوب پس تجزیه جاری کرد و آب خالص در شغال و کدوم و آب شور و شغال و قوطی  
عطر است و در وقت آب خالص که در این تقطیر است شغال در دهن بود و با یکس هم  
آب همان نتیجه حاصل شد پس معلوم شد که محققا ملک طعام را از این است ولی چکه نه  
در سالان قند و افتخار بود و بی ملک طعام موجب منع خروج عطر میشود و مانند عطر

باید بینی. این بابت طرفین معطر گشتی بیهوده و موجب هتک عطر است  
تجلی لازم دارد که هنوز نمیست:

این قاعده معمول است ارجح است در بابت این قسم که تا در عطر  
زرد سطح آن میوه بر نیزه کش کرده در کینه موی ریخته غشیه آن از منافذ شود که اثر  
قدری مانند این آب به ابرو سفید شود کیانی در وقت واقع میشود و آب را در وقت  
که قریباً تا شش معطر است پس از آنکه این عطر چندی نه سسته صلیق باشد آنچه باید  
دهد. شستن را با آب شده عطر صاف باشد این گونه عطریات را در خلوص است که است  
پیرا که با خواص دیگر خلوص است خاصه لطایف و مواد طوبه از این بابت است که روی  
پیرچه بریشی را که می اندازد در الکلی تا شش می نیستد غالباً و ساز باید عطر را از  
بازار بخرد زیرا که بر حصول و هم الماکن نباتات است تعداد افند عطر نه دارند و غالباً  
مخصوص به بلادی و در بلادی دیگر می برد و اسب لازم است که پس از امتحان خوبی در  
عطر از آن یک تنفیذ بکند و در این تنفیذ و در قاعده معمول است قاعده الی لکن در غن  
در قریح جوهری ریخته و به شستن تغییر کند. وقتی که عطر معطر بر آب بیاید و در قریح  
اندکی ازاده سفیدی مزاج با جوهری عطرانی باقی بماند قاعده دومی که یک جزو عطر است  
در قریح ریخته تغییر کند و بواسطه عمل بخار آب و عطر از یکدیگر جدا گشته و مرغه  
این قاعده و دومی بیشتر است زیرا که مرتفع میشود تمام معطر که تغییر میشود و دیگر است





فصل  
۱۰۰

... است ای قریب قرینه مجموع ... در این لفظ نبات موذیکه چند سمان ...  
 این مواد که مستند و سمن تصفیه دارند و عرق تقطیر می‌تواند است و پس از تقطیر مخلوط  
 می‌باشد و غالباً با عطایات جزو اصلی آنها به ازین است که غلبه عرفندی معطره از قبیل آب  
 گلون و جوهر دست بهر مضافه آب سفید رنگ چه درین فرار عرق محلول در آب غیر  
 محلول است ولی از مقدار معرفه فی ماست به حدت خود باقی می‌ماند زیادت باطنی لفظ  
 بسیار شبیه است با عرق نباتات تفاوت در باب مظهرات - تفاوت در عسل و عسل  
 لفظ بعد از سبب است از آب غالباً عرفندی معطره خواصش منحصراً به سبب عرق  
 ساده است ای بعضی از آنها را ما به سستی است مانند عرق گل و آب گلون ...  
 این گونه عرقها با ساده اند یا مرکب ساده و معرقی است که بهر نباتات با عرق  
 شود و در لب آن است که چه در جزو معطره شده باشد در سمان این فیه است  
 گاهی نبات تازه و گاهی نبات خشک با برند در صورتی که نبات خشک با برند بیدار  
 معنی در عرق نبات تیره و معده تقطیر گشته بلکه در نبات تازه جوهر است که بعد از استخراج  
 و عرق نور تقطیر نمایند به توقف و عرق موجب سهولت استخراج داده و بنی آنها است  
 مظهرت مواد به استعمل می‌شوند باید متنی امکان نرم و سحوق شده باشند تا عرق  
 به سهولت در آنها نفوذ کند گاهی تقسیم آنها سفر است مانند عرفندی میوه نبات که عرق  
 کمتر می‌شود چون لعل سریع التصفیه در سمان عرفندی نباتی غالباً کامری است

نخستین عرق در دانه کشیده عطرش چنان خود از نیت مدبسر عطر معنی بوی را  
 میشود و چسب بظری آن که در صورت دانه از آن یک نوع زین قیاسین علی الخصوص میشود  
 اینک عرق و عطر و استودانه و در اجساد فتنه کوبیده و بکذابه و در جای که بجزش  
 این فتنه عرق کارسود و مختلف شود در الک ساد و عرق سدر علی و فنی الکلی بر او  
 بارند و فنی که عرق کارسود و فتنه تقریباً سنده و عرقی که با او علی است و فتنه  
 بعضی قبیل عرق طاریا در دانه و فنی در دانه های نازکی که در فتنه سوز  
 مقرر میسند فتنه عرق در نجوی و اشال آن و غالباً سیرت آن است که اجزاء فتنه  
 مانده و ملاود بر اینها مایه عرق حب فتنه نمود که در دانه و عرقی بر روی روهاست  
 به نور یک است فتنه بعضی ازها است اقبیل باس که است بقوامه متعارفی  
 جز الکلی میشود بجهت سادس عرقی این الکلی سار بر روی و می بیند و فتنه آن بر روی  
 بستنی که آلوده و فنی بنویس که سترانیه و معنی فتنه در دانه ساد فنی کیونست  
 فتنه ساد فنی که در دهن ثابت بقدر عطر فتنه است که در صورت بار و با عرق  
 ساد فتنه فتنه سنده

کفایت دارای

قوله

تا فنی از عطر ساد معروف لونیته است که نیت و غلبه بر این است که در  
 دهن قرار میگیرد و کی با عرق معروف است بر دهن و فنی و دهنی که فتنه معروف است  
 معاد فتنه فتنه ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵



و حاجت فزود که در عمارت هر اجنب سینه به سینه بل بجا می شود از این باب است  
 به حدیث شریفی که فرموده است: «سید از کافور رایج می نه سو در سنف کافور در طب است»  
 محکم است قوی که اغلب مردم معانی سدره است و از غایب طایفه آن موجب رفع  
 و دفع معاصی و تکریر عذاب از دست مستغنی است: «این معنی است سفید بوری نخل باوئی  
 عزت هم نه دفعی نخل و سدره در محصور است آب سبک تر است در دهان و آب شود  
 در دهان غلیظ و اصل غایب بسیار سریع تصفیه است به تکرار و در ظرف و آب و بزرگ  
 در دهان ناپدید می شود بسیار آسان شستن و در آب اندکی محلول است و در انگشت و از بیشتر  
 در دهان ناپدید می شود بسیار محلول است و در تریاب عمل می شود و در اسازین سابق محلول  
 نیز آبی در کافور رایج می ناید به جوهر نیک نیز آید و مرکب می شود که آرزو بسیار نیک باشد  
 و بی آب گرم ناپدید می شود و در برهه موجود است که در دهان صاحب آرزو نقش می زند  
 و اشراج کافور با بود سفیدی آثار عجیب ظاهر می شود که از او سوزن در این باب شرح می شود  
 نوشته است بعضی از سفید به نری خوب می شوند و همیشه به انکسالات باقی می ماند از قبیل خون  
 سبزه شدن و نفوذ و سفید یک و بار یک دیگر و در این باب پدید آمده پس آن در حدیث  
 هر اجنب رحمت رده زم نوشته از قبیل حسن لبه و بسان خود صفا و دانش و برنی  
 دیگر و از همه رایج اند از قبیل سکنج و سفید و برنی و برکات و در آن حاصل  
 ناید از قبیل آب بوند و بخت و بخت و سفید و شیر و فرغیون و در یکی و یکی



سوفت چته ریو سره دستف دتخه بدو راغ عصائی ست +

۱۰۰۰ کافور یک مصی محمدی بود صاف غایب ۱۰۰۰ کافور  
 شسته و مال بسته نموده ۱۰۰۰ کافور سرکه کشیده در لادن بودی صاف  
 کافور با جوهر سرکه غلیظ و یک آن سرکه بفرایند و چند روز در ظرف و مال بسته گذارند  
 نجبه و بعد صاف کنند ۱۰۰۰ کافور روغن ریون اول کافور ۱۰۰۰  
 خورشید صاف نموده و در قوری آبی صاف نماید و کم کم روغن بفرایند و در ظرف صاف  
 صورت ۱۰۰۰ صاف و یک سفید ۱۰۰۰ مثقال کافور ۲۰۰۰ خود اول کافور ۱۰۰۰  
 و اندکی روده که در صاف غایب و بعد مخلوط بفرایند بعضی در اسازن و بعضی در شش  
 کافور ۵۰۰ رنده وی آلب چون خوب نرم کردن سقر است فایده ندارد در صورت  
 استعمال به طفت شده که غیره شش پس از یک سرده شده کافور را در وی آن پاشند  
 فایده شود ۱۰۰۰ کافور ۵۰۰ کافور در پر مرغ با سونار یا فندک شسته گذارند  
 و بکشد به که کافور را در لادن کرده اند پخته شد و حتی الامکان از بزاق دور باشد بکشد  
 این را فلفل نیاچین او و دال بر است یک بار به فلفل کش فرود بدهد و کامیابی

مفصل در سواست آرا کافور

لکھنؤ الہدایہ ریزیہ محلہ محمدیہ فیض آباد در محمدیہ







جوهر زرد، تبین معده مرکب است از ۱۰ معادله این ۱۰ معادله همه روشن و قوی که از  
جدار جوهر ملک نشسته یکجمله نخجده شود که زمینیت بوی و فراریت ثابت آید و از  
باغور از این ثابت آید که باغور معصومی باشد در معنی که این باغور معصومی موجود میشود که  
از دهن فرار با جوهر ملک مرکب شده و بسی موجود آید و که حالت میان نور آید  
خام و بی بوی و بی خواصش شده باغور باشد و آن باغور باج بویند و قوی که این دو  
باغور را با آب تبین بخیزد کنند مرکب تولید به خصوص می نمایند که ترکیب باغور  
با جوهر زرد با تبین بی است ولی وضع از تبین در آنها مختلف است این دو به سه جنس آمده مجدداً  
با جوهر ملک تولید باغور باج و باج نشسته بدون اینکه تغییری در ترکیب آنها پدید شود  
شعاع آید و تابیده شود شعاع در آنها منکسر نشود و بی از صفتین شیمی یافتند که جوهر  
زرد با تبین می تواند به نصف خود مرده ملک مرکب شود باغور مبلور و موجود آید در شیشه  
باغور که از جوهر پوست لیمو و جوهر ملک موجود میشود جوهر زرد با تبین در طب مانند  
او آید و در سفوف است جهت شش و بقرع مقدار لیمو و همین است و میسر بود از آن  
و به نشسته زرد با معانات بملکات و این جوهر را حار و کوشش نشسته بعد از نیم ساعت  
آن با سایر مومات خارج میکنند و اراضی عصبانی نیز مقدار لیمو سفوف میکنند  
مرهم و دانه به مادی که بعضی از آن است زرد را دارند بطراط و بالینوس و بعضی از  
تقوی فی جدار خواص جوهر زرد با تبین و مرده سفوف نشسته ملک و اراضی را

شد. مطابق معنی نسخ هجری سه تاخات و اما تعدادی مرده بر معنوی است  
 و در قولی های اراده و نفی که در محبت بوی و مع حامی نه سه مجلس بول و رفت  
 ضرر کثرت بر آن از من بقی معنوی است اما خبر نه مرده و مجلس و معنی  
 عا کردن فرات زنه کار جبرند از برای زاد و خا لیس آن را و در عده هجری سه مرده  
 بدیه شود ولی که تر حوای مقدنی است آن را دارد موجب حدوث و در سه بین نورانی  
 لغز هجری است انگلیس که به این پنج و چهارم زاد و خا معمر زده است این استغفار بطلنه  
 در صورتی که جو بهند لم کار به ۲۰ خود جوهر ریاب زده خود مرغ صلیب کشنه و ۲۰  
 خود عده و همین است پیغمبر و قدری شربت ساره و ۵۰ متغای آب اضافه کشنه  
 بمرزند و بزرگسالی است ز قیام و به این قرار روغن ریاب ما خود در بدو است جوهر  
 تر و این است علی مصفی یک یک تقطیر کشنه و بعد همین فری که روی مایع شاد است  
 جدا نمایند آن حال که در معمر زده است این را بر جیسع شود +



فرغ و ...  
 ...  
 ...

بقی ...  
 ...  
 ...

مردود ...  
 ...  
 ...

لا ...  
 ...  
 ...

ثبت ...  
 ...  
 ...

ثبت ...  
 ...  
 ...

عصانی ...  
 ...  
 ...

عصانی ...  
 ...  
 ...

مردی ...  
 ...  
 ...

اضافه ...  
 ...  
 ...

رکعت ...  
 ...  
 ...

و بعد ...  
 ...  
 ...

در بعد ...  
 ...  
 ...

تقریباً ...  
 ...  
 ...

تقریباً ...  
 ...  
 ...

که با ...  
 ...  
 ...

که با ...  
 ...  
 ...

که با ...  
 ...  
 ...

که با ...  
 ...  
 ...



صفتی است از همین قبیل که با ب را شری ج را ت قیاب به با بقیعت  
 و غروب و آنست که بغیر از این خود پندیده است غفر شود به با  
 شود و باقی خود را به همین پندیده و محلولی را ت سبب یافت +  
 تب و تعریف به با ب میسر میسر به با ب میسر به با ب میسر  
 بگوشاند و علی التماس برآید و هر چه تب بخار میشود و بی آن تب را بر سر نیزه پس رفت  
 نمود و حرف و زبان است که محمول خواهد آمد +

















مسند احمد بن حنبل رحمه الله ودر حدیث غایب غنی

maxilla.

از جمله اینها که در این کتاب مذکور است عبارتند از:

زاده خویش را پناه و صلیب است ای سرانجام تو را شربت آب انگیختن بخوبی

... باب بیلبایر لودا و سبب تفتاب شدنی دره فرخ نور بدین

او خراج عتدیه است و در او پیران اسماء و اعیان و حب و...

Flur - 4 ... re brique.

محرم

خداوند و حق تعالی در این باب از ما بپایندگی و استقامت بخواهد.

●

عبارتند از مخلوط سفره این فر با صافه اندک جوهر نسج بیه و جوهر مال

فہرست منقولہ کتابیں پر دو زبانوں میں نوادر و مضامین و مسند

۱۰۸

بسمہ سبحانک شہادت +

دو قسم است از مردمان آنجا که در این مایه در سیدان

فردا میزند، دلمه زخم خود را با نباتات مخصوصی که در طبیعت روئی که

مورسینو: سنو شام، پیر، پور، مشالہ، ستارہ، پور،

پہلے سے کہیں نہ تھا۔

تبر

و نه یسنان نیا است بنا بر مجرب و بر کتب این باب در ریاضی







می باشد حاصل می شود. در صورتی که در فرایند سفر و در شب به بدن برسد و در وقت

روزه مخصوص در آب حل محلول است و احتیاجی به شستن ندارد و در وقت سفر

محلول است بی آب و در آب دویناس محلول است و نیز در آب و در آب و در آب

فوتی حل شود و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب

روغن تیرل حل محلول است و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب

و پس آن جوهر است و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب

و در وقت سفر و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب

و بجای آن بود که در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب

غیر محلول است و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب

ولی هنوز در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب

در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب

نویسند و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب

نویسند و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب

باز در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب

و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب

و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب















باب دانی بخت شریک طبعی را صادر نموده صد به صد +

۱- ال- قبل بود و عزت طایق در ب مود و نمود و منتهی شدن از حدیت

بخوانند شکله محول است +

۲- حب- *کلمه در هر دو حالت* را که در محول است *در هر دو*

موردی نمی شود و خوب و طبع صاحب بر آن نه و مورد و صورت شش

و نه در سبب طبع و سبب هر یک همه در طبع را آن در دو حالت است

زایش طایفه و انحصاری مدینه

۳- در هر دو مورد مصطفی روغن و یون در عزت طایق در ب صد

و رفت نه در دو حالت محول است +

۴- آنچه در یافت هر دو حالت و نیز طبع است و محول است

محبت موجود در دو حالت و در ب و طایفه و بیحد و نه سهمیه *در هر دو*

یعنی صفای پس از این ابعاد بخت و در دست غرض مناب را ب می شود غرض

و اقل بطل و سه است و داده صلیب شش است که حیثیت صلیب در ب

و قبله که در دو مورد عزت در ب است و *در هر دو* در دو حالت در هر دو

و از ترز طبع شود و طایفه با آن ترزیه و سبب و سبب آن مناب و طایفه عز

مناب و در ب و طایفه طایفه است و داده برانی زرد طایفه و سبب شش













... که در این تشریح بسیار است و تشریح است و تشریح  
محدود است و این تشریح تشریح است \*

... که در این تشریح بسیار است و تشریح است و تشریح  
محدود است و این تشریح تشریح است \*

... که در این تشریح بسیار است و تشریح است و تشریح  
محدود است و این تشریح تشریح است \*

... که در این تشریح بسیار است و تشریح است و تشریح  
محدود است و این تشریح تشریح است \*

... که در این تشریح بسیار است و تشریح است و تشریح  
محدود است و این تشریح تشریح است \*

... که در این تشریح بسیار است و تشریح است و تشریح  
محدود است و این تشریح تشریح است \*

است و اما در بسیار مختلف است کیفیت خواص نیز ممکن است اختلاف می نماید  
 و در بعضی تقریباً قادر بر این است که آب را در یک کبک است و مواد دانه که تبدیل می شود و غنی شود  
 بعضی از سبزیجات بجزه بجا آورده بسیار مخصوص آن باشد که در خواص آن به جهت قوت  
 کمی معلوم شده است و چون آب در این کبک ممکن است به سبب بسیار قوی واقع شود بعضی  
 بر آنکه در مواد بسیار که ممکن است در این کبک است که در این کبک در حلقه افار  
 نباتات و در حقیقت است که در این کبک در این کبک در حلقه افار  
 و سبزیجات و آب و چربی می شود و در این کبک در این کبک در حلقه افار  
 زیرا که چون در این کبک است می تواند به هر وقت که در این کبک در حلقه افار  
 و در این کبک می تواند به هر وقت که در این کبک در حلقه افار  
 شود و وقتی که در این کبک در حلقه افار می شود و در این کبک در حلقه افار  
 شونده است و در این کبک در حلقه افار می شود و در این کبک در حلقه افار  
 و در این کبک در حلقه افار می شود و در این کبک در حلقه افار  
 و در بعضی سوختن به سبب این که در این کبک در حلقه افار  
 که حرارت در این کبک در حلقه افار می شود و در این کبک در حلقه افار  
 نیکو و در حقیقت و در این کبک در حلقه افار می شود و در این کبک در حلقه افار  
 می شود و در این کبک در حلقه افار می شود و در این کبک در حلقه افار



۱۰۰۰ ...  
 سبب قوی ...  
 وخت ...  
 مقرر ...  
 اعتراف ...  
 ...  
 پس از آن ...  
 از آن ...  
 و بعد از آن ...  
 ریاضی ...  
 و نمای ...  
 دفتر ...

...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...







از خرمی و چو مغان محراب به این دوش در دست سازبری و قیل و د...  
 نه و بختیک مستغای گشت \*

این اوان به به نه از لب العار و شک و غم  
 شوب و غنیه ستره جوز بوا \*

از غایت رحیمه *صفت* و صبر و پخت  
 خارجی آن بود به *صفت* خاستی بن نرا این میر و نه آن که کم کرد و در شک  
 فرامات غایب و مکررات اند روی جات محرمه و از لب محرمه لب چنی *صفت* و در لب لب

جوز بوا عارضه در بر بستن منین و غنای سید بجهول آرد و صمغ و زلیب  
 باطنی مان که شست از این فریه و من ثبات و رنگ که در اصل غیر محمول است و در *صفت* و در لب لب  
 ثبات فرز رنگ که در اصل مل ثور و ماهه مخصوص که بر رخ مان نشسته و صمغ است و این *صفت* و در لب لب

جوز بوا بر لب و ماهه با جنت است و زن مخصوص آن ۹۰ پس معلوم میشود که  
 از آب اندکی خفیف زرات و فنی که آن آب بهر نند و جوز و بید به بی بسیار *صفت* و در لب لب  
 و رفیق که در سطح آب جمع شود و اگر غلیظ که قوآب باند \*

جوز و در لب لب که بوند و زغزال بهر نند و بجای تی بوش مس  
 نامور و سونش گرم شود پس آن تر و بیانی بهای آملی از عله و نه از سر  
 رطوبت خارج کنند پس آن آن سله و آب مسه و سبب رنی و رطوبتی که



نوعی و نوعی دیگر در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...  
 نه و بعد از آنکه سنگین باشد \*

این دلیلی است که در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...

در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...

در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...

در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...

در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...

در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...

در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...

در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...

در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...

در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...

در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...

در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...

در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...

در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...

در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...

در این نوع در حالت خاوری و غیبی و ...















ضمیمه

ماند این ماده معدنه فاسد و غیر مستعمل و ایند در غایت او سبب فی قیاس  
*ex parte me* باشد. ماده بنت نیزه یک شکلیه و در معدنه

جوشن و نیزه در آن قیاسات است. محمولات صورت ترکیبات معدنی است. قیاسات نمود

نمودن در آن و در نتیجه محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه

تند و در آن قیاسات است. محمولات صورت ترکیبات معدنی است. قیاسات نمود

محصولی با محضه قیاسی با خود و در نتیجه محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه

محصولات هر قدر در سوب بید شود و از آن سوب محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه

در سوب محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه

در سوب محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه

در سوب محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه

در سوب محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه

در سوب محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه

در سوب محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه

در سوب محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه

در سوب محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه

در سوب محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه

در سوب محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه

در سوب محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه گرفت. اول آنکه محضه در آن و در محضه و نیزه































[illegible]









نیزه آید و چون به این نحو باشد آن رسد و آنچه در صورت نصبت در آن برود  
 مصداق مشترک است \*

مصداق ثانوی که محمول است بر مفعول بر این مصداق است و مفعول آن مفعول است  
 می شود و نسبت هر مفعول به مفعول اول است و در آن مفعول و نسبت اول  
 بر این مفعول است و آن مفعول به مفعول اول است و در آن مفعول و نسبت اول  
 به مفعول اول است و در آن مفعول و نسبت اول است و در آن مفعول و نسبت اول  
 آن محمول است و در آن مفعول و نسبت اول است و در آن مفعول و نسبت اول \*

مصداق ثانوی بر مفعول است و آن مصداق است و نسبت اول است  
 که مصداق ثانوی بر مفعول است و آن مصداق است و نسبت اول است  
 مصداق ثانوی بر مفعول است و آن مصداق است و نسبت اول است

نیزه آید و چون به این نحو باشد آن رسد و آنچه در صورت نصبت در آن برود  
 مصداق مشترک است \*

نیزه آید و چون به این نحو باشد آن رسد و آنچه در صورت نصبت در آن برود

و نقوش مع

و تعلیم

مانده شربت اجاص +

غالب نباتاتی که بعد از

شربت های شیرین نباتات -

و خنجره است و تا مدت ها که در این مدت از آن لذت و مزه ببرد و در وقت  
که در این مدت شربت می خورد و در صورتی که شربت را به بدن می خورد  
شربت در بدن و در نفس می آید و در شکم خود را آزاد می کند و در وقت  
در وقت حرارت که در آن است تصفیه می کنند و چنانچه در وقت شربت می خورد

شربت در وقت - اگر در وقت در بدن شربت را می خورد و در صورتی که شربت را

مستقیم است مانند که در وقت در بدن می خورد و در وقت شربت را

مانده شربت در وقت و می تواند که در وقت در بدن می خورد و در وقت شربت را

شربت در وقت بیشتر معلوم می شود مانند شربت را می تواند که در وقت شربت را

در وقت شربت را می تواند که در وقت شربت را می تواند که در وقت شربت را

شربت در وقت در وقت و می تواند که در وقت شربت را می تواند که در وقت شربت را

شربت در وقت در وقت و می تواند که در وقت شربت را می تواند که در وقت شربت را

با می خورد و در وقت شربت را می تواند که در وقت شربت را می تواند که در وقت شربت را

بهت کنند +

شربت های قوی - این قندها مخصوصه دال است و در وقت شربت را می تواند که در وقت شربت را





قشر فعلی به بعضی نحو عقل سر در مرز سبزه \*

عصا ت محمد از میان عصا ساله درون زمزمه چینی پوست دریا پیوندانی  
 هادی میوه درون زشت پوست درون بهار انفس هرگز زعفران و این بزرگام و بدبختی \*  
 عصا ت فتح بهین فرزند بدبخت نام نبات و بدبخت نام نبات و بدبخت نام نبات  
 و نام چشمت حریف درون نیاس \*

عصا ت محمد

هنوز

عصا ت محمد از میان عصا ساله درون زمزمه چینی پوست دریا پیوندانی  
 هادی میوه درون زشت پوست درون بهار انفس هرگز زعفران و این بزرگام و بدبختی \*  
 عصا ت فتح بهین فرزند بدبخت نام نبات و بدبخت نام نبات و بدبخت نام نبات  
 و نام چشمت حریف درون نیاس \*

قشر در - مو است از حریف سبزه قلع محبت بقدره و انتقال \*

قشر از حریف سبزه - دانی قلع می شود بود مومن معلوم است در جسد ندارد و حریف

قشر در - بن نبات از قلع سبزه است و این داده مخصوص است که همین

نمونه





فایده بسیار است سوزش است.

بیشتر این فایده است و این که گویا سوزش است.

و این که سوزش است و این که سوزش است و این که سوزش است.

و این که سوزش است و این که سوزش است و این که سوزش است.

و این که سوزش است و این که سوزش است و این که سوزش است.

و این که سوزش است و این که سوزش است و این که سوزش است.

و این که سوزش است و این که سوزش است و این که سوزش است.

و این که سوزش است و این که سوزش است و این که سوزش است.

و این که سوزش است و این که سوزش است و این که سوزش است.

و این که سوزش است و این که سوزش است و این که سوزش است.

و این که سوزش است و این که سوزش است و این که سوزش است.

و این که سوزش است و این که سوزش است و این که سوزش است.

و این که سوزش است و این که سوزش است و این که سوزش است.

و این که سوزش است و این که سوزش است و این که سوزش است.

و این که سوزش است و این که سوزش است و این که سوزش است.

و این که سوزش است و این که سوزش است و این که سوزش است.

از دست

دگر

کر







[illegible]



و آب که از صاف کننده دود و دانه‌ها و بجم مقهور نماید و در آن از شش‌ها سه در  
 صد جزء آن صد و نوزاد فته افزاید و آن را چهارده روز در آفتاب







نکته بعد بعد سده است بخوبی آن در وقت قدوم آن بخت آب مسدود است  
 و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت  
 و باید از آن احتراز کرد \*

نکته  
 و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت

و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت \*

و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت

و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت

و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت

و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت

و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت

و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت

و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت

و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت

و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت

و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت

و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت

و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت

و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت

و در آن زمان به آن به فکوس حوت و در آن زمان به آن به فکوس حوت











ایک اور ایسا واقعہ : خدای تعالیٰ نے فرعون کے دربار میں جو لوگ ایمان لائے تھے ان کے بارے میں فرعون نے کہا : "ایک ایسا ہی چارہ ہے کہ ان کو قتل کر دیا جائے اور ان کے مال کو لوٹ لیا جائے۔" فرعون نے ان کو قتل کرنے کا حکم دیا۔ ان کو قتل کرنے کے لیے ایک کشتی تیار کی گئی تھی۔ ان کو کشتی میں باندھ کر دریا میں ڈال دیا گیا۔ کشتی میں ان کے ساتھ کچھ مال بھی تھا۔ کشتی میں ان کے ساتھ ایک کتا بھی تھا۔ کتا نے کشتی میں ان کے ساتھ باندھے ہوئے ایک کھوکھلے ٹکڑے میں ان کے مال کو چھپا دیا۔ کتا نے کشتی میں ان کے ساتھ باندھے ہوئے ایک کھوکھلے ٹکڑے میں ان کے مال کو چھپا دیا۔ کتا نے کشتی میں ان کے ساتھ باندھے ہوئے ایک کھوکھلے ٹکڑے میں ان کے مال کو چھپا دیا۔

محسن فی حق سید  
سفرین بر محسن نه سبب سبب محرم بود محبوب

محقق و عرب انجمن ستمین بنو نصر از زبان علی حرق و عده هم فانی است

مید به دست خودش بنویسد و به خود بخواند و به خود بخواند

محمود محمود - فاضل في الآداب - فخرية في الآداب - فخرية في الآداب

و انچه در نامه و غیره است باید دانست که صفی مسعود

نه حق - رتبه حقند نه فرزندان نه خود برادریست و اینست

و در هر روز و در هر وقت که بخواهید بخوانید و در هر روز و در هر وقت که بخواهید بخوانید

[illegible]

۱۰۱۰

نقد و بررسی در مورد ترمیم + جوش زنی مصالح

محمد خدایی

مجلس شورای ملی

[illegible]

سید محمد علی حسینی

[illegible]

مکتوبت فیجھون سی بن حیف مرغ سکنی سودا رچہ سودا بن حیف مرغ

و ان مرتبه برادران خود را به سواد و تقوی و عفت و پاکدامنی و جوانی و شرف و بزرگواری

مهرنخبرها بوند جیب و کلاه نیکو بخت

مهرنخبرها	بوند جیب	کلاه نیکو بخت	مهرنخبرها
۱۵/۱۵۶	۲۲/۲۷۵	۱۶/۵۳۲	مهرنخبرها
۶ ۱۰	۴ ۱۰۴	۹ ۵۶۲	مهرنخبرها
۱۰ ۱۰	۶ ۱۵۲	۱۳ ۶۱۶	مهرنخبرها
۵ ۱۰ ۳	۱۱ ۱	۱۰ ۵۶۹	مهرنخبرها
۲۵ ۲۱	۳۵ ۵۶	۲۶ ۳۳۳	مهرنخبرها
خار	۵/۸۳۳	۱/۵۴۲	مهرنخبرها
۸/۸۴۲	۱۵/۴۱۶	۱۵/۵۸۳	مهرنخبرها
۶/۵۴۳	۳/۱۲۵	۳/۳۳۳	مهرنخبرها
۱ ۶ ۳۳	۱۰ ۱	۱۰ ۱	مهرنخبرها
۱۰ ۵ ۱۲	۱۰ ۱	۱۰ ۱	مهرنخبرها
۱/۴۴۷	۵/۶۲۹	۵/۹۳۹	مهرنخبرها

و در هیچ وجه در پیکرت او و بایرین بزم نماند و در بیت تیر به سبب قیامت و نماند  
و غایب الاخوان آت کلان و طریقه و وقت است و با این تلوین و کلمات  
قدی آن و آن آتش بکلیه مفصله شود و موافق آن و نماند و کلمات آن است





در این سال که در او ...  
 در این سال که در او ...  
 در این سال که در او ...

در این سال که در او ...  
 در این سال که در او ...  
 در این سال که در او ...

در این سال که در او ...  
 در این سال که در او ...  
 در این سال که در او ...  
 در این سال که در او ...  
 در این سال که در او ...  
 در این سال که در او ...

در این سال که در او ...  
 در این سال که در او ...  
 در این سال که در او ...  
 در این سال که در او ...

در این سال که در او ...









که نه اندام صاف در حال دراز شدن در دوازده راجع جمع شود ۳۲ جزا صبر دارد  
و در آنکه استخوان بدن در آن حالت صاف شود ۱۰ روز به غنای خوب شود  
آوردن دست و پا در محلول آب نمک در صوب سستی مستند بسیار قوی در تربت انما را  
**کند و تازه خوارات +**

نیم ساعته منظم شود ۱۰ مرتبه ۳۰ مرتبه منظم شود و منظم شود این روش  
نمونه خوارات را در روزی شش بار به نه مرتبه در حال و بی خوابی غیر معمول +  
فی بری موه بر نبات در منقبض است به دفعه

در روزی ناه سستی منقبض شود و در وقت خواب منقبض شود و در وقت خواب  
معمول منقبض شود و در وقت خواب منقبض شود و در وقت خواب منقبض شود  
در شب از در ۲۰ منقبض است و در وقت خواب منقبض شود و در وقت خواب منقبض شود  
جزا نند و در مخصوصی از اجزا من نبات سیر که منقبض است و در وقت خواب منقبض شود  
حقیقت خواب من نبات نند و در وقت خواب من نبات نند و در وقت خواب من نبات نند +

۴۵

صبر شیره است که در شش میگذرد  
منقبض نباتات در سفاور در صبر صبر در شش در شش در شش در شش  
منقبض در وقت خواب من نبات نند و در وقت خواب من نبات نند و در وقت خواب من نبات نند  
در شب از در ۲۰ منقبض است و در وقت خواب منقبض شود و در وقت خواب منقبض شود  
جزا نند و در مخصوصی از اجزا من نبات سیر که منقبض است و در وقت خواب منقبض شود









کن

[illegible]

بانی است مطلق عابد اسرار و نورانی . . . بسیار اندوخته  
 همان حضرت حردی است بسیار قوی اندام و استوار در حق مرفوع است بسیار  
 مدبر اینها از مخصوص در و شش او در او حردی بسیار بطریق مکتوبه اندوخته  
 قلب بسیار نفیست خالق است دوسری بر آب و باران و دو دو خلق که سانی شروع  
 - اندیشه ن میانه چیدمان است که در در حق یاب و جمع روئیده شده است  
 مرز و معنای آن بسیار است و بعضی خوب و زیاده را بر لبست از و زیاده است و زیاده  
 و زیاده بسیار است و بسیار است و بسیار است و بسیار است و بسیار است

وزیرین

卷之六

1871

Expander in use

۳



















متغای سوسه داره میشود و ای موجب غرق میشود + و در این سوسه  
 سهولت حاصل میشود و صوفی در آن خوب نشان و در آن است بسیار  
 فضا فضا است که تین ای مقدار داشته باشد که پریش میشن + و متغای  
 نریزه سفوف حل را در آن حل کنند + و آن فعل آنرا موندولی و آنرا لم ساخت و  
 عروق این سه علم های + و در آن است که میشن از آن است + و در آن است  
 که نام خود است + و در آن است که سوسه حق است + و در آن است که سوسه  
 متغای متغای محول ام منصف و صاف نایه + و متغای شیر و متغای نایه و متغای  
 فاسق فاسق خوانند غایب + و در آن است که سوسه محول باشد سوسه محول + و در آن است  
 ترمیم میباید بسیاری از صافی محول سوسه محول + و در آن است که ترمیم میباید +  
 سوسه محول + و در آن است که سوسه محول + و در آن است که سوسه محول + و در آن است  
 صاف کرده + و متغای شیر و متغای نایه + و در آن است که سوسه محول + و در آن است  
 عروق فضا + و متغای محول محول نموده است موجب بفاسل میست + و در آن است  
 ترمیم محول + و در آن است که سوسه محول + و در آن است که سوسه محول + و در آن است  
 و بافت را با چله اندازده صاف شده اند + و در آن است که سوسه محول + و در آن است  
 آن از آن است + و متغای است سوسه محول این ترمیم ترمیم + و در آن است  
 عروق محول + و در آن است که سوسه محول + و در آن است که سوسه محول + و در آن است







[illegible][illegible]

نیز سینه است که بسیار که تر و ریون اند شربت نیز اس آب مغر و نیز  
 شکافه نیز سینه در آن آب ریخته و صاف نموده و شیره شکر و شکر غایه بهشت  
 ۱۳۰ به نود آرد و شش بند این شربت کند و نیز سس در دهان بماند و نودا در دهان  
 به و صورت استعمال نشود با عصاره است به شربت +  
 ۱۴۰ نودا بود مقدار شکر معادل و در مقدار کافی معجون  
 عصاره نشسته و در گرم خان پرده های عصاره در بنق به چینه در دهان نشاند  
 و این عصاره لوی نودا بود و بعد و معجون است نفع است غام آن آب حل شود و نیز  
 شربت نودا بود است اخوان و صاب فدا از دوا پیدا کند و بخواهد +  
 شربت نودا بود عصاره لوی نودا بود ۳ مثقال با شکر سفید ۳ من ۵ اسیز  
 مقل من ۱ سیر و هر لیمو ۳ مثقال با زنجیره اشتغال معجون سرت نشسته +  
 ۱۵۰ زبان است معجون خلق عید بود از این چند سینه و این بعثت عید  
 که دارد بسیار است معجون است بسیار معجون و فی تحقیق خود بسیار این معجون  
 است این معجون است چندین کار به بسیار دقت نمود و نیز در خویش عادت را  
 ۱۶۰ برک است اشتغال یک است نه زنده و نه است و شکر غایه این نشسته  
 معجون مر بلف من ۱۰۰ یزیر است + عصاره ۵۰۰ زبان برک کا و زین نیم کوب  
 با نصف وزن آن آب ریخته و پس از دوز معجون را بفرستند و مجدد آب نودا

این شربت را در تمام اول راجع به  
 عصاره آرد و به معجون

ب عرش و بهشت











تفصیل است آقامه جوهریت آن غفر شو و بعلت آن بود که یک جزء چهاره برابر بود  
جزء غفرن است + در مبدی - غفرن استرب قوی اقله ۱۲ اول غفرن را در  
یک نه خطی منتهی مقدم میباشند غفر شو و بعلت آن بود که یک جزء  
از صافی گذر نه ۱۰ گانه صاف نموده قند زرد در ۱۰ به سر پوشیده آن می کنند و در شش  
شریت طای بیخ کنده غفرن است +

نات های بیخ کنده این نبات در گیاه شناسی شبیه است به بد پرده و همین بخارج  
ناتیه است و نباتات نرخی که در این فرزند است و تقریباً تمام انواع آن یافت  
شده و بی مقدار مختلف و چند نوع آن یکی ماه از آن این فرزند در آن مظهر در نباتات  
که در این ماه طایفه لبه ماده و نباتات که هنوز طبعش نخبی معین نشده است نباتات طایفه لبه  
در همه همراه و این فرزند مانند عقوبات و عقوبات و عقوبات و عقوبات و عقوبات و عقوبات  
فرز بدنی که مایه شدت از خرب نباتات و نباتات و عقوبات و عقوبات و عقوبات و عقوبات  
مانند بودند و نفع و اسطوخودوس و روان و دجای فرخی و نباتات و نباتات و نباتات و نباتات  
نباتات بخصوص معمول نه در تحریک است بعضی مانند زردی و سیراف و امثال آنها سودا  
نباتات طایفه به رت نوع فاج نیست با جادوی جز و فر و اندکی جادوی جز و اندکی  
بر دو نوع افراد اند عقوبات و نباتات بسیار معونه و عطر و معرون و معرون و معرون و معرون  
سنگین مسند + نباتات و نباتات و نباتات و نباتات و نباتات و نباتات و نباتات و نباتات







نصف بش کنند و در برابر آن آتش افروزند با هم و به شربت کنند محو نصف می  
 که در روزان زمانه معمول است این هم قور بسیار ساخته و آنوقت شبیه با جوشان  
 و نیت - قرمز سبز و ... **نمونه** ... نباتات طایفه فحش شکل را باید در طرف  
 و آن بسته دم کرده پس از سرد شدن صاف کرده و غلظت آن را به این نباتات معمول است قبل  
 کثیر مقدار چهار شغال و رفس مای و غلبه ابقه استنشاق نیزین کنند +  
**عرق نعنع** - برل مطلق نعنع آب مقدره فی محاق معمول آب جزو عرق آن  
 لیزنه عرق رفس را به بطریق لیزنه + ... جزو زقیل مطلق آب در مطبق  
 معمول دو جزو عرق آن لیزنه جوهر غلیظ عقیق هر جزو است +  
 شربت خنک - در برل نعنع - برل رفس + شربت آبی ... اعی پیچیده است  
 نارنج ... در برل ... با شربت ... نباتات را مطبق معمول رفته باقی  
 قطعه کرده و هماد مادی قطع ... است که از آن عاده و پس از آن ... جزو عرق آن را  
 بگیرد و در ظرف آن بسته ... جزو شربت غلیظ سبزه و ثقیل که در آن مایه  
 صاف کرده با تمه شربت غلیظی بیزنه و این دو شربت را با یکدیگر مزوج کنند +  
 شربت شحم صغیر - شحم صغیر آب ... شحم ... که قطعه قطعه کرده  
 حرارت طبعی هر نه و بدون فست را پارچه بچینه و با شربت شحم بپزیند +  
 مسمومات علی بن نباتات  
 برقه ...

مختصر





این اسم بآن دانه ها بآید با سرکه میسازند و بی چون موصحت عید فدری مانع بود  
 و این دانه ستر آن است که با آب سرد و آرد خردل میزنند آب جوشن نباید استول  
 کرد زیرا که آب زردی است و بی این ضرات آب در حربه دیگر نماند و گنبد مانند  
 طفل و سیر و در هیچ بنصبت گناه از بیت بد فوه تن زیاد شود چون روغن سیرین را  
 بیج از روی دانه بفت و بی آن نه در ممکن است که دل بواسطه است آن را خارج را  
 و آردی که در سفلی میماند و موله دهن فرات جا برد و در حق خردل آرد خردل  
 آب مفرده بی خردل را با آب سرد آید چند ساعت نماند و پس بر آتش زده بر آید  
 آن را ببرد و غرض از آن است که در حق غنچه شده و عمل خود و غنچه را ببرد  
 زکریا پس از یک مفرده غنچه را در حق به است نام محمول است و در قریع مسین و بی رگه  
 تقریباً ربع آن را تغیر کنند و بعد از آن معجون غنچه را در حق بکنند  
 شربت حوال حوال جویب شرب سفید و جید روزی و جید بپزند و از پیر  
 که زاننده و لا غنچه صاف بایند نباید خردل را زرد لوبه النون این شرب غیر معمول است  
 حوال بیض و در لب حوال به است با حوال سیاه انیست آن معمول است حوال  
 زرد در عرض بعضی آلات تغذیه مقدار دو سه قاشق جوی خوری معمول است که بیج کی کنند  
 سیر - نباتی است تغنی به بعد اسفود و آرد و آردی دهن فرات و آرد و البون و آرد  
 صغره دهن فرات بسیار است و اگر در حله شود موجب وجع شده که در اندر در رنگ است





نفت . سینه پیر غریب . دست نوی ابرو حینت . غار صودا در آن که به جاب  
 بسته شود است . وقتی که بیازد برده دهن درین صحنه و در حینت خیزد و بر  
 تر است . پیر ۱۱۰ - ستر سفید ۲۰۰ تنقل بشت . روز به ده وصف کنند و  
 سهل لاسنقن عجب + ادرایه ۱۰۰ در ده صحنه و در آن که به  
 بنام ۱۱۰ صغار و سفید . من فرار با مویب فوت عمل . رویه است و آنچه در لب . این  
 معمول است . نجات طایفه را و پیر دیش . بن بنات بتری و سمن شب و من مویب .  
 چوبه و ابریا و میوه که چاشد +

سینه پیر غریب . رینه نجات ادرایه . سید بر دو و بتر بقده . سوتها بر سینه  
 ۱۰۰ است . جفی . ما در لب مویب . رکنه سمن عجب . رویه و دوف و ابریا . سینه  
 شوند . سمن عجب . وی دوف و رینه . سمن سمن . بن بنات . این  
 بنه و غریب . ادرایه . بن بنه قطع مویب . در این صورت بخوبی . بن بنه . بن  
 در این فرار . سفا . در صغار . در ده مخصوص است . ستر . در ده . سمن  
 و من فرار . سینه مخصوص . در بن بنات . بنات . ستر . سمن . سینه .  
 مویب . سمن . لطیف . در ده . بنات . ستر . سمن . سینه . ستر . سمن .  
 آن بفرید . این سیدی . است . ابرین . سینه . بن بنات . ستر . سمن . سینه .  
 نجات . بن بنات . سمن . سینه . در ده . ستر . سمن . سینه . ستر . سمن .

در میان آن که باشد. قیامات مرست شود. در میان فخری

نیز ترکیب بدو طاعت آن می نمود. نه جمعی شریف و تقرب اندوختن بود. هر صحت این

نحوه است. که در حق سیدان باید. پس ریشه سنن حبیب نجواب را برایشه

بست. پس ترتیب صدوقی و نقد. آن آیه است. اوست که آن نه و آیه ای. چون اندر نه

باید. اگر سرچ آن. بنحیه نشسته تا محبت سیرت. بدو شود. توید سیدان. در یک روزه

و این ریاست او سواد که محبوب میشود. در هر روز. در هر روز. در هر روز. در هر روز.

در آن بر عید. تقصیر نشسته و نایع محمول تقصیر. از دهن آن حد سانه و در وسط قد نشسته

کننده. غنفت نریت قاشش آینه. در استوانه نشسته. رفته بقدری جبره را در خانه

کننده که سواد آن شایع پس. در ساعت سیدان. در میان در سطح آن. در میان

آن. در عید نو. در وسط تقصیر. در نشسته. در ریاست او. در یک. در جسی

جبهه ظهور. در فلس سفید. در فی تب. در بهشت آن. در از نه و آب سرد. در آن خود از

در محمول. در آب جوشن. در آن محل نشسته. در هر روز. در هر روز. در هر روز. در هر روز.

در محمول. در آب جوشن. در آن محل نشسته. در هر روز. در هر روز. در هر روز. در هر روز.

در محمول. در آب جوشن. در آن محل نشسته. در هر روز. در هر روز. در هر روز. در هر روز.

در محمول. در آب جوشن. در آن محل نشسته. در هر روز. در هر روز. در هر روز. در هر روز.

در محمول. در آب جوشن. در آن محل نشسته. در هر روز. در هر روز. در هر روز. در هر روز.



بیت نوحه و ادب در مسنده... بعضی وقت فسخی از آن مسنده...  
مسند کتب یافته و از آن بعضی علی... تری بر شیب معلوم +

[illegible][illegible]

در آن پس همه اهل آن و کفو تو این امر را سه سال آن که در حق طاعت و  
 در جهت حوائج و غیر آن سه سال بعد از آن که در حق طاعت و  
 بنویسد آن که در حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و  
 این فرمود که هر که از حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و  
 خداوند است که در حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و  
 کافی است که در حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و

فرمود که هر که از حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و  
 های آن را در حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و  
 که در حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و  
 بیشتر است که در حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و  
 که در حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و  
 که در حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و  
 که در حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و  
 که در حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و

که در حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و  
 که در حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و  
 که در حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و  
 که در حق طاعت و سه سال بعد از آن که در حق طاعت و









نقش دار از قبیل طوطی و پست مار \*

۱. پند و اندرز است که در میان بی ۳ و فطرتیه می شود و ۱۰۰ متن در این  
 ۲. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۳. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۴. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۵. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۶. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۷. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۸. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۹. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۱۰. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۱۱. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۱۲. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۱۳. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۱۴. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۱۵. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۱۶. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۱۷. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۱۸. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۱۹. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است  
 ۲۰. طایفه است که در این کتاب است که ۱۰۰ متن و سید محمد با باب اولی است





[illegible]



معدن است و مسدود است و متعلق بر تراب تقرب کندم تا خود را بداند

بسیار است و معلوم است که باقی مسدود است و مسدود است و این است که در این

بابت ماعدن در معدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است

ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است

همچون

معدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است

معدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است

معدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است

معدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است

و ف و ل

معدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است

معدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است

معدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است

معدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است

معدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است

معدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است

معدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است

معدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است و ماعدن است

درخت آن در ده طایفه قنده، قور، آند، ... است. بعضی است بی نباتات و بعضی  
 بود که سیاهی، تعلیم شبی، غریبه، بن، ریشه، کوه، تنبیه، آنچه، درخت، حصار، رخت، ...  
 عصاره، اغراض، غیر، قشور، و صمغ، درخت، سسته، آرد، غنی، علی، بعضی، مدح، ... و در ده طایفه، بنوع، ضعیف، ...  
 معلوم، نیست، بعضی، است، از، بن، آن، محمول، حب، است، اما، بن، بعضی، علی، آن، است، ...  
 ... در ... این، پوست، بسیار، مفیده، بود، در، حب، و بود، در، بعضی، معلوم، و ...  
 مخصوص، نباتات، در، مخصوص، طایفه، معلوم، است، این، در، حب، بسیار، است، به، در، حب، بر، ...  
 سیاهی، نباتات، محمول، ... است، بعضی، است، در، حب، دنیا، است، به، در، حب، ...  
 محمول، معلوم، در، حب، نباتات، در، حب، پوست، آن، تمام، در، حب، بسیار، محمول، است، و ...  
 بر، در، که، در، حب، بن، آن، است، در، حب، پوست، در، حب، می، کشند، و، حب، پوست، در، حب، معلوم، و، در، حب، ...  
 در، است، که، بعضی، در، حب، است، و، حب، بسیار، محمول، است، پوست، ریشه، آن، در، حب، پوست، در، حب، ...  
 ... در، حب، است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، ...  
 در، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، ...  
 به، نوع، ... است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، ...  
 بعضی، در، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، ...  
 در، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، ...  
 معلوم، نیست، شبی، قابل، رخت، که، می، بسیار، است، و، حب، بن، آن، است، و، حب، بن، آن، است، ...

مفید

مفید









عمل معرق

سرساوان ۵۰ در آب سوس ۱۰۰ سه وقت در بار چمد سه بار در ده تن  
 شود و آب صاف آن را حوض نشسته و با عسل مخلوط شده عذقت تربت بخورد و کند  
 زکات مرغی ۵۰ در آب سوس ۱۰۰ در مخلوط باشد پس آن وقت را با برنج  
 و با عسل و عذقت تربت مخلوط و چوبین مخلوط در صورت شفا یافت  
 و چوبین ۵۰ در آب سوس ۱۰۰ در مخلوط باشد و در ده تن در ده تن در ده تن

در زیت ۱۰۰ در ع

عمل افادت فایده معمول است +

در افادت بعضی میوه است فلفل در سبید و نمونه و مخصوصه و یقه جگر  
 سبید است و قول میوه و افادت ۵۰ در ده تن پوست افادت آن عسل و میده عذقت  
 نباتات از سه بر ۵۰ و بعضی مسنده و بی بندت معموله و مخصوصه این ۱۰۰ و بعضی  
 طیس فادت و بعضی میوه های آن در حوض طیش میوه بن خاصیت باقی است و باقی در  
 میشود و بعضی طایفه نیز بن خاصیت موجود است آنچه بیشتر در آب است و است و است  
 سبیدی از طبقات پوست باشد از زرد میوه ۵۰

در بعضی طایفه که در آب است از آب ۱۰۰ در ده تن و بعضی در آب  
 و بعضی در ده تن و بعضی در ده تن و بعضی در ده تن و بعضی در ده تن  
 و بعضی در ده تن و بعضی در ده تن و بعضی در ده تن و بعضی در ده تن  
 و بعضی در ده تن و بعضی در ده تن و بعضی در ده تن و بعضی در ده تن

























2



National Library of Medicine  
Washington, D.C.







Digitized by Google

